

شیرازی
چاپخانه
از
کتابخانه

مراد است از این سخن که ملک
 نبود و بواسطه این باشد و حضرت
 آنرا در سایه بایر خورشید که
 بقدر اعتدال العباد نور و در

CHS 2007-2008

M.A. LIBRARY, A.M.U.



PE13330

بسم الله الرحمن الرحيم

سبحانک اللهم یا قدوس یا طیب النفس اتمم لنا انوار معرفتک اذ فی حلاوة سفرک شکر شیرین شربت حیات حکیمی را جل شانہ کہ فی نصیبان در
عرصہ امکان زامانہ وجودش رسیدہ و ظلمتیان نہانخانہ ہستی را از رواج وجود جان رتن ہستی میدہ مجردان فی ظلمت در بر اوقات محبتش قائم
بذات و لباس لہ شان عجز ارض در بارگاہ خضرش متلون بشیون صفات بزم سازان پیشگاہ طاق علوی از کیفیات لطیف نہانی در پیکر روشنی
سردیایان مجمل سفلی از کیت مایہ نملو در جوش از حکمت تکمیلش ابجدی سلوی با مہمات سفلی نہایت ارتباط در روح مقدس با جسم مدلس غایت خط
از در الشغای جودش خاک کالبد معلول انسان کمرار ببار ایجاد و اخیری ہر گل و خار در اکیت ہر برگ و بار از وصیت نژاد باغ سایہ پرور
از نجاب فیضش شمر دی امید ببار و دشت خاک نشین را از بہار لطفش گلہا رنگارنگ و جیب کنار مدبران کشور ناسوت در دہقانی روزگار
از قدرتش صاحب اقتدار خط خاک و نائب مناب امر کل کہ خاتم انبیا و سرور رسل است از قرب سرمدیش صاحب لوا می افتخار لولاک از کمر
بارگاہ کبریا کہ صاحب سریر لو کشف الغطا است از ارتباط از لیش مسند نشین دستگاہ وصایت و والیان ولایت ارض و سما کہ امید ہر انوار
از قرب ابدیش امین امانت ولایت عدلیت رخش خلی کشیدہ از نکوی کہ بیرون نیست از ما خوبروی و بعد بر ناظران حقایق
مکشوف میدارد کہ چون والدین ذرہ بمقدار میر محمد زمان شکاری دلی طاب اللہ شراہ با وجود حدس صائب و غیر متبہتی در امر حقایق
بدستوار جدا و استہدایان ایجاد کوشیدہ و مجربات چند از مختلف گشتہ خواست کہ در سبک جمع و ترتیب آورده با انچه این خادم مخادم خیم محمد موسی
طیب محراب یافتہ و از صاحبان تجربہ اقتباس نمودہ مجموعہ ساز و و بنا بر این لازم دانست کہ بقدر امکان در تشخیص ادویہ با رعایتہ اختصار در ازاد
و باعث دیگر انکہ چون مولف اختیارات بدلیج بلغت فارسی شستہ و مسایل بسیار تحقیق ادویہ و بیان غرض نمودہ و طار ان فی اعتبار ان
کردہ کتب معتبرہ متروک گشتہ و از جهت اشتباہات او اکثر ادویہ موثرہ سبدل بعدیم انحصار گشتہ است و ہست کہ بقدر امکان انچه تحقیقین این
تحقیق نمودہ اند و ہر چه احتیاجات را ذکر نکردہ در سبک تحریر آورده اند لکن لا یسع الطیف بکلیت مشہور بحاج
نہ الواقع مولف ان جزاہ اللہ تعالیٰ نہایت بذل جہد نمودہ ہر چه از جامع ابن بطیار و غیرہ از کتب کہ
ہ و دقیقه از نامرعی گذشتہ در ہر جا کتابت کردہ اولوالالباب مشہور بحاج الطاک کی شخ داؤد
و بعضی اموز فریدی شستہ الحاق ازاد جبیدہ و بدتور ہر چه این تلمذ مولف مغیرہ در لفظ شفا

[illegible]

[illegible]

و در داشته بدی جوهر لبریت بالغ باشد صوت بحاس میبرد و چون با این حال بیست شد به غالب باشد صوت روی تکیا که خاصیتی نامیده اند
و اگر کبریت جید بود و زریق روی جوهر باشد با عدم اسباب صیغ صوت حدیکه عارض گردد و انقلاب بعضی بعضی با حال مخصوص که رفع بدی جوهر کبریت
است و غیر حکم الکرب با هم میباشند بعضی تفریق اجزا بسیار سهل است مانند گوگرد و نمک و بعضی بسیار دشوار است و قدما فرموده اند که هرگاه مزاج در
ندانند از تحلیل اجزای استنباط میتوان بود چه برگاه قدر معین و القیوع و انبثق قطره کنند سیال او اجزای مائی در بدن اجزای هوایی صاعدین اجزا
مادی و غلظش اجزای ارضی خواهد بود پس مزاج در نسبت بقدر اغلب اجزا متفرقه استنباط نمایند و از آنجا تشخیص مزاج بتوانند و معلوم است چه در دهن
از اکثر کیفیت حاره و بارده و معتدله است در ماده لطیفه و غلیظه و متوسطه بینها و از فعل حاره و لطیف حرارت ظاهر شود و در غلیظه حرارت و در متوسطه طبعه و
فصل بارد و لطیف حرارت و در غلیظه عفو صفت و در متوسطه قبضه و از فعل معتدل حرارت و البرودة و لطیف و سسته و در غلیظه صلاوت و در متوسطه از
و غلیظه لغایت و تعریف هر یک بیان افعال آن بعد از این مذکور خواهد شد تشخیص ثانی در ذکر صفات او و میفرده و اغذیه مفرده و مرکبه بیان
کلیه و مشابه کلی تفسیر سامی و لغاتی که درین تالیف مذکور میشود و در سیرت او و میفرده و اغذیههاست پوشیده نماند که او در اغذیه افعال
کلی میباشد مثل تسخین و تغریق حار و تبرید و تکشف بارد و نرم کردن و سیلان و فروغ و خشک کردن و اساک نمودن و اینها بر
مخصوصه میباشد که مشابه افعال کلیست مانند تقطیع و تسدید و درع و تحلیل و امثال آن اغذیه مفرده را صفات منحصر در تحیده قسم اول لطیف صالح
کثیر غذا مثل گوشت کبک و شراب و زرده تخم نمشته دوم لطیف ردی الکیوس کثیر غذا مانند کبوتر بچه سوم لطیف صالح الکیوس قلیل غذا
مثل انار و سیب و کاه و چهارم لطیف ردی الکیوس قلیل غذا مانند ترب پیاز و هر چه تند و تلخ و شور و نیمه غلیظه صالح الکیوس کثیر غذا مانند گوشت
گوسفند و زرده تخم که زیاد و پنجه شده باشد ششم غلیظه ردی الکیوس کثیر غذا مثل گوشت کاه و سیب و کبک و ششم غلیظه صالح الکیوس قلیل غذا
مانند امرو و ششم غلیظه ردی الکیوس قلیل غذا مثل گوشت قاق که قدیم گویند و مانند کوه نیمه متوسطه اللطافه و الکشافه که صالح الکیوس
کثیر غذا باشد مانند گوشت بره یک ساله که نقلی مانند نیمه متوسطه ردی الکیوس کثیر غذا مانند کلم و وحی که قلیط عبارت از دست یا زده نیمه متوسطه صالح
الکیوس قلیل غذا مانند انور و دوازدهم متوسطه ردی الکیوس قلیل غذا مانند زردک و سیزدهم متوسطه صالح الکیوس متوسطه غذا مانند چوبه که خوب خجسته باشد
چهاردهم متوسطه ردی الکیوس متوسطه غذا مانند چوبه که خوب خجسته نباشد پانزدهم لطیف صالح الکیوس متوسطه غذا مثل نان کندم بسیار خوب خجسته باشد
شانزدهم غلیظه صالح الکیوس متوسطه غذا مانند گوشت گوساله نیمه لطیف ردی الکیوس متوسطه غذا مثل نان پنجه نیمه غلیظه ردی
غذا مانند کلم بود که در کتب عبارت از دست تفسیر سامی بیان هر یک صفات آن به ترتیب حروف بدین سبب حرف المالف اکماله
یعنی خورند و عضو هر چه سبب افراد تحلیل و جدا و تفریق و نفوذ و نقصان هر عضو نماید این اسم صلیح است اعم از آنکه از شجر یا از گیاه یا از حیوان
بمعنی شامان است و مخصوص شجره گیاه یا قدار است اکلیل بمعنی تاج و ابرار یک و غیر آن آمده و در ادویه و ملاز و خیزی بودن شکوفه و بار نبات
است اکله و اکلیل جمع آن احاطه بمعنی فی زار است او و سه جمع وادی و معنی کار و در خانه است الکباب مراد از و کاه شستن عضو است
بخار او ویه که جوشانیده باشند یا گرم کرده باشند احتیاج به کشیدن چیزی است ششاق به کشیدن چیزی مانع که بسیار سیال باشد حرمت و الحاح
بشع بمعنی بد فرشته و هر چه را طعم مرکب از حرارت و قبض باشد این اسم مانند بصیص نورانی و درخشند بطایع و غنیها که آب در و جمع شده باشد
و بفارسی نزدیک نامند بخور هر چه دو دارا استعمال نمایند شنگ گره های که در ساق اشجار متکون شود با و زهر اسم فارسی است
و گویند هر چه رفع سم کند مصنوع نباشد مخصوص این اسم بر نور بفارسی لغوی نامند بخته بندی شجاری گویند که شکوفه دیوه هر دو
بزرگ از نباتات درخت و درخت باشد مثل ششاق با قور جمع بقبریت یا کوختین میوه که برسد تبر بر بدن بصاق و براق آب
بحر بفتح اول سرکین بکثر شرجان و کبر اول و شین حرف التاء لفظه بمعنی بی مزه است مراد از طعمی است که لذیذ نباشد و ذکر بدیهه
از طریق تلمیذین و از جای بسیار تولید نمیشد تریاق بفارسی یک نامند و هر چه در شان او باشد که خط قوت و صحت مراد است
خضر بمعنی نماد این اسم را گویند مخصوص صفت است و این که افیون تریاق می نامند خط قوت است که

[illegible]

از حرف الشين شطب بضم اول ثانی از قانون الادب جوهر شمس و بفتح اول سکون ثانی از قاموس اللغة جبر الکریدین
 ثانی و پوست باز کردن و در او دویه هر چه باین صفت باشد طبعی است که با ساق خشبی باشد و کامل و اندک با جزا است و ثانی با
 لکمه و ورق لیس و صمغ و بنر و قشر و عسل و عصاره و حبث مثل دخت نخل شرف بضم اول و فتح ثانی لکمه ای که کوشک و در او
 اطراف او زواید و برآید گنبد داشته باشد شرف نامند شمه آنچه بکند شرف بفتح اول و ثانی دریدن پلک برین چشم شمس
 الشدق بفتح اول سکون ثانی فراخی کوشه دهان شدخ شکستن فراخی و سپید برآید شمس شمس بضم اول سکون ثانی
 باب الصا و صفت بضم اول سکون ثانی درین سنگستان صفت بفتح اول سکون ثانی ابی که برآید شمس بضم اول سکون
 و گرد و معنی طرف و کنار و در نباتات آنچه صید ارد باز روی میل بطور داشته مستقیم باشد صفت بفتح اول سکون
 لی متولد گردد که همه جهات اعتدال داشته سایر اخلاط مخلوط با بقد طبعی باشد و خلط بدو نیم سرد حرف الصاد ضمنا و آنچه
 و ام که باغ نرم باشد عضو مالند و بر بند اعم از لکمه موم و روغن داشته باشد حرف الطاء آنچه از رقیق القوام بر عضو باطل
 به جوشانیده آب و از استعمال نماید طبع سکون ثانی محبو و تشنه بدان پاکیزه طری از طبع خور کردن و طاحونه که بسیار
 به نام لام است طانی آنچه برآید حرف العین عفت کسیر فاعلم تحت که زبان را درشت سازد و اجزا را در سب
 و در او فعل او تبرید و تکثیف و تصدیه و خشونت و در ع است عا صر آنچه با وجود هم آوردن اجزای عضو بفتش و مانند
 نه تمرندی در بل و نهار سی شارنده گویند عشت بضم اول سکون ثانی گیاه است عصیر آب افشوده از نباتات که منجمد ماند
 صاره بضم عشت اما در آنچه بالمش و اقاب منعقد کرده باشد استمال نمایند عشت و خوشه نباتات و عنایه جمیع است عطر
 حرف الغین عطره بمعنی او مختلف است که از خلق آید و مراد از حرکت دادن نباتات و خلق و فروز بر بدن آن عضو بضم
 نباتات عسل است و شود و بنده و آنچه جلا بر عضوی با عسله رطوبه نماید و بد مانند با و شعر علیط بمعنی کثیف است و راقیه
 یست اول است و استعمال لفظ کثیف در او دیده نیاید حرف الفاقه بمعنی شاف که مخصوص بر شافه فرجه شافه که قبل و رحم انحص
 شد فصری بمعنی رنگ بفتش است فاستر یگرم فسخ از هم جدا شدن حرف القاف القاص طعم گیرنده را مانند که اجزای
 ام آورد و درشت سازد و فعل او تبرید و تخفیف و تغلیظ و تقویه است و در طعم مراد از حالب است که سبب هم آوردن اجزای عضو
 سن است که نباید قطور آنچه در کوش و عضوا چکانند فاستر بر جگر خالی باشد که جگر از سطح استخوان تو اندزد و در سطح حلقه
 اثل آنچه بسبب یته پلاک سازد و مراد هم است و بعضی گفته اند زهر حیوانی مخصوص با سم است و غیر حیوانی مخصوص با سم است
 ماخای گیاهی با ساق و قصیر واحد است بضم اول ثالث و سکون ثانی قبه های خوشه گشت حرف الکاف کاف بضم اول سکون
 است که از هم بضم هم بهر شبیه یکشاک محلول که بوس اخلاط تولد از هم کبد است کثیر الغذاء و آنچه اکثر مقدار او خوردن شود
 او آنچه گرم کرده بر عضو بنده مثل نگید بوس گندم کثیف و لطیف آن جزیت که اجزای او به سواری قول النفاذ کیفیت
 ند و نفوذ در اجزای بدن بسبب غلیظت کاسر الیریاخ آنچه قوام ریاخ غلیظ و انحرار ترقق ساخته دفع نماید مانند تخم سدا کاو
 بخور گشته است و مراد از آن آنچه جلا را بسبب احراق تخفیف هم آورد و مجاری خلط سایل را سد و ساز و شل را ج رفع زرق الدم جرا
 حرف اللام لاطوخ بمعنی اندودن جزیت بر عضو که از طلاء غلیظ تر و از خفا دقیق تر باشد لسوق و لراق آنچه بر عضو بپاشند و با
 سید باشد لسوق آنچه با لشت نتوان غیره بلیسد از گشت سح که از معجون قرق تر باشد لعالی آنچه از ضیاء نیدن او
 را با اجزای آن مخلوط بر طوبت شده و چیزی لرج بهر چون شیره کشته الرقاق او دفع میشود لطیف آنچه در شان او با اجه از در و
 قسم گردیدن با اجزای بسیار و نفوذ و جمیع اجزا بدن بسبب کند شل زعفران لرج آنچه در شان او بوده با بالفضل بالافقه
 بین با بر حرارت خرا در او که قابل امتداد داشته منقطع گردد مثل جنای که از ریشهای با یک نباتات مخلوطه آنچه با نباتات در طری

بروز و بخت لیف آنچه از اصل و کلمات روید و با یکدیگر از یکدیگر باشد لا روع هر چه کیفیت دارد لطیف نفوذ و اجرای عضو بود و تفرق اتصال
در ساقه کثیره قریب هم اصدات کن و نفوذ هر جزو بانفوذ و محسوس باشد مثل غلظت
و جلا و بدو فصل اول تفتیح و تحلیل و لطیف و تخمین و جلا و غسل با اعتبار است هر چه در سطح ظاهر زبان نفوذ کند و در دست سازد و با کراهت بود و طبع اینهمه مثل
تو تخمین و جلا و غسل و تفتیح و تحلیل و لطیف و تخمین و جلا و غسل با اعتبار است هر چه در سطح ظاهر زبان نفوذ کند و در دست سازد و با کراهت بود و طبع اینهمه مثل
او با که تفرق غلظت بجزارت تبخیر اخراج اجزا آن جزو را بعد از آنکه از موضع استیا که غلظت کند مانند جند مجده هر چه در سطح محل باشد و گویند مخصوص بارد و ابله
هر چه در سطح عضو است و در دست کند و اجزا او را در بدن و پی مختلف سازد اعم از آنکه تبخیر او باشد مثل غلظت یا بجهت تفرق اجزا مانند خردل مجلس آنچه سطح عضو
نرم و یکسان سازد و او ضد شستن است مفتوح آنچه ساقه عضو از مواد و در سازد اما اسان شود و اخراج غلظت مجتمع از مسالک آن مانند فطر اسالیب و هر
حریف و مرطیف سیال لطیف سیال بجزارت و ابله با اعتبار هر چه چنانچه لطیف باشد مفتوح سیال مفرجی هر چه عضو است که بجزارت و در طبعه مفرج
و قابل تعدیل سازد و مثل تخم کتان بر صلبه آنچه ضد مفرجی باشد منضج آنچه غلظت را قابل دفع سازد اعم از آنکه رقیق را غلیظ کند چون خشک شدن و بالعکس آن
مانند طبع حاشا یا آنچه را نرم سازد چون جلد مرقع آنچه سبب حرارت لطیف نفوذ کند با بدین غلظت لزوج و سطح عضو صاف آن دفع نماید بدو تصرف و قوام
غلظت مانند سکنجبین مفرجی هر چه در سطح مفرجی است متفرق و حلق قابل دفع کند محکم که سبب قوه نافذ حاره و تحریک اجزای اندام است که مثل انجیر و تخم
آنچه بقوت حرارت نافذ تفرق اجزا عضو نموده اما طارد السببه فاسده و آب دفع ساخته طبیعت دفع اجزا فاسده کند مثل ملا و حرم آنچه سبب جلا
جدا بجزارت فی بطن هر چه در سطح مفرجی است متفرق و حلق قابل دفع کند محکم که سبب قوه نافذ حاره و تحریک اجزای اندام است که مثل انجیر و تخم
آنچه تفرق اجزا غلظت می کند مثل زجاج مفرج هر چه در سطح مفرجی است متفرق و حلق قابل دفع کند محکم که سبب قوه نافذ حاره و تحریک اجزای اندام است که مثل انجیر و تخم
زجاج مفرجی هر چه در سطح مفرجی است متفرق و حلق قابل دفع کند محکم که سبب قوه نافذ حاره و تحریک اجزای اندام است که مثل انجیر و تخم
کلسه مفرجی هر چه در سطح مفرجی است متفرق و حلق قابل دفع کند محکم که سبب قوه نافذ حاره و تحریک اجزای اندام است که مثل انجیر و تخم
و حرن دفع نماید مانند شراب مستطی آنچه تحریک طبع جو است غدا کند صلبی آنچه سبب لیدر ریح لطیف در مجاری اعضا و عظام است اسل گردیده
محرك او شود و با تون ماده منوی گرد مثل لبوب مدر آنچه اخراج مایه اغذیه فضول سیال مانند بول حیض و عرق و شیر نماید مسهل هر چه اخراج فضول
اعضا از طریق معانی نماید مفرق آنچه سبب لطیف طو بات مجتهدت جلا را از مسالک او بظاهر اخراج کند مفرجی هر چه اخراج فضول از طریق مری کند مفرجی
از مفرج مفرق مفرج مانی المعده و است مسکن هر چه خلاط و روح از حرکت غیر طبیعی باز دارد مفرجی هر چه اخراج فضول از طریق مری کند مفرجی
حس که نفسانی باشد و روح محرک حیوانی است نبوی کند که مانع حرکت گردد مثل افیون و اکثر مخدرات سرد خشک باشد مفرق هر چه طریقت
سطح عضو بجزارت که کند آنچه در آن مجتهدت باشد حرکت او حرکت نماید مثل الوی یا بخار و محقق آنچه افنای طو بات را یا تقلیل آن کند مانند سبب
مسدود آنچه سبب کثافت و یسوت در مجاری مجتهدت شده منع دفع مواد و دفع کند مثل سفید آب یا سبب وجیه باعث تسدید گردد و مانند لعابها مفرج
آنچه بالفعل مایل بوده و در طو بات لوجه باشد که سبب حبس سیدان مواد گردد و مثل آب شسته معطش آنچه طبیعت را اشتاق ترویج سازد اعم از آنکه در
او باشد مثل معده و کربابها و مثل دل و مریه و طبع هر چه لوجه نافذ تحریک او و با بجزارت می شود که سبب دفع آن عطسه است که در مصلح آنچه صلاح
ماکول و مشروب نماید اعم از آنکه دفع ضرر آن کند یا معاونه بر فضل او نماید یا حفظ قوه یا کسب حدت او کند یا بدو قوه بجهت حصول او با اعضا کرد و مفرجی هر چه
خشک شدن جرح است که در طو بات او را زیاده سازد مثل موم روغن عدل هر چه لطیف و کثیف رطوبت سطح جرح است رالوج و سپیده کرده مفرجی
هم آورد مانند دم الاخوان مصلح آنچه لطیف و تعدیل مزاج خونی که دارد موضع جرح شود منعقد ساخته تسخیل کوبش کند و انرا صفت اللزج و
مصلح بی مزه و بالغه مفرجی مصلح آنچه ضد جامد باشد و سیدان کند و قوی القوام باشد خرواقه پراکنده مفرق بفتح اول و کسر ثانی تا که
سرور اندازد و لکها هر چه سرد و یخ و زواید شسته باشد مفرق گویند معصف خمیده و چ شده مفرجی خاییدن چیز مضره هر چه را خاییدن
باشد سبب آنچه خواب را در بام نوم مراد است مسکن هر چه هستی آورد اعم از آنکه مفرج باشد یا شامه مضره هر مانع که در بدن حرکت دهند

[illegible]

[illegible]

جوششها پر آب و آبله کردن اعضا مجربست و قدر شربش تا سه درسم و مضرعه و مصلحش عمل بدیش خوب کن است آزاد وارد
نفت فاسی است و آن سلق جلی آلودی بخار اسم فاسی و حدیث الی و چه اسم فاسی در کتب آب دار و سیاهی است و محمد بن زکریا
دوای دیگر را برین اسم خوانده است و آن کجکان اسم فارسی حدیث الی و چه اسم فاسی در کتب آب دار و سیاهی است و محمد بن زکریا
بفاسی سید آ آرو بسودا اسم فارسی شکار است اردو جو بر بیان کرده اسم بوق الشعیر اردکنار بوق لبنق است الی و
اسم شایع است آلو بالو اسم کاسی قرصبا ای هو اسم غزال است املد اسم فارسی بلج است اردو جو دقین الشعیر آب شیکر اسم فارسی
عسل نصیب است آب باران مارا المطر است آب حکیده از کوزه و غیره مارا القطر است آب جو جوشانیده اسم مارا الشعیر
آب جو شوره اسم کشک الشعیر آب پیرسم فارسی مارا بچین است آب آهن بافته اسم مارا الحدید است آب ناهی اسم سود
اسم فارسی النون است آب درخت کافور اسم مارا کافور است آب کاسه اسم فارسی مرست است آب کاسم فارسی نوره است ابی اسم فارسی
است آفتاب است اسم فارسی حر است آب از اغذیه است و در ضرره مذکور است آتش اسم فارسی اغذیه مطبوخ یا عسل است و بعضی
اوقات ضررات و در سایر مواضع استعمال میشود ایک با مضرعه با صلح ایک کیمیا اسم بقیق است آنکس خون حاصل سوخت آبیکه حصی است
و نفوذ در نجس سازد اردو ج بلغت کتر اسم درخت انبل است اخو بترکی اسم دقنی است اخو بترکی اسم تبا اغاج دان بکر اسم سودا
املوج بقا کز مکر است افر لویه بقا کل شان بنا البق با صطلح کیر بیان بقیق است اور سم فارسی بیل است و ابرس نیز گویند
الک اسم فارسی سبل الطیب است اموری است خزان است آنکاف فارسی بخت است اسم آتش است آنا با اسم سبک سبوق است لالف
مع الباء البقر فارسی شوره گویند و آن از بخار مابرو کین شوره را برسم میرسد و بعد از تصفیه آن با تش شبیه نمک میشود در آخر سوم گرم
و خشک مفتح سه و نیم و با صانع بدن کس و در نهایت و قوی تر از نمک پوره در افعال وجهه عکس پزود در کمرافع و مجرب است اند و مضره می گویند
مصلحش کثیر و عمل و قدر شربش تا نیم درسم و بدیش اندر اول و بعد درسم و دوم باشد که بجهت احتیاج لول که هیچ چیز رفع نشود مجرب است و از خواص و سرد
کردن است بعلل مخصوص که آب از طعن روی تو تیر کرده در آب شوره حرکت دهند و او جزو غلظت باشد و ابل سبک اسم مال است ابر فارسی اسم
پنج است الوصل اسم فارسی بوجیه مانند و اضافت شبیه اول نبات شبیه برکای بود و بایکتر و با شونت و سیاه لون مدحریق و ماضقین
و شش مرغ کش اشقر و آنه او سیاه بخش بقدر انکشتی و سیاه سرخ و قوتش تا چهار سال بماند و اول دوم گرم خشک محلل اخلاط سرد و کاحه و فالغیر
و سهل مدحریق و دایع معده و محقق و طبع او در سپرز و جگر و لقرس درد کرده و حوصه و یرقان و شبها کهنه و مطلقا وجهه هتق و سخیل آتش و حر است
تحلیل خنایر و بار وجهه حمزه که با حوی گویند نافع و مصلح و مصلحش روغن غنچه و کد و قدر شربش دو درسم است و چون سیخ او را در روغن غنچه
و قیروطی ترتیب دهند جهت سوختن آتش نافع و محمول آن بهر جهت محمول باشد با العسل مخججین و جمع فعال سیخ او قوی تر است و شتم نانی را برگ برکت و
خشن تر و ساقش در از خشن و پر شعله گلش با ل غنچه و بیره و فالض تر از شتم اول و ضماوش حیه حمزه و منع عرق الفع و بسیار جالب طبیعت و شتم نیم
برگ ریزه از اول خشونت کتر و شافهای او ریزه گلش مغنیش و در از تر و سرخ تر و تند طعم تر از همه جهت گزیدن اغنی و فعال با شرب این
او سیاه است و طبع او مالع گزیدن و نام و شتم چهارم شبیه شال و از آن گلش ریزه تر و بغایت سیخ و در آخر دوم گرم خشک و کثقال و نیم او شل
اثره و فاد و فاد و با جهت حب القع و سایر گرم اما بقاء نافع و ضماوش پاپیه بر یا پیچوک جهت خنایر و لقرس و اورام صلب عصاره او با عسل شتم
قلع و محمول و جلوس و رطخ و وجهه درم صلب رحم و احکاس حص و خارج جنین و سوط او جهت تنقیه و باغ و رفع آثار و غلظت طبقات چشم و با سر که شرب او
جهت سپرز سفید و قطور غنی که در آن جوشانیده باشند جهت درد گوش و نقل ساسه و بهتر است او و به کیمیا ص شتم و محلل در و حیا و گلش در جمع
افعال قوی تر از برگ او و آتش میدن رخ و گل و شتم آن بقدر نکشال لغایت مدح حص مخججین ده و نده است ابرسم کبر اول و تا و فتح سبز
مهد ابرسم است و گویند مراد از پید است که گرم ابرسم سوخ کرده برین نیامده باشد چه سوراخ کرده او را تر نامند و آنچه در آب بختنخ از کوشش
باشد از شتم ابرسم خام نیت بلکه هر عبارت از دست در اول گرم خشک و با قطع و شین و بغایت مقوی دل و روح طبع و باه و مسمن و ن و ح

و صفت معده در سردی و آب مطبوخ با شکر چوبه تصفیه شده و نیکو کردن رنگ رخسار باغ و محرق و صفت معده در سردی و سوزش و سوزش
حریر چوبه منقح کیم سیدین قیل از موده محرق و صفت معده در سردی و سوزش و سوزش از یکدستم ناسه در هم برش مروارید سوخته شسته است و برش
طریق استعمال اول بسیار ریزه بمقراض کردن با جواهر و سایر دویه بر روی سنگ سایدن است ایسبل الفتح اول و سکون ثانی و ضم ثالث یکدول
و ثالث نیز آمده و آن قسمی از سردی و کوبیت و مراد از او باران است شبیه به بنق تازه او سرخ و رسیده اش سیاه و باندک شربنی و قیض و حدت و عطریست
و بزرگتر از بار عرق که قسمی از سردی و کوبی باشد و برگش شبیه برگ درخت کز در کیم گرم و خشک و بغایت لطیف با قوه محفیه و قابضه و لذاعه و محلل و مد
جیض و مستطبه چنین در ایل کشنده عفونیته فروخته و صفت معده در سردی و سوزش و سوزش از یکدستم ناسه در هم برش مروارید سوخته شسته است و برش
بار و عن کماوی تازه بقدر که او را فرایند و بانش گذرانند تا روغن را جذب کنند پس ساید به باده در هم فانیند مخلوط نموده هر صبح و در هم را با آب کیم
بار و المرح شنبه چوبه در دما سافل بدن و کوبی و رفع شام کرم معالغیت نافع و چون عمل شسته هر روز از یکدستم ناسه در هم او را دانه است و صفت
جیض و مستطبه را چار سازد و کوبیده و بولوی میر مجرب الله از چون در روغن زیتون بچوشانند تا روغن سیاه شود و قطره او جهت کوی تازه و کوبیده و صفت
بست و صفت و برگش چوبه در ارام حاره و سیاهی حله و حرک و آثار یک از فضول بهر مد و سر که بعد از به شدن زخم در عضو باز و جهت فروغ ساعیه و کوبیده و صفت
حر آقا سفید و طلاء او با سر که جهت دار الشعل مجرب و با بنجیر جهت جبهه و با غسل جهت جراحت بن دندان و تعفن و اکل آن و لتوق کوبیده او با
او قیده روغن تازه گاوی مثل سردی که تا یک هفته مداومت کند جهت رنج و مجرب است اند و مضر جگر و مصلح شخس و خنجان و مضر معده و مصلح حما و غسل در
پوشن او جزو السرو و شل آن سلیخه و در لطیف و برش از صینی و قدر ترشش ناسه در هم است الو قانس بلغته یونانی اسم غاسول رو است و ابو فاروس
اوقا و سن نیز گویند و در طلاء و شام مضر و الظاکیه بسیار است نباتت یبنا درخت و گیاه و برگش از برگ زیتون بار کثیر و باین بر گیاه خار سفید دارد و شکوفه
او سفید و شبیه گل لبلاب و شاخها او پر گنده و بخش قوی و دیر از رطوبت تلخ و مستعمل در مداوی سبب و عصاره و رطوبت است که با آرد کمر سینه است
خشک که به پهنه و برگ و شاخ و گل او را ساید دست بان میوشیند و با سبب غسول ناسه و صولفت تذکره الوالالباب او را ایشان و صفت
جامع بغداد او را غایط کل نموده و طاهر اغاسول رو غیر ایشان باشد چنانچه از برگ نید باشد و عطریست نادر و صمی لغاسول فارسی است
در اکثر صفات مشابه نیم سیند در اول سیم گرم خشک و مقطع و جالی و نفع سید قیر طار از رطوبت خالطن و بدستور و وزده قیر طار از مخلوط محفیه و
با ما و غسل سهیل مراد و بلغم و زرداب گویند جهت استسقای حاره مجرب است و همچنین سید قیر طار از رنج و کیت شغال از عصاره اش یا با و غسل همین عمل کنند
و مضر احتی و مصلحش غسل و خوردن آب سرد و نشستن در آن قاطع اسهال است ابو طیس نباتت شبیه با بوقانس و بیساق و شکوفه و مفرش
بر و زین بخش مطبوخ و سوم گرم خشک جهت ضیق نفس و صرع و در اعصاب استسقای نافع و مصلحش غسل و مضر معده و قدر ترشش ناسه در هم است
است ایسبل نباتت بخش شبیه بلغم و بخش طعم و برگش مثل سپیده شاخها و بسیار بخش شبیه به تخم زردک و در کن در ریاد و بد و مولف نباتت
بلعی گویا بچوبه زین بخش شبیه قاتل است در دم گرم و خشک در بول جهت سپر از موده و قدر ترشش ناسه در هم است ایسبل کایا
دام شکبوت است و در حرف عین انشا الله تعالی مذکور میشود و اسروان لغته یونانی معنی دایم الحیوة است و لبرنی جی العالم و لغاری شبیه به بار
ناسه و از جمله ریاحین همیشه سبز است کبیر او را نبات بیشتر کوبه است ساقش بقدر درعی و زیاده کبیر انگشت همین با رطوبتی کبیرت چسبید و
برگش شبیه زربان و باریک با رطوبت و بخش مابین زردی و سپید و جیبتا او بهتر از کوبی است و صغیر او را نبات سنگلاخ و جیبتا و مواضعی
که سایه داشته باشد و شاخهای او ریزه و از یکجا بیرون آمده و پر برگ و ریزه و پر آب و بقدر شیرینی و بخش کوبیده زرد و مایل کبیر تر
مثل تخم خبازی و در باخها صفتان خیره طلاء بسیار است و در آخر دوم سرد و در اول خشک و با قوه قابضه و رادع و مفتح سده جگر و زهره
و سهیل صفر و قاتل شام کرم معا و معده و سکون حدت خون و متفوحه حاره و نافع عرق الدم و جهت سبب و اسهال یک اوقیه از آب و با شرا
نافع و صفا و او با آرد و جهت فروغ ضمیمه و مفاصل حاره و زخمها کهنه و خشونت آتش و عله او را م حاره چشم و نفوس مجرب لظول عصاره او
جهت کزین و بر تدا و با روغن گل سرخ جهت درد سرو و احتیال او جهت مده و حمل او جهت قطع رطوبات ساید زخم مفید و حکا او جهت با و سرخ کزین

که تیغ زده خون انقضای آب او منجمد نگردد و موجب است و با جبهه غار شش بن بست و آرموده است و بر گشتن سبب است و او را جبهه زرع سال
فرس مجرب است و اندوخته جبرگ او جبهه سیلان رحم و قطره خون تون که برگ با عصاره او را در آن جوشانیده با جبهه در گوش را بسپارد
گویند مضر سیر است و مصلحتش کل ارضی و قدر شربت از عصاره او سه شقال و نیم تا هفت شقال از برگش تا پنج شقال و بدش کل است و او را
بایستد و بدش منقول است که نوعی از حی العالم باشد و قدر و برگ شبیه خرفه و مغرب بغبار آلوده و در کتب گرمی و مفرج جلد و ضا و او بایستد که بخورد
خنازیر است ابراز گیاهی است ساقش نازک و گنده و در انتهای ساق برگها بهم پیچیده یک گل در بهار ملاد بارده و جلا سایه و مکار
کنشک باشد و مو اضعی که مدتی آب درو استاده با میزید و در بخار موصول او را و شیرین خسته میخورد با ندکی تلخی و سرد است و در صورت
شبیه بلبون در دم گرم و مشتبه و در عصاره اش جبهه او را مرموخه ریخته و مرکبه نافع و چون در آب نمک بنیسانید تا تلخی بماند
او را بد شود و بغایت محرک باه و جوشن جبهه رفع ثقل و انتفاع و شونیز و سرکه و کر و یا است البست بلغم مغربی گوشت بالنگ است
و در اترج مذکور میشود این عرسل حیوانت بری و معروف و بفارسی را سو موش خرمانا مندر شبیه پوش و سر و پا او در اترج مذکور است
و از بزرگتر و موسی و مشافشان و در صر و بجاها بسیار یافت میگرد و در انجا عرسله نامند در سیم گرم خشک و گوشت او محلل و با غلیظ
و مٹی متوجی که موافق تصاحب استقامت بارد المراج فادر بر سیم است چون با شربت دروغن کینج یا دروغن ریتون نارسن آب بچخته باشد
چون پوست او را کنده جو فش را بعد از پاک کردن به نمک آلوده در سایه خشک کنند و دو شقال او با شرباب جبهه سموم سوام رفع زهر
طفیستون چون یکا که شیر بر کرده خشک نموده با جبهه صر و گزیدن سوام بهترین دویه است و چون مجموع او را در ظرفی بزنند ضا و
حاکستر او با سرکه جبهه تقریر بسیار مفید و خوردن دو شقال از خون او با غل غل جبهه صر و طلا خون او جبهه خنازیر و صر و ضا و گوشت
او جبهه در دگر و مفصل جذب سیم و یکان از بدن مضر و درین مصلحت سرکه و کاسنی و انار ترش و مضراحتا و صلاح آن دروغن کینج و دروغ
نخست و گویند چون کعب او را در زندگی او بیزن آورده زمان تعلیق نمایند منع حمل کند و چون او طعام زهر دار شده کند بلرزد
و مبرقن او را شوی با زیر انچه در طعامها کنند اعم از آنکه بقول باشد یا دویه یا به ابکم کما حی ترکی اسم جبار است ابله است
و نخست است ابرک بپس طلق است ابراز مولف مذکور گوید بلغت شام گیاه سوجان است البوقره اسم شاه بلوط است ابراز
ملک است او بفارسی شال شاه البوکرون بغته رومی تقریر است ابراز القطعه لغت شعر ابرون صغیر ابوالاحسا و کبریت
است ابوالارواح زیت است ایلو بلغت عربی ابرون است ابریز برادر مبله کسوه و زار و جبهه بلغت لصل ابرو لون بلغت
یونانی اسم است ابلشون بلغت یونانی است ابارون یونانی است ابگون است است ابلشون
الوقلمون حجر السیف است ابلین طین صری است ابرق شفتین بحریات البوماره صغیر ابرون بر و ابر است ابر قلسا
بر و سفاح است البو غلس بر و کل خری است ابرنی بر و اسم لوف الصغیر البوطامون یونانی اسم فقر البهوت
ابریج بر و کبابی است ابرهمیه از جمله اغذیه و آن اشی است که با آب غوره و قند و عود و ادویه حاره و بادام و کلاب تیب بهند
مقوی معده و دل و جگر و مخرج است الالف مع التا اترج بفارسی بالنگ تیغ نامند پوست او در دم گرم خشک و جوشن او در
گرم در دم خشک و برگ و شکوفه او در آخر دم گرم و محف و محلل و ملطف اند و ترشی او مقوی دل و در آخر دم سرد و خشک و قابض
سکین قی صفراوی و مقطع مره الصفرا و با قوت تر یافته و ملطف و شوی و صفا کننده روح و خون از صفرا و مانع رختن صفرا و جبهه
تخفان حاره و تقویت معده و جگر و سکین جرات حشا و یرقان و تشنگی و سهال صفرا و کبدی و ضا و جبهه گزیدن عرق برنده و مار
شاخه از نافع و طلا و جبهه کلف و قوبا و جبهه قلع رنگ سیاهی مرکب از جامه قطره جبهه یرقان که در شپه باقی مانده باشد و غرغره بمطبوخ
او در که جبهه اخراج زلو که در حلق مانده باشد مفید و مضر سینه و صلب مصلحتش شربت خشک و شراب التین و بدش آب انار و آب لیمو
و غوره چون جوار و موارید را در آن بنیسانند صفحا سازد و رب او در افحال و غیر از آن غوره است و جبهه غلبه صفرا و تشنگی و غرغره

۱۲ فی دفع سموم و احوال اوجیه سیاض طهاره و جهت توانای و گوشت که میماند در اول سرد شود و در سیم و منفر حرارت غریزی و حده دماغ
صنوبرات از حده دماغ و موثر قویج صلیح است و پوست او منقودل دماغ و حده و احشا و مخرج و شستی و باقوه تریاقیه و سطل و
منقوع و محمل نفع معده خصوصاً چون عسل پرورده باشند و طبع خشک و مسکن قوی غیر صغری و منقوع اوجیه خوشبو کردن در آن عصاره پوست و گوشت
او که باجم کوبیده باشند جهت گردیدن لغوی نافع و همچنین ضماد آن برین اثر دارد و طلا پوست محرق ادا با شراب جهت بر سر سیار سفید و غیر محرق
چون در جامه بگذارد نافع گرم کردن آن چون پوست یکدور او را با التهام در شراب اندازند در ساعت ترش کند و بضر طبع جار و صلیح عسل و منقوع دماغ
حار و صلیح و معش نشسته و قدر شربت از خشک و پیچ دریم و از مراب و بخت شغال است و خشک در فعال مانند پوست اوباقوه سبزه و در شغال از منقوع
او بقا و جمیع سموم جوانی و قویتر تریاقی کسیر و آب گرم یا شراب جهت گردیدن و غلبه جرب بستم و ضماد او آشامیدن یکدور هم از منقوع او باغایت
حیف کشند و جنین منخج آن طلا جهت تحلیل ورم بلغی و سنون اوجیه تقویت لثه و در عن تخم اوجیه بو اسیر طلا و شراب باغایت مجرب است و منقوع
سده گوش و سیر نفوذ در عصاره محلی و می ملطف چون کسی آن برین کند گویند عقرب نرد یکی به او نهند و مجرب است و ضماد و مویخ جمیع ترنج در سر که
با شراب جهت مفصل و نفوس او را می دیتا نافع و برگ او از ضمط طعام و سخن معده و شکو احشا و منقوع سده و جهت ضیق النفس بلغی مفید و
شکوفه او در افعال شل برگ او و از آن لطیف تر و بوسیدن ترنج نقوی و منقوع جهت دفع ضرر هوا و ابی از نموه و همچنین فرش کردن برگ او
برین اثر دارد و مولف جامع الظکا مراد از محلول در آب ترنج را که در قارور در کرده باشند و حمام گذاشته تا حل شده باشد جهت دفع جمیع سموم و در
اعضای ریمیه اوجیه زجر مجرب میباشد چون با شراب بر مناسبت شوند و در عن ترنج که پوست خالصش عدد او دارد و در عن نبق و در عن خری از
هر یک یک لطل یا لطل را در عن نخبه انداخته و بهر سه شانه و در سیرن آورده پوست تازه ریخته باشند تا دفع بیشتر گرم و خشک محمل تدبیر آن
جهت اعراض باره و عصبانی و در مفصل دفع گردیدن هوام و دفع لرزیدن تب بایع بر اسفل قدم جهت دفع برودت بنواد اسفاد و بریدن جبهه
استخرا و شوخ کردن عرق دماغ و عرشه و لقوه و خنک و عرق النساء در در کرده و مشانه و جهت رویانیدن بود سوط اوجیه در به و حل بود او
و در شقیقه و مضغه اوجیه در دندان نافع است اینک سینه و می بخور است اگر بانی و اسم بالبوخ است اما
عربی و اسم حاشیره است انتری جهت اسم اعانت الالف مع الشاء اشباطون شراب است که از آب انکور و عسل و ادویه چاره
ترین سینه بسیار ملطف و جالی و یونانی مزاج برین در طوین است اما و لیون یونانی اسم شرع است اما نقون یونانی اسم اشتق است
اثر و هو یونانی اسم فسج است اما میطعون بلغی روی پوست انکه لغاری سر نه مانند نیکس یا و بار صامیه و اهل کسیر اعتقاد است
که چون چند روز با صابون سبک لایه ملایم خوبی میشود و بهترین او صفغانی است و از لواحق قنیا خیزد و در دوم سرد و در سیم خشک گویند در حمام
خشک است و بمراتب درجات او اختلاف نموده اند قابض و بجهت قوی و باقوه سیمیه و قاطع جریان خون از جمیع اعضا و مقوی عصاب و منقوی حرکات
و گوشت زیاده جهت تقویت باصره و حفظ صحت چشم و دفع حرارت و طریقت و قروح اندمال آن التیام سایر قروح و عصاره و با اندک شک مقوی باصره
بیرن محلول اوجیه قطع جریان عین و خروج منقوع و ضماد او بریشانی و نصف سبزه قطع رعان که از محب دماغ باشد و با سیه تازه جهت شوخی آتش و در عن
چون بر بدن طلا کنند جهت کشش و دفع قمل و دوزر اوجیه جرح تازه و قطع خون آن و قروح و ذکر خصیه و ملطه قرینه چشم باغایت مفید و محرق
او که با سیه شسته بر آتش گذاشته باشند تا شعله در کشد و بسود و لطیف تر و منسول و اللف است و با مراد و در سر گین خوردن بشکه جهت خشک و
و سیاض چشم مجرب و باخض و سماق جهت و مراد و جرب بستم و مجرب است و بضر شش و مفصل و خوردن قاتل است و بذلش با مراد و خشک
و کثیرا اثر از بقعه اهل ادیه اسم براب است اما بل لغت عربی اسم نفع بزرگ و خسته که است بقدر درخت سده و عظیم و برکش خشن و باز
اندکی در شش مشکین و بقدر نخودی بر لتر از آن در تیره رنگ یا بل بر دوز و در جوف او دانه های ریزه و باجم سیه و گویند آب او سحر است
و غده بر مرقه الاثل از منقوع و مولف اعتبارات و جامع الظکا و منقوع و جامع الاقوه و منقوع و کامل الاقوه و صیده و قاتل و قسام سرد و کوی و خسته را
شبهه که در که اند و از جامه این بپزد و جامه بقا و طلا میشود که ابل در عرق اقسام سرد و کوی و طر فاو اثل قسام که است و جود الاثل غیر مشرقه

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

و مکرر در افتاب بنهند و یا در ماهتاب بپاشند تا سفید شود اسرار کبریا دل مغرب است مغربی اسم نبات شجر است غنیمت او در آبهای استیاده موصول
در یا خصوص در یا قلم و ساحل صحت و در ابتدا می رود میدان کیساق بقدر در شیء شبیه یکی العالم است و چون محاذی و می آب شود از در گری
شکوفه شبیه مور و طاهر شود و شکرش بقدر رفتن مستطیل و مرغی با آنکه بشاعته و چون بخورند از قلیل او سدر و اگر شکرش سبب است عارض میگردد
و آن سر مرکب القوی و چون بود که بخور او جهت درد دندان و آسایش از او شیر تازه در محرو و با شراب در بر و نبات محکم باه و کل صلاات
و مفتوح سد و شوش حرارت غریبی و حال بنجرات و قدر شربش از نیم شغال تا یکدوم است و صمغ اولنج و لب از شکی شبیه کند و در وقت و با طویا
نفسی جهت امراض بارده و رفع رطوبات از مفاصل بسیار مفید است اسهال باریک شیر مانند گوشت او و میضم و موث شجاعت و ضما و پیرا و بر کرد
کنج ران و آتش و قضیت و مقوی جمیع و قطره بار و عن تخم انجیر در احلیل جهت لغو بعیل و طلا جهت کف و زهره او مقوی با صره و آسایش
یکد آنکه آن که از زربا باشد باز ده تخم نمیشیرت جهت کسی که از زمان بسته باشد گویند مجرب است و وقت استعمال او را در صین لال و شرط داشته و گویند طبع
بر جلد او جهت رفع نفوس و بوی سر جرب است و بستن پوست او با سوتر کردن الطفال پیش از بلوغ جهت از الی صرع و بجز و سوی او جهت کزیرانیدن باغ و
تب یومی نافه و طلا سیه و زهره او بر بدن باعث گرختن سباع از آن شخص و ضما و پیرا و یمن و شوم او بر رو موت و تها در نظری و قضا حقی
و گذشتن قطع از جلد او در بینا جامها مانع گرم کردن و اگر گرم در جامها موجود باشد باعث قتل آن و چون یکدوم گرم گیران او را در شراب حل نموده بمقدار
و هند سبب دفع خارش ایشان گردد و گویند شیر از او از خروس سفید تا جلد دیگر زرد و مولف جامع الا ویه از اسطر قتل میکند که کباب حبشیه شیرین است
مقوی ل و باه است و چون لبگافند با نوره سرخ و مصططه طبع نموده خشک کند بر و عن بنیق جرب نموده باب گرم است تا نبوشد جهت جمع در
درونی مثل قنوج و بعضی دوا سیر و در جرم و در جگر لغایت مفید است اسطوخودوس بونانی بمعنی حافظ الارواح و آن که گاهی است بر
شبیه برگ سحر و از آن در از تر و باریک تر و گلشن نایل سبک و ساقش احد و باریک بیشاخ و در قد کمتر از شیری و و قبه او ستر گرم از اجزاء
شبیه بجدی تخم و مایل سبخی و تند طعم با آنکه تلخی در اول و دوم گرم خشک و گویند مرکب القوی است و اجزاء و بارده او کمتر و این قول
اقرب است محل و مفتوح سد و جالی با قوه قافیه و مقوی ن دل و آتش و در تقویت ارواح و با سبیل مانع عفونت اخلاط و مضج و نفی مریه
و ماعی سبیل و طبع او در امراض سینه و معال و نزله قوی تر از زرد قافیه و سهل ملغم و سودا و مقوی آلات بول و با قوت تریاقیه و سوطیک و هم
باعسل قوی قوی مانعی و آسایشیدن یکدوم با ما را اصل جهت جذب مغز سر که از ضرب و مقطعه حادث شده باشد و به نهی جهت عشته مانعی
جز او با یکدیگر و بیکدیگر با عسل سرشته باشد جهت برودت معده و بوی سر لغایت مفید و ضما و بخت او جهت و مفاصل و نفوس و تقوی و مطبوخ او
جهت استقار و درم بارد و جگر و تنقیه کرده و طحال امراض مقود نافع و با سبیل و نیک بند سبیل قوی و جهت صداع مفید و با عاقر قرحا و کبک
جسم صمغ و با شراب جهت نفع و در مصاب و صمغ و هموم مشرب نافع و خضر صفراوی مزاج و معش و معی و حورین و مصلحش بکچین گویند نفعش سبب
کثیر و صمغ و قدر شربش از دو دریم تا پنج دریم و بدیش در آلات تنفس فرسایش و تنقیه سودا و آتیمون و دواست مرای کل او با شکر و عسل که برزد یک
مشغال از کل او خورده شود جهت رفع سودا و تقوی مجرب است و از مولف تذکره گوید که چون او را با ثلث او شیر خشک در بچ او مزه خوش و تسکین
هر یک از مصططه و لید که با لید و چون کنند یا بچشانند و هر شب در وقت خواب او است نمایند جهت دفع نزلات درد و ترهل و رلودگانی است
و ضعف با صره مجرب است اسیموس الف سمد ده ملحه بونانی اسم یک چینی است و آن یکی است که بر رو سنگ مفید یک نوعی بر روی سنگ نایل
بر روی از تخم دریا بهر سد و آنرا سبیل و نیک از هر سبیل مانند و شبیه است بنوشاد و در قوت تر از سنگ است و بهترین سنگ بریغ انتفیت است
که گاهی می خورد و طبع غایب شده باشد و دوم گرم خشک و بالنع و محض جهت قروح کهنه یا سبه غیر از آن مال کردن گوشت زیاد و با عسل متقی زخم
و با موم و روغن مانع آتش قروح خسته و با آرد باطلی جهت نفوس طلا آن با سبیل جهت پسر زرده و با صمغ اطمین و درخت بهت تحلیل خنایر مجرب است
هر دو و در تغشیل اقله با مطف و جالی اضر جهت برودن سیاض و رفع آثار نافع با خاصیه زهر سبیل و طبع خون الهامه است و خوردن او با عسل
قروح شش و مور شش و مور شش صمغ عربی و قدر شربش از یکدوم تا نیم دریم است اسفیدک باج باریک شوره مانسانه از جمل غنیه آن مرقی است که از

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

بابست اصل المجران ببيت اصل النبیاء فی حقیقتی ج و سعید اصطفی صید سالیست اصل العبریت از کتب
اصل اللغاح البری سیرج الضمیت الالف مع الضاد اصغر طوطی است اصل الکلب ساج است اصل المجران
خسک الالف مع الطاء اصل الطیغون یونانی و بمعنی شیه الکواکب و عبری جالی ناسدوان نهیت ساقش کتر از دخی صید
خس و بر طرافش گل شبیه باونج و بعضی از ویل پیشی و در و آن بر گها و مجموع کل و بر گها شبیه با کوب بر گها سیاق او باریک و دراز و غریب
و تخمش اغرض و تلخ و دوم گرم خشک با قوت مرده و قابضه و کلل و محضض و بزرگ و جهت ورم حار چشم و بر آمدگی صدق و تسکین و در آن و طلا کل
جهت تسکین و جالبین و کنج ران ورم او بجا می شود و آسانید و جهت خنای صرع طفل نافع و قدر تشوش و دو رحم است اطریه بفارسی اش آرد
اش رشته نامند از اغذیه معروفه است و بارنج و رشته قطایف و بقول شامل است آنچه از آرد گندم و دروغن و دام و خانای و خرفه و مثال آن
ترتیب بنده بفارسی و باج نامند جهت رف و لغت الدم و خشونت طلق و سینه و قرحه و معاشه نافع و مرغی سده بارده و آنچه با خشک و است
و ترشها استمال نمایند بعلی البصر و سده و د و ملاقی ابدان قویه و مولد بلغم غلیظ و مصلحش شیر و ادویه عار و آنچه آرد جو ترتیب بنده جهت تسکین و تهیای
و با ترشی جهت غلا و مراد تسکین و صحت خون و آنچه با گوشت باشد کثیر الغذا و مرطبان و سمن و با شیرینی کثیر الغذا و مولد غلا غلیظ است و آنچه
که بفارسی شسته فطای گویند بدون طبع و آب شیرینیه مستعمل است آنچه آرد و برنج ترتیب بنده سیرج البصر از آنچه آرد گندم و نشاسته ساز
قابل تر و سبکتر است و آن گندم کثیر الغذا و از نشاسته بدو البته اقرب اطباء را کلبستان است اطماط و اطموط و اطیو هم بر یک
است و فو لن التیام است اطروغا اسم سریانی اتج است اطرو و جیا اسم سریانی باد بجزوب است اطریون عصاه قمار الحما است
اطیون اسمی است اطریقون خشک است اطمینا قیصوم است اطایونانی دخت عرب الالف مع النطاء و اطفاط
بفارسی ناخن پریان گویند و ناخن خرمن ناخن یونانی نامند و آن جسم صلیبی است صند فی شبیه بناخن و در خوشبو و سفید بایل سبزی و از موصل خبر
نیز و از اقسام جلزون است و بعضی از سبزی و باقی بعضی سفید و بزرگ و باد سوسنه و کم بود قسمی بزرگتر از اول و کوچکتر از ثانی و سیاه و زدن
دیو گویند و بهترین آن قسم اول است و اقسام او را چون بوزر اند و چون از آن ظاهر میشود در دوم گرم خشک و در فصل و خون و لطیف
اخلا و غلیظ جهت هتاق و رحم و صرع و خفقان و بطوی و سده و در بار و جگر و رحم و خراج خون منقعه ذکر کرده و جمیع امراض بارده رحم و جگر و جهت
صرع و سکه و نزلات غشی و هتاق رحم و احتباس حوض نافع و صرع و مصلحش کنجدین و سورت و مصلحش گل ازین و قدر ترشش از یکده هم تاسد و رحم
و پیش قصبه الزیره اطفا را کجن نباتی است بی برگ و بی گل شبیه بناخن حید و اغبریل بسیار بی در اول گرم خشک جهت سیرقان و سیاه
سرفه یاسن و باج صیت جهت رفع یحیای نافع و طلا و او که با سرکه بخت باشد جهت سیرج و ام فیض و مضر دماغ و مصلحش غناب ترشش است و شغال
الالف مع الحین اصل السراطین گویند ابلق است گویند سنگسویست اعیمون حلیت اعلو و طلس عبرانی طلق است الالف
مع الحین اغریوس فثا الحما است اغیس یونانی بمعنی طاهر است و ام اثلث است اغالوجی اسم یونانی و النجد است اغریوس یونانی و شغال
اغیر اطوان یونانی خلفا است عیش طغت جاز و این اسم نوساد است اغریطس یونانی و نعل است اغلیقس یونانی و سرت
اعجربس یونانی و در رومی است اغریا یونانی بمعنی ارض است اغلیق اسم یونانی و سفیج است اعبر عبارت از شج نبات و توتیای
کرمانی که با یکدیگر ساییده با اعلان شنی اسم ترکی جهت الالف مع الفاء اقصیه قاش اسم یونانی و بمعنی محل است و آن نبات
کتر از دخی و ساقش باریک و گلش بایل بسفید و برگش عرض و پشخ و مرغ و تخمش بزرگ تر از تخم شلغم و در غلاف شبیه نعل تخم ترشش بی
رشته و نرم و با عطری و بوی گشایش شبیه بوی ترنج و جهت اداسا و ساج و نمز که با و جای که جو عدس شسته باشند و در صر و ساج و ریاشی
بسیار و در صر و ساج و ساج نامند در دوم گرم خشک و با اندک حدت و برگش و سایه اجزا را جهت سده و جگر و سیرج و طلس اخلا و غلیظ و
اعیا و صلا تا و در دیا و فنج سیرج و احشا و ضما و خچه و جهت سموم قتاله نافع و باید که سه روز با شراب سیرج استعمال نمایند و قدر ترشش تا و شغال
و تخمش نیم فثا و عصاه حیش در منافذ قوی تر و بعد از فصل بهار در پنج او و بطوی نیمه اند که عصاه توان گفت دروغن او و ناشر است و سورت

[illegible]

افسندیش بخت بوانالی اسم نبات است با این مجرولیا وینیه به با بون کا چشم بر کس من صحت و غبار دارد و سفید و شفاف مثل برنج است
 انبه و سافش بلند و گل ابله از ان ریزه تر و خوش شبیه با شبت و تلخی و قوی و بوی او با عطریه تقوی و قوی بر کس مثل برگ زرد و سفید
 گلش زرد و بی اوراق سفید و در هر سینه نماند و زدن تیرن انعام اوست و بهترین او روی طریقی و سوری او با جراته و تلخی و قوی باشد
 در اول دوم گرم و در آخر خشک و مفتح و طبعی و ششی و سهل و معطر و با اخلاط معده و منقعی و عروق وینیه و شش و تقوی بدن و جگر و معده سرد و در اول
 و حیض و عروق و شیر و کشته و انعام گرم و تر و یاق سموم شتر و به و مله و دعه و شکل ریح جهت یرقان و عشته و سکه و پتیا عی فزین و ماد و صفر و طحال و
 بانار دین جهت در معده با فتنه جهت تقیه سودا نافع و چون چند روز با طبع او بر روز است شقال نبوشه جهت رفع سقوط انتها که از طوبت باشد
 مجرب و در دم و جهت گردن و غریب النفع و با شراب حبه سم شوکران و با شراب جهت فطر نافع جهت بوسه و شقاق مقعد و اخراج خلط جاره که سبب او
 مشرب و معده بکرم سیده با کبیرا موثر و قطره او با زهر بر به روغن او با تلخ جهت امراض کس و کرمی فیم مجرب و فرج او با غسل در حصین و حمل او با حمام جهت
 الصرع و ضما و جهت شری و کما ناطع او و شراب جهت در گوش و طحال و آن در غنچه جهت در چشم و با غسل جهت رفع اثر بقش تحت پاک چشم و در سر
 جهت مفصل صاره و ساید او با موم و روغن کچ جهت در و تیه کما و در جگر و در معده که نه مجرب است و کما با جهت و اشک و ابیه و الحیه و ابیه و سیر و صلا
 رحم و درم سیر ضما و نافع و احتمال او جهت دمه و غشاده و استرخا و کذا شتن او در میان سماع ماله کرم زدن آن و بختن او با مرکب باعث منع ارضه از کما
 که بان مرکب کتابت کرده باشد طلا را و با روغن نیون بر بدن ماله مقارنت پشه و دود و جهت گردن از بدن بوم و پاشیدن اب طبع او شش کما کما
 و صفت و طبع و خلط و نیون و در محرو و در شربت انار و قدر ترش کما شقال و با طبع او و پندرم نماند و درم و بدن جهت معده و زدن اساردن و نصف
 او بلیل زرد و جهت جگر صاره غافث حبه و قیوم نیز بدل او بشود و صاره و نیون که آب او در اوقاب خشک کند در فعال قوی و مفتح سده جگر و جهت
 تپهای که در مکره تقویت معده و تقیه آن از اخلاط مریه و سقا و نیکو کردن رنگ رخسار و صلاح فساد مزاج نافع و موثر که در صداع و خلط و زدن و قدر ترش
 با یک و نیم و بیش سوزن او و نیون یا غافث یا شکامی و شراب و تقوی معده و در بدل حصین جهت امراض جگر و سیر و زدن و بختن سده و در بختن شش و تقوی
 هضم و از کما در دفع باطنی و دفع کرم معده و سموم حیوانی او و شراب نافع است و ماله و با و در امراض طریق آن نیست که نو و شقال و نیون و در شش
 هزار شقال آب انگور چندان بپوشانند تا بکشد رسد پس ماه که نشسته بعد از آن صاف نمایند و اگر ششی شقال را با پانزده شقال را چینی و پانزده شقال سیر
 الطیب پانزده شقال سلیقه نیکوب کرده و دره هزار شسته شقال شراب مخلوط نموده و شرط حکم ساخته بعد از ده ماه صاف کنند پس بپزند و روغن شستن
 چهار روز در اوقاب بکند از جهت برودت ظاهر و باطن بن و شالیند پندرم جهت رفع یرقان و سده جگر و سده سیر و خصوصاً با یک و نیم جهت تقویت
 معده و دفع احتباس حصین و سم قطره و اخراج کرم معده و خوردن او قبل از شراب بلع مستی بعد از آن دفع خمار و قطره جهت کرم گوش و ریح او و طلا
 جهت در چشم و با فیه و جهت تقویت معده و در آن نافع و فیون اسم بونا بمعنی ممت است و بغاری تر و یک و نیم بختن شش اند و گویند در او شش
 بنخ شش سیاه است نه سفید و بهترین او مال سفید و صاف است که در آب زود حل شود و در شش زود و در اوقاب بکند از دوقوی را که باشد حرام
 سرد و خشک و از شش سفید در آخر سموم و مخدر و منوم و کن و در با و قابض و ماله و نفع اخلاط و قلیل روح حیوانی و جهت سعال و سحر و قدر معده و سرفه و ضیق النفس
 و در دترلات و صداع که از حرارت باشد با طبع نافع و اگر از مواد باره باشد بسبب یغیضه و آن جهت در سرد و خفیف قریح و در جگر و باره و باره و تخم مرغ و خخته
 و زعفران جهت حمرة و با شیره زعفران جهت نفوس و در معده و فیتله و با مرصاف و زعفران با سوجیه جهت زحیر مجرب و قطره شش با روغن با دام و مر و زعفران
 جهت در گوش و با موم و روغن جهت جگر و ماله و در معده و در کما و فطر قوت آن و سقط آنها و قوت با بشرط مداومت و مفر فیم و مصلح جنبه و طفل و فزین
 و دانه و قدر ترش از یک و نیم تا چهار و زیاده از یک و نیم ممنوع و درم و کشته و بیش شش او و زعفران است و کما و نافع و در احتباس طحال و شش و کما و نافع
 که با فیه و تخم شش بختن و زدن و ششیه به کوبید با عطریه و تلخ و سرخ و طعمش تلخ و بنالش بقدر دمی بر کس مثل برگ با دام و گلش سفید و غلظت آن و مانده
 غلابه و نافع است و از سینه خیزد و زرد و سیاه و فیه و نافع و گویند او قسم کجا که است و درم و گرم و در اول شش و ماله و در اول و در اول و در اول و در اول و در اول
 زعفران و شش و ماله و نافع است و در معده و ماله و نافع است و در معده و ماله و نافع است و در معده و ماله و نافع است و در معده و ماله و نافع است و در معده و ماله و نافع است

در معده و ماله و نافع است و در معده و ماله و نافع است و در معده و ماله و نافع است و در معده و ماله و نافع است و در معده و ماله و نافع است و در معده و ماله و نافع است

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

و جلوس در آن جهت است و در جهت در وسط آب و جهت جرب سوداوی و غلبه مار فاسی و اکثر دفع لرزه و تشنج
نمک جهت خناری و سودا و هم او با نیکو در جهت در وسط آب و جهت جرب سوداوی و غلبه مار فاسی و اکثر دفع لرزه و تشنج
عنقر بن تقانی نافع و مضرک و مصلح صانع عربی و نند و بدیش و وزن آن ابرشیم و دوشک آن پوست ترخ و قدر شربت از خشک آن
ده دریم و از تازه اش ناست دریم است و گویند چون یک ساق او را بارشید و تخم خشک کرده در پارچه باریسمان ابرشیم بسته باخو
نخا بدارند باعث جمت و لبا یگر و تخم و افعال ضعیف تر از برگش و کیشقال او بهتر دفع لرزه و تشنج و بعضی نافع است و قدر شربت
شقال است بالنگه نوعی از ریحان در بوشنبه او سبز نایل بسعید است و برگش بکوه و تشرف و تخم آن تخم ریحان بالیده تر و در افعال
قویتر است تا بسفیر و جهت نایل معده و مو که از اسهال باشد با غلاب مجرب و جهت معض و خیر سفید و قدر شربت و شقال است و در
تخم ریحان با و روح لغت بنطی است و بعربی جوک و بفارسی ریحان کوهی نامند نوعی از ریحان و برگش ریزه و قش مربع و
شاخ و کم بوی تر از ریحان برگش و گلش نایل سبزی و در مصر ریحان احمد نامند و برگش نایل و حریف است و در دوا هر تخم شری است
که از شیرازی آید و با شربت قندی میجویند و در دوا اول خشک با طوبت فلفل و صفر و مقوی و قند معده و بهی و مدر لول و
و حیض و عرق و صفت محمل و در کم و تشاق کوبیده او طس و طین و صیغ و جهت خفقان و غشی و عسر لول و صنف جگر بار دوسه سبز و
قوه شامه ریزانیدن سنگ شانه و سوط آب او با سرکه و کافور جهت رعا و قطره عصاره آن جهت جلا و بصرد معده و طلاء او جهت ورم چشم
منع نزلات و گریزانیدن عقرق زنبور تنین مجرب و با آرد جو و روغن گل و سرکه جهت او را معده نافع و قضیه او برستان با و دوا و
مولد سیر و غامیدن او جهت دفع کندی دندان و زایل کردن رطوبت عا ر سینه و تشنج در گوش گذاشتن آن جهت درد او و موثر و اکثر
مولد قطره مرار و طمیت بصرو باعث صدور و دوا و گویند مولد گرم معده است و مصلح او خرفه و خیار و سرکه و قدر شربت از آب او و شقال
و بیش بوزن سبزه است و از خواص آن که چون فاسیده و آفتاب بگذارد گرم از مولد شود چون اول نزل آفتاب محل بخانید یکسال در دوا
کنند و تخم نافع تولد سودا و جهت عسر لول و نفع نافع و ضا و او برستان مولد شیر و قدر شربت شقال و روغن او که آب او را با شال آن روغن
زیون بچشانیده باشند تا روغن باقی ماند گرم و تند و جاد و نصف اوقیه او با آب گرم جهت اخراج گرم معده و طلاء او جهت مواد بارده و قلیل
رطوبات و تقویت اعصاب نافع است با و در هر سبزه فاسی ترا یافتند و بجز حرق السهم نامند و مراد اطباء از حرقیت کافی و هرگاه با
زهر حیوانی احتمال نمایند و مراد از حرقیت است و لطف اختیارات بدیع الحاکم نموده و متوجه آن نشده و این معنی و لیلیست عطر
کتب معتبره و این کلمه در معنی گوید که معنی او برای اسطوخودوس و غیره اقا صیغه و اوایل صیت او پنج قسم میباشد سفید و زرد و سبز و غری و مسقط و زرد
گوید با و کی بیان فرموده که باین زرد و سفید و بزرگ و مشابیه نموده در دفع ضرریش تجربه کرده و این معنی و گوید که زرد و مایل سبز
و سفید است و در تحت سحر است که معنی او که مان در کوه زرا نه است و مستم میباشد سبز و بزرگ و زرد و مایل سفید و مایل سبز و خضری با
او است که در تشنج نموده و از انحا ط الشیطان نامند و حقیر قسم سبز تره و زرد و مایل بسیاری و زرد و کاهی را مشابیه نموده است و گویند که
او آنست که نند و جوبه را بر روی سنگ بسیارند و بعد از آن با و زهر را هرگاه رنگ زرد و چوبه سرخ شود خوب است و الا فلا و گویند علامت آنست
او آنست که در آفتاب گرم عرق کند و چون سائیده بر موضع گزیده و فنی و مانند آن با پسندم را بطریق شرح دفع نماید و چون قدر
جوا با آب سائیده و در گلو فنی و مانند که کشد یا بخیونی میش و اشال آن داده فا و زهر را بدیند هرگاه از آن سم خلاص شود خوب است و حقیر
استحیانه را بهتر سیدانه و حرارت معتدل و در آخر دوشک و اما دوا زده جو آن مقام جمع سموم حیوانی و نباتی و معدنی و علامت آنست که
بقدر قیر اعلی حافظ صحت و مانع ضرر سودا و باقی اختلاف میاید و کما به تشنج او مانع گزیدن و ارام و موافق جمیع انحراف و مقوی و اعصاب
ریشه و حفظ حرارت و رطوبت عریضی مانع تحضن اخلاط و زایل کننده سمیت آن بوی است و عصاره و قوی و مفصل و مصلح و ارام و بارده
و جهت خفقان باین جهت و قدر شربت و در رفع سموم از سر خود تا دو دانگ و در سایر خور و نیک قیر طایه که یک است و گویند که شال نایل

پیم و انگ از غرق اولد از ابلق اقلاب سمره جهت از انفقان فی العو مجربست با و بر حیوانی مراد از مطلق او حجر العیون کن سنگیست
وان بزکوی شکون میگردد اکثر او کول شکل بود پیشا بهترین او سبایل بسیار بی و برق تو بر تو مثل سیاه و جوشن خوب بکصد میباشد و او
شود و جوشن تخم مخلصه ذات سرد و چون با سر که بسیار بدین سبخی باشد و لوح است و او اسب بسیار بختا بر سبزی و جوشن ششم و سبزی
یافت میشود و خود اسب بسیار ضعیف از نوع شبا تکاره شیراز است و فرق میان عملی غیر عملی آنست که چون سوز را گرم کرده در محلی فرو بریزد
سوزن زرد شود و دوی زرد و مشابه گردد و از عمل و سیاه در آخر دم گرم و در اول سوم خشک مقوی جمیع اعضا و دوی تریاق است
و در خواص مثل معدنی است اگر که در مجروح المراج بقای مضطرب و محرق خون موث التهاب و سبایل و مود محل ادرام با و به آن کشید خشک است
او رام با نافع و طلاء او با کلاب جهت طایع و شوق و لو اسیر و با شربت تهاجی جهت گزیدن بوم مفید و آب کبابی جهت گزیدن بوم
مجره فیدر شربش از یک قیراط را و زده قیراط است و کوزافاد و بر حیوانی مراد از مطلق او حجر العیون کن سنگیست
و سوافی جمیع اعضا است با خاصیت چون سوزنیا انگ از ان نو شنبی سبی در مدت حیات در آن اثر کند و در سایر افعال مثل ادرام
سعد نیست و نوید از حجر الحیست و انشا الله تعالی که در خواهد شد با زرد لغت فارسی است بعربی قند و تبرکی قانسی مانند صمغ نباتی است
شبهه بر برگ خیار و مثا به نبات یکینج و شانش از ان و سفیدان که مایل برر و باشد در بایک شبیه بکند بر بهتر از صمغ و زرد و سفید است
در اول سوم گرم و در دوم خشک قوتش تا ده سال با قیست ممتد و دین محل و سخن در حیض و سقط جنین و با عسل مفت حضاة و مفتحه سده کرده و تریا
سموات و جاذب جهت عسر النفس سرفه کننده و ربو و احتاق رحم و دمع و ربو اسیر و قطع عضل و امراض عصب علی المعنی و ضعف معده و جگر و سبزی و با
شراب جهت سموم طمیعون نافع و ضما و تری جهت دمل و خا زیر و اعیا و که از دلف و قلع ادرام و رحم جهت رویانیدن گوشت زیاد و کلام
بر دندان کرم خورده جهت رفع درد آن بخورشن جهت صرع و احتاق رحم و خارج جنین و شنبی نافع و صمغ دماغ و صمغش روغن و غش و کافور و سفید
صحیح است و قدر شربش یکدر سموم یک شقال بدش همون او کینج و ربع آن جاد شیرست و قطور او بار و دغن سوس جهت درد و شوش
سر بلغمی مفید با و آور و لغت فارسی است که کنگر سفید نیز گویند و بعربی شوکت البیضا نامند و مولف جامع تبی او را عصفه رسیده
و آن نبات خاردار است بقدر رد و فرع و ساقش بقدر انگشت ابهام و بزرگتر از ان و مثلث و سفید و مرغ و خاردار و شربش شتاب
و پر خار و گلشن نفیث و جوف قبه خیری مثل ششم و خار که بقدر سوزن و تخمش شبیه قیرطرم و در بعضی شکای را غیر با و آورند
و میگویند که شکای اسم عربی است و با و آوردم فارسی و تحقیق آنست که یک جنس اند و شکای را گلشن مایل برر و در گلشن و بستر و سفید
و قبه او بزرگتر و ساق او کوتاه تر است و تخمش با انگ پهنی در اول گرم و خشک گویند در اول سرد است و اهل حرار
او است و تخمش قویتر و با قوت مبره و مخفه و محله است و تخمش گرم تر و لطیف و مفتوح و قویتر از برگ است و سهل بلغم غلیظ و سودا و اود و حریف و بل
و مفتحت سده و مفتوح حضاة و محلل با قوه قابضه و مقادرم سموم و یکدر هم از پنج اوجه تفت الدم سینه و سبایل کهند و در معده و سبایل از ان
بوم و شبا مزمن و بلغمی و سودا و ضعف معده و ادرام و قان تخم اوجه تری از تخمیل رایج و در دوزن کرد و سوزن و مایل ساق تانه او را در
الشعبه است از ان مجرب است و اند و ضمضه طبع اوجه تری و دندان و ضما و ش جهت ورم بلغمی آب و جهت رفع تشنگی التهاب نافع و مفتحت
صمغ او این بدش شاهره و قدر شربش از تخمش او و شقال از انش س شقال از خواص شنبی است که چون در خانه بیا و بیزد بوم گرم
با ربلو فالن بلغم اندکی غشیه گویند و در لکابن شال نیز دانند و آن نباتیست بی ساق و برگش شبیه بکند که یک در شعب گلشن است
شبیه بدلق و بار طوبی چسبیده و مرغ و بند لوی و بر حابه و سایر اشیا میچسبم و محل و مقطع و مخف قوی تخمش بر شش نه ربلو و اکثر
در خون و کثافت شال آن با شرب جهت سبزی و ضیق النفس و ضمضه و کرم گویند او بر اعضا نافع تشعیر و و بها و سبزی مخف است و چون سبزی
روزن و اول نافع مثل سبیل و طلاء او محلل مواد بلغمی و سودا و کافور و با صمغ و سبزی اسم زهره را سیوس است و در سبزی که گوشت و دماغ
اثر علق اسم شده است و در اقره کور شد که آن بخار مایکست که در شوره را زین نقد کرده و بعد از رفع اجزا که شبیه نمک سفید شود

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

شیرین شود گرم تر گردد و در اول گرم در دوم خشک و قلیح و متقوی معده و حرارت غریزی جهت بواسیر دفع الهم و حائضین و جهت تقویت
لشانه و سرد و در یستم و موله خلط خام و نفخ و مصلح شکم و جبین و انار ترش شیرین و مضربینه و شش و شش شش است در لب و در لب و در لب و در لب
قی و اسهال و ضعف معده نافع و بلند او مسکو و قابض و متقوی معده و است اسبیاج بفارسی خلال که در بعضی سکه نامند بنایتی دارد و بر گش
در زیره و گلش سفید و از رزق و شاخهای بقدر شیری از یک پیچ میرود و بار یک و او را خلال سبکت و بر سر هر شاخه چینی مثل قند و شش شش
مانخواه و طبعش تند و او را حشیک نامند گیاه او در اول دوم گرم و خشک و با انک عذریه خلال کردن آن جهت تقویت دندان نافع و دندان آب و عسل او را
و جلوس طبع او صلیح حال رحم و در بول تخم در آخر دوم گرم و خشک معده و او کشنده اقسام کرم معده و امعاء و جرب و او را بفارسی رنجی بنامند
و مفتوح سده و جگر و در بول جهت معال فواق و ریا و منصف حصاة و ضما و مطبوخ او در روغن زیتون جهت فاج و استسقا و در در معاصر نافع و مضربینه
کثیر است و مضمضه طبع او مسکن در دندان و مضربینه طبعش تر و قدر شسته تفت و او شقال است و بدیش شیخ این شیخ کثیر است و سبک است
صنوعی از حلیات است و آن حلیه پیرا در غایت تمی لبها ساحل عربی بسیار است بسبب قلیس و بیا نفیس است اسبقا شایع است
لبس و اولون و بیا نافع و قلیس و بیا صنف است لبستان بفارسی اسم صرع است بفارسی است و بنام پستی گویند الباء مع الشین
و خلیت حجاز در عراق و مضربینه است و درین اوان تخم او را بجا حلیان است حال می نمایند و او را بقدر و خشت توت سفید و بی شروازان
کوچکتر است برگش مثل صغریه و بار طوبت چسبیده با شیشینی و گلش زرد و تخم ششیه بکباب و نیمه و گلش مثل خوشه و او را با اوایل زردی
بعضی سرخ و از بعضی کوه لاشل صغریه و چون خرد از این قطع نمایند از آن کسب معده تراوش نماید و بعد از خشک شدن میل بسوی کرده و بهترین اجزا
او و معاد است و مسواک چوب است و کوه و رفع بکودان است و مجموع اجزا او در دوم گرم و در اول خشک و برگش با طوبت فضاییه و معده و جهت بیاض عین
تفتیه زخمها و تحفیک آن قطع نرف الهم و عرق و در دندان و او را در فرمودن بول و حین و محمول او با عرق آن جهت اعانت حمل و تفتیه و حم و خلیس و ریا
نافع و دانه او متقوی معده و عضار باطنی جهت گزیدن عقرب شراب و ضما و حمید و روغن دانه او سهل نفخ و مره سواد و موت و حین برگش تنهایی با رنجها
جهت خضاب نیکوست و چوب او را با خود کما بدشتن موجب قضای جواج است و باین سبب او را خضاب بنامند و چون حب او موجب بعضی و کوه و موت
امراض است اجتناب از خوردن او اولی است لبشین و کوه خیزد و مصری است و در حین زیاد آب نیل می رود و ساقش بقدر عظمی آب و گلش
و بقدر قهقه شش و در طبع اقا با زاب می رود و می آید و در عروب پنهان شود و تخم ششیه بجا و در شش شش شش و از آن کوچکی در در یک و طعم
زرد تخم مرغ است و اهل مصر آنرا بخت و خام می خورند در دوم سرد و در اول سوم تر و در جمیع فعال مثل نیل و در تخم ششیه معده و باده و جهت زجر و
اسهال صفراوی و با شرب سرفه و گلش با قوت کلاله و روغن محمول از گل و جهت زاب و بخت و چون در در صحرای شقیقه سحر و و نخله و مفید و سحر
او را فعال شش شربت نیل و در دانه او کل و در مهابت بواسیر نافع و گویند مضربینه و مصلح عسل و قدر شربت او با حید و شقال و بدیش نیل و سبک
لبشین یعنی هم برگ خصل است لبشینه شیرین است لبشک بفت اندیش طبع لبشولیون است لبشربان بفت بر
بسیاج است لبشینه بفت قار است لبشک اسم ترکی بختور بنفشه اسم قار است لبشیم و زرع بقدر طبعی است لبشاس سبک است و خود
الباء مع الرصا و اصل بفارسی بیاض است و بر آبی بوده و در ششیه سبک و کوه با کثیر الوجو و طعم و بود و برگش مانند پیاز و ترکی کوه بران
و قوتی از استامیت و مجموع آن در آخر سوم گرم و در اول سوم خشک و گویند در چهارم گرم است و بار طوبت فضاییه و مفتوح سده و متقوی معده
بخته او با گوشت جرب و رافع مضربینه و او را با و طاعون و اختلاف آب و دیون و حین و مفتوح حصاة و مطبوخ مبرک و کثیر الغده و ملین و طبع
او با جرب جهت تفتیه شش و سینه را خلط از جرب و بخته او در سبک یا پرورده بسبب جهت یرقان و سیر و بختن ششها و تقویه و ضمه و منع غده
صفراوی و بلغمی تنهایی نافع غشیان با دو گرم و رافع محوم و آب و جهت رفع ضرر سگ یوانه گزیده نافع و خصوصاً چون بجا ریاک بوزان
دندان در عین سده و زورده شود و لغایت مجرب است و قطره آن جهت دمعه و جگر و جربیم و دانه او در اول آب و با عسل جهت بیاض معده و آن
دماغ و در لبش ان جهت رفع ضرر موال و کوه و سده و با کچکاییدن آب او و کوه شستن بخت او و کوه جهت فقر و سینه و طبع و پاک کردن

[illegible]

[illegible]

پیش است و در دوم گرم و خشک و با اندک سید و بوییدن چینه صلیح لرمین و چکنانی رحم و عروق سوخته او با عسل مست سعال مرین و بلع نمون زند او جهت دفع
عسر البول و دفع اخراج و در بجزای اوج جهت اعتبار لعلی و لعلت حصاة نافع است و گویند چون مغبت عدد او را از نقیبه با قلا مقبوب بلع نمایند قبل از نوبت جهت
بلع مجرب است و علامت دفع اذیت گزیدن او میکند و چون زرنخ و نوشادر را با پیچکا و چند روز در مکانی بخور کنند منع تولد او نماید و مجرب
است اندک بقیه و غایت غلبه نیست او بندد و بکار برکش مثل برگ با دام و گلش بسیار زد و شورش مدورایل بسبب در آخر سرخ میشود و بعد از رسیدن
سیاه و شیرین بگرد و چون دوشنبه انجیسانند مدد و رعایت خوشگی میشود و انچه با صباغان استعمال کنند و رنگی قهوهی شهر است در سوم گرم
و در چهارم خشک و خنک است و گویند علاج بدین نیست در و راجعت التیام قروح کهن جراحت قطع زلف الدم و غسل با آب و جهت نیکی برای پاک خاصا
و تقویت مفاصل نافع است بقیه بضم با و تشدید قاف و فتح آن لغتین اسم جز مائل است بقفس رفاغری سخت شمشاد مانند برگش مثل برگ انار
و از آن کو بکتر و بنر و ساقی او سفید و شاخهای او پریشان و خزان نمیکند و گلش سفید و در رعایت عطریه بخش سیاه مانند طفل است در دوم گرم و خشک و کبر
سم حیان خصوصاً شتر و ضا و او با جاجت تقویت نمود و در مصرق ششون که در استخوان است و با سفید تخم مرغ و از رنگن جهت استحکام مفاصل و دوفی و دین
طبیخ برگ جهت خروج مخرج مجرب است و بخش قاف و نصف رطوبات معده و اسهال و قاطع سبلان لعاب بن و ضا و طبع او با شراب که بحد قوام رسد جهت باد و سرخ و
و ساعیه و معده و با عسل و جاجت دفع آثار جلد نافع و قد شربت از تخم تازه که دانه او بدون کنند تا یک دقیقه و از خشک او سه شقال است و شگوفه او تقوی
و دماغ است و عرق او قوی از شگوفه نافع است بقفس و ترنخ و بویانی نباتت برگش شبیه تره نیز از آن مطبوخ و تنطیم و ساقش مربع و گلش شبیه
بگل بادرنخ بخش مانند تخم گند و بخش مدور سیاه بنر و کوی بکتر از سید بوشی و پیچکا و شراب و بخش کلان است گرم و خشک و محمل و لطیف و قطع ضا و
برکش جهت جراحات سیم و فانیل سکون و ضد بنا رو پیکان از بدن بخش محمل و بخش با با انکس سبل لغیم و مره اسود او در ترشترین و متفاست بقبله
میانیست و با بخش شبیه کاسنی از آن سینه ترو و کثرا را با میزاید و بخش و طعم است در تخمین طبرستان شگافا مانند این تلمیذ گویند بخش شبیه است تخم
استان افروز قسم و ده مرغ مر است در دوم سرد و تر و طبع سرد و طبع بدن قلیل الغذاء و مطنی حرارت غریبه نموند و صلیح و سکنش شکی و سرفه حار و ضا و
جهت جرب و حله و اورام حار و در سرفه و قروح و درم چشم و ابل و قروح و با غلیان نافع و طبی البضم و مضرب و دین قاطع باه و بخش جراثیم ترش
و خشک راد و جهت امراض حاره و اورام شراب و ضا و غیر و مضر کرده و بخش که در ترشترین و متفاست بقبله حار و ضا و تره خراسانی گویند
از خاص بزرگ و دق است بیاق از برگ کوب و بکتر و ترش مره و در کثناک میر و بد و فعال شل حاضر سرد و خشک و اول است و مضرب و صلیح بخش عسل است
بقلته الیزری نباتیست که کاسنی بی کچکتر بخش بر رو زین بین میشود و گلش زرد بخلاف قبا بری که بخش بر زمین فرو رفته است و طعم این با اندک
شوری و غنی و در آخرستان میر و بد و در آخرنیان بجزند و بخش شبیه دانه بند و اول سرد و در رطوبت معتدل و گویند گرم و خشک است و مقوی حشا و معده
و جگر و جهت خفان و کبودان و تقویت شده و اضربه تب ربه و غنی نافع و در جاسر خواب گذاشتن موجب بدین خواب و خوب بقلته الیزری
نباتت شبیه برگ با رنگ از آن ریزد تر بخش باریک پر شعبه و برین سیاه او اندرون سفید اکثر نبات او بلند دارند و بلند مغرب خمر است و برل مر
بها سیر میشود و او اسط و نباتان عینا ندوست او در پنج او را میزند تا شل زفت میشود و چون به پیکان و صرب به با مانند سحر که بخورد و بخون او مخلوط شود
و ساعت او را بکشد و در اندیس پنج متشرا و پوست او را بجا کنند شل استعمال نمایند و در نهایت گرمی و کوی و سه دریم او کشیده است بقی بقله حرا
بقله حار و است بقله الرمل بقله الرازی است بقله مبارکه و بقله الزهر و بقله لیمه بقله الحما بقله اترجیه ترش
و اوقسی از باد و خنوبه است و در کور شد بقله شام و بقله فارسیه و بجز بقله عربیه بقله یابسته بقله بهو و به بند بای است
و گویند قرحه است بقله الغزال مشکط اشبع است بقله بار و به باد است بقله الانصار که است بقله الخطا لطیف
و او الخطا است و گویند عروق صفرت بقله القدس فودج بری است بقله فیهیه و بقله الروم قطن است بقله
الحما کبری ایواست بقله امکات است بقله عالیشه جرب است بقا اسط و سبب سیم میو زانی بقصر
است بقسمات جز لعلک است بقله الواح میو زانی و در قانان است نباتت مغرب و جواد و افریق و طعم شبیه میو

بامیون اندک غنی در دم گرم خشک جهت در دم گرم شخصی در زمانی میاید است **قلعه انصباب در بنحو طبیعت قلعه خشکی شفا** است
بقر کاوست و بهترین او کوسا لکسیا است که بجل اند و بعضی او را بیشتر از کوسفند سپهر ساله میداند و در او بهترین سایر الاوان است گوشت کا و نیا
کیسه در دم گرم خشک غلیظ و در یضم و موثا امراض سودا و بعد از هضم تام مقوی بدن و من فاعل مراد رقیق جهت اصحاب باضت و فزون فاعل
و سبب تعفن خون مرض صاحب فقر من فاعل قاطع حیف و مسدوداکن را و موجب مجاره و مصلح او مبرخنج و با عسل و سرکه و ادویه حار و ملطف مثل و اینچنین
در چشیدن کچین شربها سوخا موافق است و رقیق آن که چربی داشته باشد بمر که جهت صافان معده مکرر و جگر حار فاعل انصباب ارمعه و امحا
و اتشاحض است و بعد بول جهت برقان نافع و در انکیاب یحیی او جهت کشتن کرم گوش منوخلی انش مفید و شاخ او و دوم سرزد و سوم خشک و شایان
کشتال سوخته او با آب سرد نافع رفات با شرب قاطع اسهال و در او سوخته کرده غیر سوخته جهت نرف الدم و جلازدان و الیام قروح نافه و دم
او نیز همین اثر دارد و در و شقال او با عسل جهت اخراج حب القریق و تقویت باه و مداومت او هر روز نیم شقال با کنجش جهت رفع سبز و تر و پدید او در فحال
بهتر از اینچه خل زهره او چهارم گرم خشک و در صابین جهت صاف کردن منی و شاییدن او با عسل جهت حکم مرض الشک و طلای او جهت قروح خشیه و گزیدن
جانوران و تسکین و در زخمها و در قضیب فرج و غلاف خصیه کلیل گرم آن با بوره و طین قیو لیا جهت جرب قروح و ترش سبوسه سرزد و جکان با او و
مناسبه جهت احتباس حوض و تقیه رحم و کتال او با عسل جهت بیاخص چشم و قطور آن با شیر زنان و شیر بز جهت جگر گوش گرانی سامع و جبر اچک من
و با راهم جهت منع جگر زخمها و غرغره او با عسل ماییدن و خارج جهت خنای و طلای او جهت قروح مقعد غید و بالظنون سنگ خام جهت خرا از مقید و
محجف او را سوبان کرده با تخم نیمبرشت خوردن بقله بی بخور شاخ او جهت گزیدن بوم و استعاط خین و مغر ساق او جهت تمکین او رام و شقال او کسیر
شقیقه و استخوان سوخته او فاعل زیاده شدن اکله و شاییدن خون او بقدر کوقیه که گرم باشد کشته و ضمادش با ر و جین او رام صلبه در خشک
حس کردن آن جراحت و منع ورم آن بنایت میغده و ضا خون تازه او که با خون حین مخموج کرده باشد جهت فقر من و در مفاصل گویند بوجست و در دست
کردن گشک از شاخ او جراحی ساخته باشند و دست چسند جهت دفع صرع با خاصیت نوشا است و چون گوشت او را محرق و با خون او و شیشه کرده
تقین نمایند و بگذارند تا که مایه بیدار خورده کی بماند نیم دم او ستم قاتل است و چون با بزرنج قدری از آن نفوخ فینچش میسازد و گویند از مژده
و خواص بول او بول مطلق و سرگین و راحت و شیر او و لبن ماکوست **البامع الکاف بکا** و خربست معروف در مکه خضر شبیه شام و در
از آن ریزه تر و نرزش او در آب سفیدی که از آن بچکد از آمدن سنج کشید و بخلاف و معه شام و در دم گرم خشک و منضج صلابات و سواک جواب
و در معه آن جهت تقویت لشه و منع آفات دندان خاکستر او جهت الیام قروح و برگش کل رده و تخش مقوی معده و جهت نرفه او در دم غنی و سودا و فاعل
بکرن لغت فارسی و عبری غنی مانند از جمله نباتات و در کنار آبها میروید شبیه بدخت سهاق و شاخش زیاده و میخند و نیش و دایل برنجی و سرور
و خسته اعضاء از بخت گویند و برکش شبیه برکاج چیده و گلش سفید و دریم و تخش شبیه بشاد دانه و او را حب الفسقه اند و در سوم گرم خشک و منضج
و احشا و جهت سبز نبات نافع و چون رسال بکشد از آن تخم تان لایه در آن سال حائل شود و اگر سفت سال او است که سبب قوت حائل گردد
بکام جالاس است بکاین سببه از او درخت بکرشیه خوشه است بکسب سببه خیار شبیه بکری سببه سحر است بکور مکن سببه
عین **بکاین سببه بکایت بکسب بکایت البامع اللام بلسان** اختر بقدر دخت سقر و برکش
بر برگ سداب از آن سفید تر و در بوبان و منبت او عین شمس و قمر است و طلوع سحر ایمان ساق و خیمه را شکافه است ایسا او که شل منیع میخند و روغن
بلسان است و صفت مذکره گویند که بصر سفید و بکاف بلسان معده است و از جواب بشام و سایر اجزا میسازد و بکایت بلسان شام را عطا
میفر و شند ضا و برکش جهت گزیدن عرق بطح آن جهت تحلیل نفوذ و غلیظ و قطور مطبوخ او جهت درد گوش و ضایع دخت مذکره که سوزانند و باشند
جهت شامیل و بکایت تانه او با عسل جهت تقویت معده و رفع رطوبت آن نفوذ و چون شاخ و برگ او را بخت آب نر بار دهن جوشانند قوام معده
او است و خواص جهت عود و من او در مقام خود گفته میشود بکسب بلسان یونانی است بخاری زیره و تخم پازا و مانند و جری بصل الذنب و آن مثل سارون
برقوت است بکسب بکایت سیر و پوست او سبزه و در برکش مثل برگ سار و در برکش مثل برگ سار و در برکش مثل برگ سار و در برکش مثل برگ سار

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

بورق الصناعمه در تمام بودندست و در بورق نکرورده بود که بنده ی شش بود بخا اسم شربت بوره سلمانی اسم فارسی طردن است بود
سفید اسم فارسی بوجه و کرم است بول اسم مرصا است بول بجا فارسی اسم بندی در دست بود بخا بای فارسی اسم بندی در دست بود اسم
عربی چا است بوف فارسی شمی از چا است که ترکی سار و توس گویند بوک بندی اسم بجه است بوسی و بوره بندی نخاله است بو
ماوران فارسی بر بنجاست پوست بندی اسم فارسی قشر نباتات و جلا جوانات است پوست کشف بنده
اسم فارسی ذبل است پوست مار فارسی سلح بنجه است بول بز کوهی فارسی سدا جت بود نه کوهی و جوبی فارسی بنج
جلی و نری زانند بو تیمار فارسی ستین بره است پوست بهار خرمای ماده کفریت بوزه اسم مرزا است پوست
صحرامی اسم مشک طراشیت است پوست بنجر رخت زرشک اسم اغیس است بوزینه فارسی اسم قرد است بوز
ترک جده است بوزین ازین المعنی ترک دلفین زانند بوی بوز اسم ترک قرن است بوز او ترک اسم عمل است بولا و تسم
حدید است بوقده اسم ترک خطا است الباء مع الهاء بهمن لغت فارسی اسم بنجست شل زر و ک با اندک صلا بتو کج و با جفت
قلید و نامو است و با عطریه و سفید و زلالی هر باطن سفید و سرخ او را با سرخ تر از باطن مغبت او کوستان و نبات او را ساق بقدر شبهر و زیاده و کتر
از آن و برگش شل برگ خاص و خا زان کثیر القشرف و بهر ساقش برگ چیدین با هم بنجه و بی گل و دو تو زیر سد در دم گرم و خشک سرخ او قویتر
از تر سر و خشک با و مقوی و سمن مغت و کلل راج و بلغم لرح و موافق بر دین جهت خفان و سنگ گرده و شانه و یرقان و ضا و او با ملک تلخ و بل
جهت نیکو کردن رنگ خسار و کلف و طه و جهت کشتن گل و خوشبو کردن و کسر و فرجه او با زعفران جهت تنفیه دم و خوشبو کردن او نافع است و شایسته
آب طبع مرای او باشد و چین با شتابت مسخن صا با دام و نخود و بضر سف و صمغش انیسون و کثیر و قدر شربت از جرم آن و شغال و آراب
آب و قبه و هر و بدل یکد بید بدل مرد و بوزن آن تودی و نصف آن لسان العصافیر و بدل حر او در پنج است و سفید او زربا است بهر سنگ
بلغبت است از قول این الدوله صاحب جاب سکه کل گای است و ریش و شبیه با بندان و از نباتات انجوان بزرگتر و مایل بسج و تیرگی و بی طبعی و بوی تن ندارد و
خصوص ملا و هند است و یونس را اعتقاد اکثر سرد و تراست و جهت شری صفا و کرمه و حصیه نافع است و اصل صناعت از آن خواص بسیار ذکر کرده اند و بد
برگ میده بخیر می دانند بهی نباتیت شبیه به نبات جو و از آن کوتاه تر و باریکتر و خوشه او شبیه ششیم و منش مواضع سایه ناک است سرد و خشک و تلخ
و بسیار قابض جهت اسهال مزمن و زنف الدم که مرفوع البر باشد و سلس البول نافع و قدر شربش دو دم است و چون و بشیم ملون بزرگ سرخ او
یا و شال سرخ بسته بعضوی که خون نرف کند به بند و در قطع خون مجرب است اند بهش اسم شاه بلوط است و نقل تازه را باین اسم نامند بهر ارجح
مید شک است و در خانات مذکور شد بهرم و بهران فارسی کا عصف است بهش الحجر خرا اسخر است بهار قسم صغیر قحوان است
بهران صاحب جامع بینی گوید اسم فارسی یا قوت است بهج بوزیان است به اسم فارسی سفیل است بهار درخت
خرما اسم فارسی طلع بهار قسم خرما اسم قصور است و او را کفری نامند بهر اب صور است بندی نوعی از بیش
و در انجند کور است بهر بندی غشم است بهیره بندی بیلید است بهنگ بندی سان الشوا است بهو کسن بهر
بندی سعد است بهلا نوه بندی بد است بهرت بندی فیت است بهنگری بندی زاج است بهمن بندی بطن
بهمن بزرگ بندی سنابل است بهنگ بندی قنب است بهول کلسنج است بهو بر بندی اهل است بهی طه
برینه است بهار زکی اسم مند بزرگ است الباء مع الیا و بیض مراد از مطلق او تخم خنکی است و حرارت هوا سفید او
حافظ او زفساد و رنگ داشتن است و بهترین او بزرگ مقدار است که در میان روز از سرخ تولد کرده باشد و نیم شست او سفت ل ترین غلظه و
بال برمی و مرکب القوی است او را و دم سرد و خشک است و سفیدی او دم سرد و تراست و زرده و او را لکم و تر و کثیر القدا و قلیل الفضول و مولد خلط
بهی مقوی ل و بدن جهت خشونت معده و زده و شانه و قرحه و شانه و قف الدم و منع ترلالت حاره بینه و اصلاح آن متعوی تحسید خون از دهم
شد و نفعیاد و فضا بهر سیده باشد و موافق مزاج سودا و بجهت او و سرکه فابض طبع و طالع ریختن مواد بجهت و با ساق و ما زودانه سوزید و مگو

و اگر در اشغال آن جهت اسهال مراری و باطله و مانند آن جهت زرد شکم و با تخم زرد و سبک و نفوذ و در وقت قیام و کوبی و نیز با شکر جهت
تقویت باه بغایت نافع خوردن زرده خام جهت گرمی و حرارت و تصویب صوت مفید و سفید و کثیف و اگر در وقت کن مولد صاف زرده و بقی
و کلف بسیار بخت او و در ضم و سورت و فوج و مصلحت او دید حاره و آب با نم نم بخت او و در این اطفال با این شیر و با کد جهت مریه و با تخم کن جهت
الغسل و اندک نمک کند و در آن روت جهت تسهیل و با دم الاخوین جهت زحیر و با لب شیر و کبر جهت قطع سيلان و تخم کن تسهیل فوات و در
و سح و با تخم شغال جرم که زرد گران روزنامه و آلات را با استحکام سید جهت قطع سيلان حیض و در رحم مجرب نمادش بار و عن گل و با لوبه جهت
درم چشم و انشین مقعد و با موم و روغن جهت تلین و آرام و عصبان طمانینه او با عطران روغن گل جهت ورم بواسیر مقعد و ضربان آن
و ضربان چشم و با عسل جهت کلف و آثار سیاهی و بار و روغن بنفشه جهت و آرام حاره و با مریه و عطران جهت درمی که از خون غلیظ بهر سرد و دنیا
جهت شقاق سفلی نافع است و سپید تخم مرغ مغزی و خوردن آن مولد خلط غام و در تخم و در ضم و خوردن زرده با سفید با محو و از مخرج و از
او با آرد جو فاطم نرغ الدم و نفث الدم از فوق و تحت و ضما و جهت در چشم و جراحت مقعد و قروح خبیثه و سوختگی آتش و آب بسیار گرم و منع آبله
کردن آن و بر شیشه جهت منع آثار حرارت آفتاب و با روغن قابض بی لری جهت قطع خون رعان که از پرده می دماغ آید و با کد و طلا
کردن بر جبهه جهت منع نرغ چشم و به بهای رادع و سد و سام و جهت و آرام حاره نافع و تخم او با اکلیل الملک و اشغال آن جهت قرح امعاء
و اسهال مرار که حمول او بار و روغن گل جهت ضربان مقعد و رحم و اکتال و جهت تبرید چشم و منع ریختن مواد مفید و با کافور و بنفشه جهت صلع حاره
موجب است و پوست تخم مرغ جالی و بجفت قروح و فاطم رعان و جهت جرب و حک و با صدف جهت مباح چشم و نفخ سوخته و با بقدری که سیاه
شود و خاکستر گردد و جهت رعان و به یک موجب و سوخته سکس او که مانند آهک سفید گردد و با عسل جهت قطع مباح چشم بنایت سریع
است و خوردن پوست تازه سحوق و با بقدر و درم هیچ باه و طلا می او با عسل و سرکه جهت تحلیل او رام و در در و فاطم خون و جهت
القیام جراحات تازه و پرده ملاصق پوست او حولا معید البکاره است با خون بچه کبوتر و از اسرار است و سکس پوست تخم مرغ
جسم آثار مثل آهک است و در علم صناعت از آن بهتر و با بوره و نوشادر منقی شکر است و روغن تخم مرغ و در جمیع آثار که زرده او را
در تابه آهنی با آتش سوزانیده گرفته باشند گرم و محل و ملطف و جهت در مقعد و بواسیر و در دندان و رویانیدن سوی بغایت مفید
و گویند چون زرده را با نوشادر ثابت برشته کرده و روغن گیرند در بطریق اجساد موجب است و هرگاه اصل حاره را با اصل کند اصل ابو را
و جالیوس حدیثه نیم بخت کردن تخم فرار داده که هرگاه در آب جوشیده که از دو واحد ششمار کنند و با آب سرد کرده آتش گذارند و تا سفید
نمایند نیم بخت میشود و قدر شربش از چند و تا پانزده عدد است و تخم سیر طوطی در ابواب خود مذکور است و در فضایل تخم سرد و پیو و در این
بیمه تخم مرغ فاکلی اندیش سبک بر مندان و نجسیت نبوت او بلا و صین و کوبی که با بلبل مانند و لیدان بلبل عبارت از سه آن سیرع النور و از سیر
و قلیل اقسام آن کمتر از وساعت قاتل است و در بلاد هند نیز از اقسام بسیار دیگر را بلعت بند سنگی مانند و چندان نیز گویند و آن خبیث است
آهوی پر که بر سر و آن نقطه می سیاه و گاه باشد مانند طلق سحوق مثل کافور بوده که چیزی بر آن نشسته باشد و درون بعضی سیاه و براق و صیقل
سرخ و برخی زرد و کمال سفید و تیز از همه سیاه است بی یک اگر بر یکا طلا کنند بر آب کشند و بوسی آن کشند و آن بسیار یافت است و چون
بنمایند و چون اقسام او را بر شاخ کاه و با کد بجا شیر خون و ششیده شود و قسم دیگر را بچکان مانند و آن شکل جد و است و بزرگ سیاه و بزرگ
بایل سفید و گیاهش بقدر زعی و برگش شبیه برگ کاه و گل و سرخ و بعضی زرد و بعضی با بنفش یک جبهه ای کشنده است بقدر نیساعت تخم مثل
ثابت قسمی صوبی شکل و کوچک و در آنش بایل بزرگ و شبیه بعد از آن که مانند و در غایت می بلبی است و در نیم شبیه جد و است و سیاه قسام
سپوره را نمی نماید و شبیه با کیمیل الملک قرون است و گاهی و سنبل تریاقیه میشود و قسمی بهر صورت و آن سفید بایل بر روی
و طولانی و غیر محو و شبیه برنجی و گره دارد بقدر انگشتی و برمی نیر گویند و سپوره نیز مانند و یکد انگشت است قسمی را مانند گویند شبیه
بزرگ و در دوزخ و جوی گاهی یافته میشود و رنگش سبز اغبر و با اندک زرد و در نقطه بسیاری و کانون نیز گویند و بقوت بخت

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

او مختلف است و صلابت و لین و باطل و سفید و شل و قلیین و از آن فرقیه خیزد و با قوت مجمله و اندکی قابضه و نافع و محقق بطریق اوسه و در هر فصل او قوت
و محبت قروح حبشه و متعفنه و نفوذ و با شراب و غسل نافع و محرق مغسول و با موم و روغن جفت سنگش آتش و از قشیم مفید است حجر الاسکندری
ملون بشیر و زردی و سیاهی و مایل به تیرگی و کثیری و مستعمل کفش و زراشت و زرد و او جفته و درم نبات و جراحات و قطع ظرف الدم نافع است
حجر البجره سنگیت رقیق و سیاه و چون آتش اندازند از آنکی ملتبب گردد و از او می شام خیزد با صلابت محلول با جفحات و جفته و نافع
و در کین التیام جراحات نافع است حجر السهلوان سنگیت سفید و شفاف و شبیه به بلور و فرق او و بلور نرم شدن اوست در آب جفته و تخفان
نصف ظرف الدم و حرارت معده و آشفیدن او نافع مرض عشق است و قدر شترش کجیدس و نوعی اندامیل بزرگ و بسیار برای نیت و از جمله موم و حجر
الکلب سنگیت که چون بطرف سنگ اندازند بدن اندان گیرد و دو دو افکند در عداوت موثر است و آشفته اند و چون در آب با شراب اندازند و اندان خوب
و حضور او و مجلسی باعث عریه و انجاس و گذشتن او و هیچ کس کبوتر باعث گرختن کبوتر است حجر خرما می سنگیت سیاه و بد بود و از
خیزد و از آتش مشتعل گردد و در آب که برور نیند شعله گردد و در روغن الحیا یا بد تعلیق او جفته صمغ و در و صمغ جهت زنان عاقره و نفع
او بیت حیوانات سوخته و نجویش جفته که بر ایندین هوام موثر است حجر اسمرانی باریش کیم سنگ و سنگ زخم مانند سنگیت است سیاه
عاج و از باد یحرب خیزد و عال قاطع ظرف الدم و حرارت و خون محرق و جفته جلادند آن تقویه نافع است حجر خا خا مجلس سنگیت که از دودی شیشه
طایفین سلیس و طریخیزد و معروف است بچشم چون و آتش گذاردن چوب سوخته گردد و از یک طل او یکو قویه میماند با صلابت و سفید و بی فعل از احراق سیاه و مایل کثیری و سیاه
سبک و صافی و بوی و حسن اترق مانند بوی شاخ حیوانات و نطفه است و در گرم خشک محلول و طبع مل و جفته و قوت حصاة و نجو و جفته شش
که از احراق صمغ باشد و اگر بر ایندین هوام موثر است و ضرر و محلول زعفرانی هیچ صمغ و ضرر و عین و نفع و او جفته و نفع و رو بایندین گوشت مفید و نجو و او
گرم اشجار و قدر شترش کجیدس و نافع است حجر الاسفنج سنگیت که در یافت میشود و سفنج مذکور شد و بهترین او سفید صلابت و در اول گرم و در دوم خشک و نفع
نفع و قطع ظرف الدم و زرد و او جفته التیام جراحات و ملا و جفته تحلیل و رام و آشفیدن او بعد و در آبک شراب اشال آن جیت حصاة کرده و در قان نافع است
حجر حرمنی سنگیت صمغی شبیه بخرق و صمغی و زرد و از هم بریزد بغایت خشک و کمی لوکتر و با قوت قابضه اندک است و تا به تمام حرق نشود و کسرتون موثر
او با شراب قلیخ و خنجر و خور و آن چهار روز بعد از طهر باعث قطع حمل دینی زمان ضداد و با صمغ صیت او رام لیان قروح حبشه و منع قیاد و شدن آن موثر است
حجر المس سنگیت که بان کار و شیشه کشند و بباری نمان گویند و او ان مختلفه می باشد و بهترین او صمغ و سیاه و براق است استر با ج قشیم و چون استخوان
او صمغ است و در اول با هم که و از جهت بزرگ و جرب و از الشعلب و لوق و بیاض و منع بزرگ شدن پستان و خضیه سائیده آن با من جفته و رو بایندین سوخته آتش می کشند
او با کسرت دم سپرد و صمغ نافع و ضرر کرده و صمغش کشید و سائیده و تم غیران بر سر کسرت قروح که دفعه بهم میرسد و حرق قسم بزرگ و قوی آن جفته و خشک آتش
و بیاض چشم و با سر که و نظردن جیت خنایر و قویا و جرب و حله و با قوی و جیت سرطان و اکله و شقاق و خروج قعود و او رام حاره اعصاب و عصبان و التیام جراحات
عصب و روان نافع و سائیدن او و چشم جبرک و او باعث زیادتی قوت و جفا آن و موثر و در کسرتن او جفته بیاض چشم و قروح و خشک آتش مفید است حجر المس
بباری صمغ و مار گویند قشیری از مار بهم میرسد و بعد نصف فذق و با بی بزرگ و بزرگ کسرتن و بعضی سیاه و صمغ و صلابت و نفع و بعضی سفید و صمغ و سیاه
و قشیری و صمغیت و مار صمغ و نافع و گویند سنگی است چون از معدن زیر صمغ می گویند و زبر جد است و بهترین آن است که چون به سوخته گردیده و مار که
بر موضع جرب و بعد از آن که و شیشه اندازند شیشه که چون جذب تمامی سم کرده باشد و دیگر جربید و جربید و سم و اسم و منخیزد و در و بعد از آن که و شیشه اندازند بجای آن
و او جفته گردیدن و عرق و هوام و کسرتن و جیت دفع سنگ مانند بغایت نافع و قدر شترش تا سفید او و تعلیق مخطو و او جفته صلابت و کسرتن و نفع
حجر مسندی سنگی است که از نیشخیزد و با سیاه و صمغ و در اول به زردی و شاد و نیشخیزد و در و او جفته قطع خون کبوتر و جرات بعد از
آتش می کشد یکدنگ و کسرتن از آن جفته قطع خون اعضای لطیفی و با سر و دم عرق بنفید است حجر منفی چون بعد از نیم قبل از ناسنگی است که از او می خیزد
شبیه به سنگ نیشخیزد و از او ان مختلفه می باشد و او با آب و جیت عین صمغ و جفته و سیاه و در آب و جیت سیاه و در آب و جیت سیاه و در آب و جیت سیاه
تقویت رده و دندان و ظرف الدم موثر است حجر الکلس سنگیت بسیار سفید و از سفید و ساسل و با کسرتن و نفع و در و او جفته و در و او جفته و در و او جفته

[illegible]

وکل و جالبین چون کم کرده سرکه بزرگ عقیقه را بجای او که در آب است از او دم و دافع نرفد الدم و عاق خون شستن معتد بسرکه دادن فائده و از آن
باشند جهت بر طرفه و طول آن جهت حکم نمون احصاء قطع عروق دفع اعیاء و حصول جرم او جسته او سیس منج کل سنگ آن جهت استسقاء نافع حجر از منی سنگ است
و انحراف و بر علیه نرم و مسکن از منی تیره و از آن منی خرو و در دم گرم و خشک و منفرج و سهل قوی و نفاذ الفع از اجود و اهل از خرب سیاه و جالب کرده و مشد و با نفع
جهت بدم فید و عمل و حصول است و منفرجه و شوی و منحل کثیر و منحل و انیسون قدر شترش نیم مثقال درش لاجورد و حصول است حجر النمر سنگ نیست
مدور و صاف و از بخار خیز و قسمی از کنگر است و حجر العقیق نیز گویند که در شیان نرسد عقیق یافت میشود و امین الد و نه قابل این کلام است و مولف از او
اکنگر است و ظاهر است که قسمی و باشد که کنگر چهار قسم است و در قسم او سیاه و در طرف الفع مذکور شد و در قسم سفید و با جمل آشنایدن قلیل و در بعضی وقت
خصه و تعلیق و معوی دل و بر شانه مدبر لول است حجر بازنی سنگی است شبیه حجر نری و بقدر کف دست و بسک لنگی از و با آب آب کشی و بر کوب آب است
جذب آب بقرع رود و چون در آفتاب آید این جهت استسقاء فی نافع است و چون موضعی را از جانی ناف جراحت کرده بران بر بن جذب طلب است کند
حجر النخا قسمی از همان است و چون دافع عیاء و منی امیده اند حجر الابرص نیز سنگی سفید و سائیده و او شل و شید و جهت حصول و در جمیع بخار و از
جوانی نافع است بدست و از نافع و گویند حجر لینی است و مراد از آن از حجر افسین حجاج آنگین است حجر القیشور سنگی است تخلف و سفید شبیه سیس و در
آب سیده و گویند نوعی از زبد البحر است و سیاه و انیسون باشد و از اسکندر بر اعمال منفرجه و در اول گرم و در دوم خشک و حاصل نرفد الدم و سرکه که او را گرم
در آن سرکه انداخته باشند جهت ضیق النفس و طلا و جهت سردن و کوبن و تحلیل بطبان و استسقاء نافع و چون حک خطوط از نوشجات بآن کنند اصل معلوم نگردد و محرق
جهت جلا و دندان و حکام شد و درون گوشت زیاد و ترش غایره و شب کوری و دفع آماره و لیدن از شل سنگی بر کف با جهت دفع صدمع و تقویه بصیرت و از
حجر العیشف بنا و بجا و موده عیاء از شتم غایبی است و آن سنگی است و در غایت مسکه و بهترین از یتونی یک سیر باشد و بزرگ سیر باشد و بعد از آن سیر
است و در آخر دم و منفرجه و تقوی سده و قاطع نرفد الدم و منفرجه و قوی باطنی و خضار و حریره و البول شرا و با شرب سفید شد صفا و تعلیق او بر گردن جهت خنق و بر مری
سده جهت تقویه سده و بران جهت غلظت و در دست جهت سحر و دفع چشم و در ضرر صاعقه مژگه و گویند چون قمر و برج انبی باشد و بر اوصوت انسان نقش کنند تعلیق
او جهت جمیع الام باطنی نافع و بعضی در اثبات دیگر که مذکور شد نقش صورت انسان را بر شرط دانسته اند و در شربت او یک مثقال بود و برخی شرط میدهند و در شربت
است حجر الخطا طیفی است سمت و بقدر زر انگشتی قابل بزرگ و سفید و از سر زنجیره و گویند چون بر خطاف یا بنظران رو کنند و امکان بر قان کرده
آشنیان خودی آورده و در گرم و خشک شربت و طلا و جهت بر قان حجاب و از دست صفا و دفع سده و جهت بفقان نافع است و مولف فالابیع تعیج نموده که آن سنگی است
که چون بر خطاف و ایام افزونی نوراه شکافته و بعد از آن با بند و طی میان خطاف که خوا شد حجر الاحمر نوعی از الام است بزرگ و کوچک و دیکه آن کم
قابل است حجر انما علی طین سنگی است که شخ و جهت سده و دفع نافع است حجر لولو اعراض که گاه زبان بران نخت میشود و سائیده او بجهت تعلیق
قطع سیلان و در تخفیف جراحات و اسهال و روشنه و نفث الدم نافع است حجر النمر سنگی است بقی شبیه برست و با بقدر مغز بادام و از آن کو بکتر و از آن بکتر
حاصل میشود و چون بیشتر اندازد شیر بریده گردد و طلا و جهت جراحات و تعلیق آن جهت منع آبش از آن شربت حجر اللطریط سنگی است حرارت صفا و محرق او
باز رفت جهت تحلیل او را صلبه با موم روغن جهت در نفم سده و سنون او جهت تقویه الله نافع است حجر الرخام سنگی است که بر قبه نصب میکنند و اقسام
میشد و مراد از قسم سفید است و در خرد و در سرد و خشک و دافع و قاطع نرفد الدم و جهت جراحات و با سرکه جهت تحلیل او را دم و دفع استسقاء و با صمغ و نوشانه
جهت بقی و آثار و در جهت قطع بواسر و آشنایدن محقق او با صل هر روز بقدر یک مثقال تیره و دفع و طلا و مژگه شربت و گویند آشنایدن سنگی است که منقوش بر
باشد باعث آسایش شرب و در شنبه و چهارشنبه قبل از طلوع شمس به شش و صد و نود و نشتن و نشتن حجر اسود و با صمغ ابل صفا و سحر است حجر قریق
حجر الخطایف است حجر الریاء و حجر الاحمر و حجر البیاض و حجر السیم و در بعضی حجران با صمغ و اسیران
و نقره است حجر الاراد و رولا جود است حجر الخمد و حجر البه و حجر تقاطیر است حجر العکاج حجر ابرانی است حجر طاعین
حجر غایت است حجر الما و ساج است و گویند اسم شربت حجر المطفی شربت حجر الاشد اجر است حجر الدم و حجر الطورش و حجر است
حجر البور و حجر اگر و شنای اند است حجر عراقی حجر الحاکم حجر مشویه کلست حجر النفا و حجر الماسک و حجر الولا

[illegible]

الکشتی و توده در طحال و در سر و پیری شیبیه سی محض از اجزای زرد رنگ و میخیش مایل به سبزی و باز زرد و بنفشه طلالی و از جوهر گلر و در دم گرم و در اول خشک و گویند و در اول
تراست و با طریقه فصلیه مدعیان و کول و جالبس طبع و گندم کرده و شانه و محکب جاع و محکب راج و بنفشه و از جوهر گلر و در دم گرم و در اول خشک و گویند و در اول
اجزای و از شعله و جوهر شکر و در عرق و موسوم و رخی را که با شیشه او آب کنکر منورج کرده و با بنفشه تحلیل او را مصلک سیرج الاثر و جهت بر شش نافع و لطول و جهت
بن و بنفشه و جهت سوختن آتش و التواء و عصب و منور و باغ و مولد سودا و انفعال و مصلحتش او در عرق و در سر است و قسم بر مطلق مراد است و در
سیاه تر و کوکچتر و ساقش بر برگ و خارش تند و در شش چیزی بقدر انار و خار و از جوهر سیاه و غلیظ و آخر دم گرم و در اول آن خشک و در جمیع
اجزای و از ربتانی و مصلح و متعقد و منور و غلیظ سینه است و در مخرج و درین و مصلحتش سر که و ترشیا است و طلالی اجزا و لطیفه کل او با سر که جهت جرب و لطول و منور
اجزای و آن جهت خرازد و رفع فعل نافع است و قسمی از برسی که بی ساق و کوکچتر خار و در است و غریغ نامت محلل و معنی است و جمیع خرف را بفارسی کنکر و نامند و از شانه
التد تعالی مذکور خواهد شد و در اول حیوانی است شیبیه و در غده و در کبر و از ان بسیار کوکچتر شش مار کوکچلی دست و پا و در شش با یک طلالی و در
در سر که گویند و با لوان مختلفه بیکر و دو و در طبرستان ماچ کول و در صفهان مال نی نامند و از جلد سوم است و در خانه های کوکچلیافت میشود و در سوم گرم و
و خلیق دل او که در تنه سیاه بسته باشد جهت تب و ربع و طلالی جلد محرق او با غسل و خشک کنند و اعضا است بعد از قطع و در بنام نم نم نم نم و در کتبی آن نم نم و جهت
مفوقیه اجزا و سر گین و جهت مباحض و حکم چشم و مضاد و جهت تقیه شبر و در جمیع آثار مفید است و سر گین او سفید و سبک و در کوکچت شرباب میباشد و این
غرمه که مضاد و گوشت آموک و امیر و خلیق خرد و در بر بازوی را هیچ باه و شوه جاع است و بهر تو تعلیق بهر پشت او که قریب باه باشد بر
که شش شش باشد و توه جاع است و از محمد بن احمد نقل کرده که خورده که قیر طرا از چشم جاب و آب بخورده سیاه و سفید و در استار و در غن کا و لغاتیه محکم
و سمن کرده است و چون خرد و فی را با سم صاحب عرق النسا و حیدر کرده که باطن آن از احسته موضع را شکافته آن را با صابون این قطع کنند و بعد
با دست ریزد نماید بدون آبی با خاصیت رفع آن علت شود و گویند مجرب است و مکرر بصیت رسیده و خوردن گوشت و در مرق بدون او مورت خدام است حرام
بفارسی آفتاب پست گویند و آن حیوانی است شیبیه و شش و نبالش بلند و موسوی دم او افشان و نظر او همیشه با قاپ و چهارم گرم و خشک و از جلد
سوم و خون او نافع و رویندن که گفته باشند و نافع آثار جلد و طلالی آب مطبخ او و زک بدن را تا چند روز بنمیدارد و گوشت او مورت سل و قی است
و کیدم او کشنده است و حر جویان مایل است و در جرد و کور شد حر زه البقر حر البقر حر زه الحمار حر البقر حر البقر حر البقر حر البقر حر البقر حر البقر
سبز است حر شش ثبات و شش مار با هر حر تو املس بلغته اندلس صوب را نامند حر لغیم خاک خالص و کبر و نفع خاک سنگد است
حر لغیه عامی است که بفارسی کاچی نامند حر مل اسیم حر مل عربی قنیه از حر مل است و مذکور شد حر مد طین سیاه است
و آنچون و را بجا و تغییر شده باشد حر سبط اسم عربی از او دخت است حر مانه اسم نهی مر با قی است که خنیل نیکو گویند حر شش
حر شش و نامش خردل بری است حر ض اشنان است حر سیر اسیم است حر خقان اسم سنگد است حر طبع است
حر اب اسم عربی شتر غارت حر ز الشیا طین عین الطریال است حر به و بجهه طوسن است الحاء مع الزا حر ا
بستانی و بری میباشد و از مطلق او را دبستانی و در مانند از ان از بچه گویند ساقش بقدر انگشتی و از ان باریکتر و شانه های او بقدر باریک و منشف از ان
ساق میشود و جهت و بیشتر شیبیه بقدر و یک مایل و بنفشه و میخیش مایل بطول و منور و باغ و مولد سودا و انفعال و مصلحتش او در عرق و در سر است و قسم بر مطلق مراد است و در
شیبیه بزرگ و سفید و با اندک تند می طعم او بهر سوزن و کبر و در طعم زرد و از ان و صباخت و سفید جراحی و این گفته گویند که در طبرستان او را
بجگر نامند و ظاهر جغری قسمی از برسی او باشد چنانکه شنیده شده و در اول دم گرم و خشک و باضم و در لیل حیض و کا سر راج و معوش و جهت رفع سموم بارد
و موسوم و در کبدان تقویه معده بارد نافع و مصلح و موجب بد و جرب و شور و در مخرج و درین و مصلحتش سوزنی و آب سرد و کاسنی و ترشیا و بقول باره است
حر را برسی و خرد و نیز گویند و قسم میباشد و از جاداب بری شمرده اند یک قسم او را و از نذران جغری نامند بر گش شیبیه بزرگ کوفیه
بزرگ کشیده و نیم و در برین قسم و گرم تر از دبستانی و جهت راج واده و قتال باره و دم غریب و تقویه ضد نافع و منصف منی است و قسم دیگر را سائر
باریک و بقدر رخی و بزرگ و بر گش شیبیه بزرگ سداب و از جاداب و در طعم و در مخرج و درین و مصلحتش سوزنی و آب سرد و کاسنی و ترشیا و بقول باره است

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

و نه است در دوم گرم و در اول خشک و با قوت با بیه دلیس طبع و در عضلات و تخم کرم ترا برک او و مینی و با شرب بهشت ریح سموم نکاله بجدیل و کرم
سعد و فو لنج و رافع یقین است و استقامت و التحال عصاره او جهت عشا و ده قرح نافع و اکثر او مورت در گلو و مصلحت کما به کاسنی زانرا او موافق مزاج و در
بشق اخلاط فاسده آن قدر شیرین است که او تا سه درم در روغن او مسکن و در مفاصل است و بر او برگ بزرگتر و ساقش و از تر و تخمش قریب بجلبه و کرم طبع
و تخمش سرخ و نفایسی نوچه کرمی و بر او اسینا بند و در دوم گرم و خشک و با بیه دلیس طبع و در عضلات و تخم کرم ترا برک او و مینی و با شرب بهشت ریح سموم نکاله بجدیل و کرم
در راج آن صبر و تقطیر بول بر دوت مثانه و نطول عصاره او جهت عشا و ده قرح نافع و اکثر او مورت در گلو و مصلحت کما به کاسنی زانرا او موافق مزاج و در
باعث سرعت حرکت اطفال و در روغن او جهت سرخ و چون غسول آن منقش بشود و مصلح و مضر و درین مصلحتش کشیز و تقول بارده
و نه است در دوم گرم و در اول خشک و با قوت با بیه دلیس طبع و در عضلات و تخم کرم ترا برک او و مینی و با شرب بهشت ریح سموم نکاله بجدیل و کرم
است حشا کبریا و تشدید نون نبات است ساقش بقدر شیرین و سرخ و برگش شبیه برگ کاسنی و در روغن او جهت سرخ و چون غسول آن منقش بشود و مصلح و مضر و درین مصلحتش کشیز و تقول بارده
و نافع به ناسه و خوشبو و در سال او با رطل میکند کرب الفو و دایل سبک و در دوم خشک و گویند در اول گرم است نفع افواه عروق و سد و محقق
طبع و محل و در حکم قریب بم الاخوین و با قوت فایده و شامیدن آن بقیع او و در روغن شقیال با بفت شقیال شکجه است اجزاء اجزاء نبات نافع
چون یکماه مدت کثرت و فساد زایل نشود قابل سایر عیالات نیست و هر روز با بفت شقیال نیمه او را در صد و پنجاه شقیال آب حیسانید و بکوش
بشکست برسد و شامیدن آب بقیع ده شقیال او در ده روز باعث روئیدن ناخن صلیجی ناخن کج و ناخن متاکل جهت یرقان و سبزو
سنگ گرو و شامیدن بعلیر بول نافع و سقط خضین شامیدن جرم او بقدر نیم شقیال اینجا حینه رافع فو لنج و مضر حلقی و دریه و مصلحتش کشیز و لعاب بزرگ و نافع
و گویند زیاده از یک شقیال اکشته است و ضار و ابرکف پای ایله دار نافع بر روزانه در چشم او و خصوصاً چون با اندک عصاره و عطران آنجسته با
و نطول آب طبع او جهت حمود و سوختگی التل و مضره و جهت قروح من قلع اطفال لکلا او جهت او را م حاره که زرد آب از او آید و با روغن جهت
جرب و آب بید آنجی جهت شقاقی من من در زانو مجرب بر جبهه و صد عین جهت منع بختن مو و کچشم خصوصاً چون با آب کشیز شسته باشند و با قطران روغن بن
جهت روئیدن بکوبه با گل حرف جهت قرق و قبله بازفت در روغن کل جهت قروح سرد با برگ گردگان با لیس صفت بهشت نفعه و حوره و شقیقه و صداع و کجی و
مجر و بدستور آب و سنگ نبات نافع و موثر و در ده و جهت تخفیف قروح و خوردن تخم او بقدر یک شقیال با عسل و کثیر جهت تقویت دماغ بقیع نافع و کل
و لطیف و یک شقیال آب سه و قیحه و عسل جهت قطع نزلات و انواع صداع و تخفیف عطوبات و کلا او جهت التیام قروح و رفع خناق و فاجد امراض و
و عصاره و در اعضا و با سر که جهت درد سر و موثر و روغن کسریجه جهت درد پهل و کوفت اعضا و با او و خصوصاً جهت سردی و در آن که کثرت
او در میان به سوسیه آن کرم و آن و برگ و رانیز صاحب شد و البته در روغن کل حاکم و درین الفا عینه مانند بستور و روغن کسریجه که غلبه
بروز کند گرم و محل متعوی و نیکو کننده خسار و بدلتش و روغن مرغ خوشش روغن حاکم از جمله مرکبات است و در سوزان مذکور است خطه و
صند روغن حشا و قریبش خراز اصحر است حشا و مجنون بلغت مصر و سمه است حنفه و حنفه بلغت اندک شیشه الزجاج است
حشا و القهر الی بلغت مصر و خلسا است **الحشا مع الوافو حور** بر او مهاد و بضم حاد و بر او مجیز آمده از جمله اشجار است قریب بدت
خرا بکش شل برگ بیدار آن با ریزه و در آن تر و دانه او مانند گندم و بلغت اندیس را سرد و له مانند گلشن و خوشبو و بوی در و پیا شد و صمغ
سرمی آنرا گویند کبریا است و نفایسی و خت نو مانند و آن پوست او است که همان گران غیره استعمال نمایند و درخت رعد و بزرگتر و برگش درازتر
از بقیع است و بوی او صمغ و در اول گرم و در دوم خشک و یک شقیال از پوست جهت عرق است و تقطیر بول نافع و قاطع حمل زنان است و برگ او
ببین اثر در کرم ترا و پوست او و قلع او جهت در گوشتش و استحاله تازه او با عسل جهت عشا و ده قرح نافع و اکثر او مورت در گلو و مصلحت کما به کاسنی زانرا او موافق مزاج و در
او را فیت البغار و در سوم گرم و در اول خشک و روغنیکه از پوست و شلخ او گویند قوی الاثر و در افعال قریب و روغن لبان و خوشبو است و از
روغن آنرا و بیشتر بوی روغن کبریا است و گلشن قاطع نزلات و در تمام اعضاء و در کبریا که جهت تقریر من زجا و معین حمل و تخم او جهت منع سیلان
و طبابت معده و تخفیان و عرق است و نفع صده و با سر که جهت صرع شرب نافع نافع حمل و قد رشتش شقیال و طبع او به محقق قروح و اکلا است حشا

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

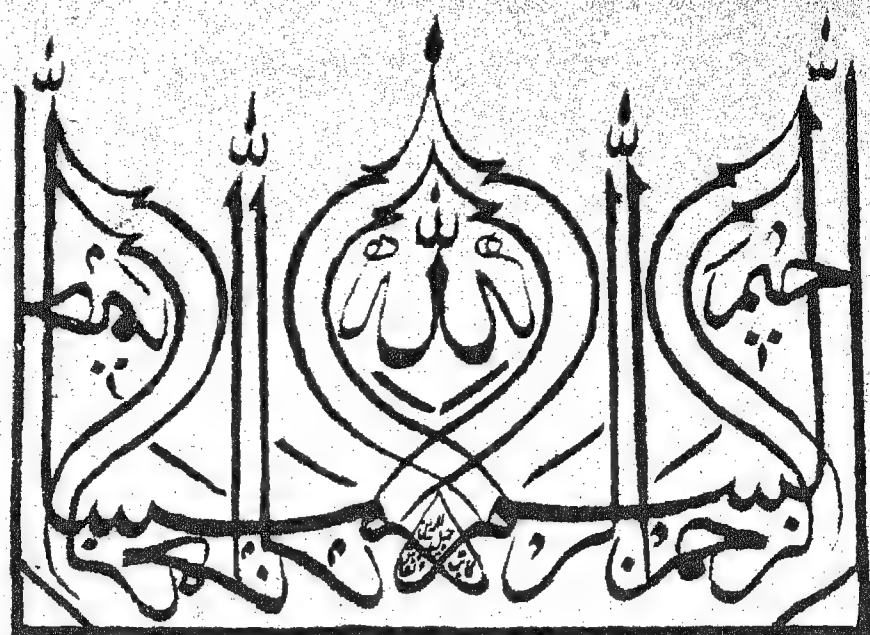
[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

کتابخانه



تشخیص رابع در دواوی سموم و شش است پنج فصل اول در تدبیر منع تاثیر سموم و احتراز از آن دوم در تدبیر
مشتکه سموم سیموم در تدبیر سموم مشروب چهارم در تدبیر سموم ملذوم و پنجم در بیان آنچه حشرات از آن گریزند **فصل اول**
در تدبیر منع تاثیر سموم و احتراز از آن از جمله مجرب است که چون طفل را در روز ولادت قبل از آنکه شیر دهند قدری از اشک چشم گا و کوی که در
تغییر تحت چشم او بنحوی میگردد و سسی بر تریاک گا و کوی است و در این مذکور شد بر کام طفل مالند و تایام حیوای از سموم ملذوم و مشروب متغیر
نگردد و بدستور در آنوقت از فاذر هر معدنی بر کاسش مالند و سه روز متوالی هر روز بقدر بخی با شیر بدهند بین اثر دارد و از آنجمله شرب نار جیل
بحر است که در ایامی دوبار بقدر بخی با کلاب ساییده بنوشند از ضرر جمیع سموم محفوظ خواهند بود و بدستور شرب فاذر هر معدنی در هر ایامی در میان
بقدر قیراطی تا یکد انگ بین اثر دارد و از آنجمله شرب تخم فلفله است که در اول تحویل نفس محل سه روزی یک شغال از آن تناول نمایند مجرب است
اعتقاد است که تا یکسال از مطلق سموم متضرر نگردد و معنی مخصوص سموم و ام دانسته اند مطلق سموم و متفق علیهم است
که چون خربل را یک شرب در شیر ضیایند بنوشند در دهه العریج می درواش نکند اما احتراز سموم منوط بر آنست که از اطعمه و اشربه که بی ضرر
در مواضع منظومه وجود هوا گذارند احتیاط نمایند و بدستور از چشیدن چیزی که مجهول الخاصیه و غیر معروف باشد و بدستور گرفتن هوا
که معلوم نباشد هر چند که او بقر ناید و خوابیدن در مواضع قریب با ایشان هلام و خرا به بدون بخور بنشاخ گا و کوی و مثال آن خوردن
ترشیا که بدنی در ظرف بمقیلی مانده باشد و کوشیک گرم بوده نبوی پوشیده باشند که منفذی بجهت خروج بخار نداشته باشد آن مقدار باشد
که سرگرد و خوردن اکثر سیوه ای بدون آتشیدن آن خصوصاً الگور پوشیده نماند که تاثیر سموم و جمیع افزونگیسان نیبا شرب چای الی الراج
و مستادین ایون و سموات کمتر متضرر میگردد بلکه بعضی اضلاع متضرر میشوند چنانکه مشا به شده که عقرب مستاد ایون را کزیده و عقرب
بالا گشت و آن شخص متضرر نشد و ادراک الم جان نمود و بدستور مستادین شرب تر باقات را نیز همین خاصیت است و در خانه ها بخار آتش مرغ
و طائوس و گربه و مرغابی و مرغ خانگی و امثال آن که حشرات را اطعمه کنند بغایت مستحق است و با خود آتش شاخ گا و کوی و فاذر هر
حیوانی و معدنی و حجره و مار و خاک صوفی جمید و خاک و غستان که کمتر از زمین مختوم نیست و تا جیل بگری از ضرر است و در منع گزیدن هم
دارند اشیا مذکوره را از مجربات و حضور آن جهت تدوی سموم مشروب قایم تمام تر یا آنکه خصوصاً مسافین را در آتش یکی از آن
از وجابت **فصل دوم** در تدبیر مشتکه سموم باید دانست که تا اثر سموم در دل که منبع روح حیوانی است نرسد بلکه
نرسد و پس در جمیع سموم مشروب و ملذوم و مراعات دل باید نمود و تا تاثیر سموم یا بسبب حرارت مفرطه محرقة و معنی است یا بجهت برودت

مفطر که روح حیوانی را از حرکت باز دارد و پیوست و ثقل مغز طی که باعث سطر لوی او گردد و صورت نوعیه از اثر مثل مضاد روح حیوانی باشد
و آنچه بحسب اقتضای صورت نوعیه باشد در نهایت مرتبه سمیه است پس تبخیر در شدت آن باشیای قویه ذوات خاصیه بحقیقت و کسیت زیاد
باید کرد و در حاره آن به تری دیدل بضادات باره خوشبوی مانند گلاب و صندل و کافور و روغن گلشن و امثال آن و در باره تشنج
باشیای عطره حاره و در افراط پیوست ترتیب بشل شیر و سرطان نبری و آنچه در اقسام آن باخاصیه نافع فاد الزهر و تریاق فاروق
و نار جیل بحر است و منع خواب تا یکروزه لازم است و تدبیر عضوی که اول اسهول بود رسد شرط است چه از وسرایت بجا و رآن نکرده
برخیج بدن نرسد پس اگر سم از جمله مشروب باشد در قی مبالغه نمایند و اگر در ملذومه باشد در سبقت محکم عضو سسی کنند و یکیدن آن
در یختن آب دهان و باید انشخص ناشتا نباشد و الا مضغه بر روغن گلشن و روغن زیتون با شراب کرده بعد از آن بکده آب دهان
بریزد و یا ادویه تریاقیه مثل زراوند و امثال آن مضغه کنند و در صورت موضع گزیده را حجامت کنند که باعث جذب سم گردد و ادویه جدا بضماد
نمایند مثل سرگین بکوتر و پودنه زدن و سرگین بز و سیر و گوگرد و امثال آن را با بول و روغن زیتون و عسل هر یک که حاضر باشد و هر
ما درین باب عجیب الجذب است و باید که بعد از چیدن مبره شیر او ریخته تا شیر بسته شود و اگر ریختن آن نوده چون شیر نمونگردد
و مهر و سینه علامت نجاست و در بعضی قطع آن عضو لازم است اگر عضوی ممکن القطع باشد مانند دست و پا و اطراف بدن و داغ
کردن موضع گزیدن بسیار نافع است و تدبیر سموم مشروب و ملذومه که معلوم بوده باشد مذکور خواهد شد اما تدبیر آنچه معلوم نباشد کلی است
که اگر مشروب باشد در حالتی که آنکه تغییر ظاهر نگردد و آب گرم و روغن گلشن یا روغن کاه و صلبی شبت و آب نمک و عسل و بوره کررتی کند
و اگر باعث عطشی و خفقان و اختلاط قطن کرده حقه کنند و ادویه تریاقیه آنچه مقدور باشد بدهند و هرگاه با التهاب و حرارت تشنگی مفطر بود
با شد علامت حرارت سم است در صورت روغن گلشن و روغن بنفشه و لعاب بزر قطونا و شیر تازه و دودغ و مارا شیر با شکر و قشکاف
و آب پنچ و امثال آن از سبرات شراب و ضما و نافع است و مکرر باید بر موضع دردناک و حوالی دل صندل و کافور و کاه و خیار و بارسود
کرده ضاد نموده و اگر علامت برودت ظاهر گردد و مثل بجمتی اعضا و سردی بدن و عرق سرد و تشویش قطن و تیرگی رخسار و ریخته
مسرد و دیوس و تریاق حاره و پیاز و سیر و جنطیانا و صلیت و جدوار و امثال آن باید داد و خلجان ای حاره مانند عرق قنده و عرق بهار
و جند و امثال آن استعمال باید نمود و حقه با وجود خشکی طبع بطیوخ و دینج و شیر و ترنجبین و بوره رزمی و روغنهای حاره باید کرد و اگر
علامات ثقل و پیوست ظاهر گردد مثل برآمدگی شکم و در معار و احتباس بول و طبع و بهوع و خشکی و بن و پیوست حقه بمسکلات
قوی مثل شاکلی و بسفایج و لعاب عله و شیر تازه و باطلتیت و مثل و سبکینج و شکر سنج و بوره و امثال آن باید نمود و اگر قدرت بر
داشتن باشد ادویه سبک و بعد از آن ادویه تریاقیه بدهند مانند شیر و شکر و گوشت آبی که ادویه مناسبه بآن طبع یافته باشد و اگر قوتش
ساقط شده یا عطشی و بیوشی و عرق سرد و گشتن سیاهی چشم باشد فم صده در رقیق تمام بالند و باید در نوش بدهند و ادویه قابلیه
بر روی سینه او مکرر طلا کنند و آنچه در علاج عطشی مذکور شد بصل زدند و اگر اسهال مفطر پیش باشد تدبیر آن برادن روغنها و لعاب بکشد
و بعد از آن ادویه قلیه و تریاقیه تراباب میوه های قابض و ب به و سبب و میو و دودغ و اع کرده و امثال باید داد و هرگاه سم ملذوم
باشد بدستور یک گذشت بعد از سبقت موضع حجامت و یکیدن از تریاقات مذکوره بدهند و مشتقال تخم نارنج که مستقر کرده باشد و تخم میو
و تخم تریاق بنایت مفیده است و این دو جهت سموم مشروب و ملذومه مشترک المنفع است منفرگروگان منعی مشتقال نمک برگ سدا و خشک
از هر یک غشقال و اند ترنج مقشر و مشتقال انجیر کوبیده بقدریکه اجزا را خمیر کنند قدری شترش تاده ورم است **تریاق لطین**
که بدستور مشترک المنفع است باین صفت است طین مخنوم و اگر نباشد خاک صوفی عیده و خاک دختان با مسادی آن حالبه بر روغن
گاو چرب کرده بوزن ادویه عسل بسیرشته و در درم او را بنوشند و هرگاه علامت زیارتی خون در سموم ظاهر باشد قصد بنایت نافع است
و سایر ادویه مشترک المنفع که سابقا مذکور شد فصل **سموم و ریادوی سموم مشروب و هر که معرووف باشد در این**

در این فصل بیان مداوی بعضی از آن که استهلاک کرده میشود و غیر مشهور را استنباط مزاج آن از تشخیص ثالث باید نمود و بسبب اعراض
و علامات هر یک مداوی مشهوره آن عمل کرد چه اکثر از علاج بیک طریق است پیش از هر چه او در عرض دوسه ساعت مهلک است
و او را سرخ الاثر تر از سیم الفنی دانسته اند و علامات او درم زبان و سدر و دوار و در و سوز و پراگندگی حدقه و غشی بی در پی است و علاج
او قی مکرر است بمطبوخ تخم شلغم در روغن گاو و اگر نارنجیل بحری بهر سده بهتر از همه مصلیات است و بعد از آن شرب فادیه بر سوز و زردی
است برای خوبن ذکر یاد اکثر اطباء پنج کبر را فادیه را و دانسته اند و او را المسک عار را درین باب قوی تر از ترایق فاروق میدانند و بعد از
را اثر غلیظ است **قرون السنبیل** از لوازم شرب ابول الدم و سیاهی زبان و اعراض سرسام است و در غایت حرارت و دوا
او بعد از قی شربت یکشقال کافور با گلاب و آشامیدن دوع سر کرده و آب میوه های سرد داشت مثل آما و سیب ترش و آجینار
و الاشیر و آب حب الشلب و امثال آن با جلاب و ضادات بارده مثل صندلین و کافور و شیاف و امثال او گل ارمنی و آب خیار و کدو
و کاسنی و امثال آن **هراقه النمر** زهره پانک تا سه ساعت کشنده است یعنی سبز و از سموات حاره و مداوی او بدست قرون السنبیل
است و پنی رایه او ترایق آن دانسته اند که فادیه را **هراقه الافعی** در سبت مانند پیش است و مداوی او بدست قرون السنبیل
قی مکرر کردن النفع است و شراب و گوشت لب مرغ با قدری مشک سفید است و او دویه شتر که النفع که قبل ازین مذکور شد در جمع عموم
نافع اند **هراقه الکلب** او قدر یکدس آن بعد از هفت روز کشنده است و ترایق او پنی رایه خرگوش است و روغن گاو و تخم بلیا
و در چینی و بناله کاه کوهی مورث غشی شدید و کرب و ترایق او بعد از قی کردن بار و روغن گاو و آب پیگرم و ترایقات شتر
النفع مذکوره و فذن و لپته و فیلز هرج است که در کبر و چهار مرتبه و هر مرتبه یکشقال **الدابة** مورث درم روی و شراب
آن و خناق و عرق بسیار و بدوی الت و دوا فی او بعد از قی با دوا العسل شرب بی خنثه و روغن گل سفید است که کمر بنشیند و ترایق
مذکور از **محبسری** از سموم حاره و اگر نکشد مورث سسل است و اعراض او در معده و ضیق النفس و مضطرب و عسر بول و
عرق بدوی و نفث الدم است و مداوی آن آب خیار و شیر الالح و زبان و آب برگ خطی و سرطان نهی و بعد از تسکین اعراض
خوردن تخم برین سیاه و غار یقون و کثیرا و رب السوس با سوسیه بقدر در پی با جلاب زرا سح که ترکی الکلیک نامند از سموم حاره
و علامت او مانند اعراض ارنج بحری و بالتهاب و اختلاط عقل است و مداوی او مانند ارنج بحری و قی کردن آب گرم و روغن کدو
و شربت شیر تخم خرفه و خیار و بعا بها و شیر زنان و جبهه احتباس بول جلوس در مطبوخ خطی و چکانیدن روغن گل با سفیدی تخم خرفه
در اخیل و تغذیه بروغن بادام و نان مید و پالوده و انجیر خشک و هریره از آرد گندم و شکر و روغن بادام و مداوی خورون و زرد
و در با و تخم خراب بدستور مذکور است و ترایقات مذکوره و دوا المسک و مسود و بطوس و ترایق ارنج نافه اند **سپاه** و در وحش و سپاه
و امثال آن مورث احتراق جنون و سواس و التهاب معده و تشنگی مضطرب و مداوی آن شرب شیر و دوع و گوشت آبهای چرب
و شیر و تخمهای سرد مثل خرفه و استنسان روغن کدو و بنفشه و چرب کردن سر و غنهای مرطوب و متزگردگان و فادیه را در است
خورون خون گاو و بستگی شیر و خون در معده مورث کرب و اضطراب شدید و غثیان حیف و دروا حشار و
عسر النفس و گراز و احتباس بول و طبع است و مداوی او تخم و شرب پنی رایه حیوانات با سرکه و حلیت و بوره و فلفل با سرکه تا رفع انجم
آن ناید و در منقش مداوی جایز نیست مگر در شیر فاسد و جوارش خود و مضغ و معطکی و ما را اسل در لینا سفید است **یتو عات**
وحش السلاطین و امثال آن از ادویه حاره سبب مورث التهاب و غثیان و اطلاق بسیار و پیش است و مداوی دوع و
بارده فائده است بعد از قی و در سواجات کلیه مذکور شد مانند روغنها و بعا بها و در قبا بجهه اما اشیا ی بارده مخدره
مثل **اقیون و بنر الینج و شوکران و لفاح و تاو توره** و امثال آن مورث خارش بدن و غلظت لیس
سدر و دوار و سردی دست و پا و جیمی اعضا و سستی است و چون بحر عرق سرد و خشکی اعضا و ثبات مضطرب را علاج دوا

آن فی کردن با بار اعلی و بکوبه و کلین و روغنهای و شرب شراب با حلیت و دار چینی و فلفل و جند و طبع ناخواه و ناسیل
در بر و تران کبر و حقیقهای تند و سیر که با صفت و آشنیتین و روغن گلشن و شرب سیر و گران و تندی بدن و دماغ بر و عن ای کار
مانند روغن نار دین و سوسن و استنسان جند و حلیت نافع است و اگر مساوی اینون مشروب جند خورده شود در رفع مضرت زیون
از جربا است و دماوی خوردن بر قطونای کوفته و آب کشیده بعد از قی حلیت و شراب و شرب آشنیتین کافی است و در دماوی و خطر
کراهه و امثال آن مانند ماهی سرد شده که در موضع نمناک مانده باشد بعد از قی معاجین حاره مثل فلافل و کوفتی و زراوند و صندرو
امثال آن مفید است اما اشیا مسدوده بقیده مانند دریا سنگ اجرام معادن و مرکب موش و شترن ذریق و امثال آن موش
اجتناب بسیار و دفع شکم و درد احشاء و در بعضی بول الدم و در اکثر اجتناب بول و درم عانه و قرحه معاست و گاه است که باعث اطلاق
مفرط گردد و دماوی آن فی و با وجود اجتناب طبع حقیقهاست و نار دین با سنگین کبوتر و شراب بنایت نافع است و طبع انجیر و تخم کرفس
و زرافه و آشنیتین و ترنجبین و مسلمات و گوشت آبهای چرب باید داد و در زمین مقتول و مسعد بعد از جفته و مسهل و شرب با اعلی
دماوی سبب باید نمود و ترنجبین و آبک و رخار و صابون و امثال آن موش قرحه معاجین خشکی دهان و بول الدم
و درد معده است و گاه است که آبک بول دفع شود و دماوی آن بعد از قی خوردن جلاب آب گرم و شرب طبع نیم گمان و بخاری
و تخم مرو و تخم ترنیز که در دستور آب برنج و شیر و گوشت آبهای چرب و آنچه در رتب مجری مذکور شد ششواکی منجمومه که گوشت
پخته و کباب یا در صحن گرمی مفرط آن پوشانند که بخار او دفع نشود و سرد گردد اکل آن باعث سردی و دوار و بیضه و بیوشی میگردد
و دماوی آن فی و بعد از آن سکجین سفرطی و شراب و مقویات معده است و منع خواب جام لازم است و هر گاه باعث غفلت
شد بدو اسهال مفرط گردد و ببلان میضه مبادرت کنند زراج و شرب و نکس و شوره و امثال آن موش
سرفه شدید و علل شش و سل است و دماوی آن بروغن تازه و شکر و آبها و شیر و امثال آنست سفید اب و حسین
و کج و امثال آن موش قوی و خفای و خشکی دهان و برآمدگی شکم است و دماوی آن شرب با اعلی است
با آب حلی تازه و بخاری و معاجین گمان و روغن بادام و اسهال نمودن بدو دانگ محموده با جلاب و با مسلمات و هر گاه
منجموم گردد و ببلان آن مبادرت نماید و در جمیع سموم آنچه در کلیه آن مذکور شد مراعات باید نمود و میل هر یک بهر جیتی که باشد با
جهت دفع باید کرد و اما آن از عضو شریف بعضی خفین شرط است **فصل چهارم در سموم ملذوعه معسره و**
جراحات الات مسمومه باید دانست که سموم حیوانات بدستور سموم منشوبه قوی و ضعیف میباشد و قواعد مذکور شد
و در انیمکان بعضی از مشهور آن مذکور میگردد و غیر مذکور را هم بآن طریق مداوا نمایند **حیات** اقسام بسیار است و جمیع آن از
شترت بیرون نیستند یکی آنکه مهلت بدو اندهند و یکی ضعیف که قتال نباشد و یکی قتال و مهلت در تداویر آن باشد و از یک
پیش نماند از او از شتم اول ماری میباشد در بلاد ترکستان از دوشتر تا شیر بایل بسیاری و زردی و چشمش شمع و سرش باریک
بر آن تاجی و سی ایلمکه و ناظر نیز گویند چه دیده او بهر حیوانی افتد لاک میگردد و هر چند که دور باشد و خوش و طپور از آن غایب اند و در
حوالی مکان آن گیاه نمیرود و قسمی از آن بقدر سه درجه تا پنج درجه و چشمش در خنده و گزیده او در عرصه ساعت هلاک میشود
و قسمی از آن شاخدار میباشد و قسمی از آن مسمی با فنی است و صفت آن در حرف الف مذکور شد و علامت گردیدن آنست
که از آن موضع ادلاخون روان گردد و بعد از آن زرد آب و پس از آن بزرگ شود و زنگاری و تدبیر او بدستور است که در قواعد
کلیه گذشت و شرب تران کبر و روغن کهنه با عمل و شیر و شراب کهنه و تکراری و در و مثقال حلیت با شراب شرب سینه مهر
مار و بطن آن بر موضع گزیده و پیرمایه خرگوش و غیر آن که تازه باشد با سکه مزوج باب و فاشا و اسپند و تخم بونچه و پنجه عطش
و بونج کاشم و زراوند و حرج طویل و کرفس کوهی و قندیه بسرطان نهری و ترنجبین با شیر انسان و الاغ مفید است و این دوار

و در او درم الفی مانند تریاق کبیر است و انوار میسون ده درم فاعل سرد درم و نصبت زراوند و صندل و بنفشه و زعفران و کبر و کیم و نیم و با نخته
 شسته بقدری چوری استعمال کنند و خوردن آب نیل تا بقدریکرطل و سبب جرم آن از مجرای است حیات متعطلست و
امثال آن و بنین و هر یک با لوان مختلفه و بزرگ و کوچک میباشد و تنین که بفارسی اثر دمانا مندرع عظیم است
 و کو چکتر از پنج درم نیست و زیاده برستید و میباش و چشمش بسیار بزرگ و دوخت فک زیرین او تغییر میماند و قش و دندان
 بسیار و بعضی از آن با دمانا مندیال شتر و علاج غیر اثر دمانا مندیال است و علاج زخم گزیده اثر دمانا مندیال با دویه اکل
 و قروح ضمیمه باید کرد و صناد کردن با دمانا مندیال و بوسنور بر صاص با ناخته مفید است **عقارب** بفارسی گزیده دم نامند و
 اقسام میباشد و گویند سه قسم است و زبون ترین او سیاه است و جراه و اسلم او طیار است و گزیدن او باعث درد شدیدی
 اعضا و کزاز و اختلاط عقل و آنچه قتال باشد موجب خدر و غشی و عرق سرد و انقباض فلکین و درم قضیب بروز مقعد میگردد
 و اگر بر شریان گزیده مورث غشی و بر عصب باعث تشنج و بهر گس موجب عفونت خون در تجار دین رگهاست و مداوی او بوجبی که در قوا
 ادویه مشترک النفع گذشت باید نمود و شربسیر و ضما و آن و شتر اکنه و رتبه و دینار دیه و عاقر قرحا و برگ سداب و پیاز و عضل و تخم
 بونچه صحرانی و فاسق و پنج حنظل و غار یقون و اسبند و تر تیزک و تخم آن و جاد شیر و سطار بون که در اصفهان گل محقر بنامند از مجرای
 و ضما و او بنایت مسکن درد و بوسنور غسل بلا دربار و عن گردگان همین اثر دارد و دهن بر و عن زیتون گرم در تسکین درد گردگان
 عقر سیرع الاثر است و عقر جراه بسیار کوچک میباشد و دنباله او درین حرکت میکشد و مانند سایه عقر بنید نمیدارد و در روز
 اول چند آن ضرری از وظاهر نیکد و در روز دوم و سیوم اعراض هوانکال بهم میرسد مثل غشی و خفقان و بول الدم و درم زرا
 و پیش عظیم و مداوی او بعد از یکیدن و داغ کردن موضع شرب آب سیب ترش است و با ناخته اب او و سولیت آن تریاق است
 و قرص کافور و دوح و شیره تخم خفسر و امثال آن با سنگین مفید و هر گاه باعث درم گردد و قصد کنند و در درم زبان رگ زرا
 را بکشایند و در اجتناب سبع حفته و در سج اسعار و عن گلشنخ بنوشند و تریاق عسکری درین باب قوی الاثر است و این سفون
 را از مجربات دانسته اند و طر حشون خشک بک درخت سبب ترش کشیز خشک بسویه قدر شربش سه شقال است و علاج موضع
 جراحت را بدوی تند باید کرد و حوالی آنرا بجل ارمنی و سرکه و مبردات طلا کنند و تغذیه با بخاره وجود اشای بارده موافق است
رتیلا و شب و عنکبوت و اقسام رتیلا گویند شش صنف است یکی پر دار مانند پر مورچه و یکی سیاه و یکی جنبیه که بفار
 انگور که ناسند و یکی سرخ و یکی زرد و آن دهمیه بسیار زرد و بعضی بایل بزرگی میباشد و زغب دار مانند پشم و یکی کوبیده و در
 او خطهای براق همه در شکل شبیه عنکبوتند و اعراض گردیدن رتیلا و درم موضع مسع او و در مسحه و غارش بدن و اطلاق طبع است
 و در بعضی جمتی بدن و برآمدگی شکم و عرق مفرط و رعشه و درد سرد و کزازه و قد و سرفه و قی و دایم و در بعضی در و رسی و خروج باد از
 مقعد و اضطراب عظیم و سبات هلاک میباشد و مداوی بدستور الادویه مشترک النفع مذکوره و آنچه در عقر بسیار شده و در سیر موضع مسع
 و جلوس در آب گرم است چه آب گرم باعث تسکین درد و استراحت بقدر ساعتی میگردد و باید که بعد از تسکین موضع را با یک
 تند فلول نمود و آن بسیار گرم باشد و حمام دایم و تفریق تا چند یوم بنایت نافع است و موضع گزیده را با خاکستر چوبسیر و امک و
 که با آب گرم سرشته باشد ضما نماید و در درم شونیز با ناخته تریاق است و جمیع ادویه که بجهت عقر بنافع باشد در و موثر است
 و برگ درخت چنار و جوز السوده و ارچینی و قمره الطراف و تخم شبت و دیون با شرا بنافع است و این همچون جهت رتیلا و سایر یو ام
 مفید است **تریاق** رتیلا شونیز ده درم و دوزیره کرانی هر یک یک درم اهل جو السره هر یک سه درم سبیل الطیب انفا
 زراوند و صندل و چینی جنبیه و بونچه تخم کرفس تخم شبت هر یک دو درم با غسل و دوزن شسته قدر شربش تا سه شقال است
 و شب از قوع عنکبوت و پای دراز است و از گردیدن او بدستور عنکبوت در مسحه و غسل بول و پس بول و سرکه دست و پاها

۴
میگرد و مداوی آن بر سوزن رقیلاست **قطعه القشر** از جمله هوام و بقدر قش و از اصناف کهنه است و بفارسی دوره نامند و از گریز آن
خون از به مسلمات تراوش میکند مثل **سنگ** مقدس و بن دندان و از سینه و معده و مجرای بول و رعات و مداوی آن مالدن موضع
بفاد و هر و صندل سرخ و انکا هو و حی العالم طحلب و امثال آنست و شراب کدو و خیار و کاسنی و گل فبرسی و طین مخموم و انچه در سوم
چاره مذکور شد **زنبور و عسل و مورد و پسته و امثال آن** مداوی گزیدن همه آن مانند سموم حاره است و تیرد در
آن شتر است شراب و مضاد چون گس را سرکنده تمه او را بر موضع گزیده مذکورات بالند و زرد را در ساعت ساکن کند و بدستور گل انچه
با سرکه و بادرنج و امثال آن نافع اند **سهم ابرص و عضا به** بضماد و سوسمار است و بظای معجی سالامند و از گزیدن آن
دندان ایشان در موضع گزیده میماند و اوام که اخراج آن نشود در دایمی میباشد و مداوی در آن آب گرم گذاشتن عضو و مالیدن آن
بر دهن و خاکستر دندان بیرون آید و بعد از آن خاکستر را بر دهن نمیزد که ده بند **سگ دیوانه و سایر سباع و دیوانه**
و انسانی که از گزیدن آن دیوانه شود و در حیوانی و گویند **الغ** و استر از گزیدن حیوان دیوانه و دیوانه نشود و گاه
که بقتل مانند سایر حیوانات دیوانه شوند و سگ سایر حیوان دیوانه گزیده اولاتاً چند روزی عوارض میباشند و بعد از آن در وقت
دو سوسان خوابهای بوانا که در فکلی آورد خلوت نشینی و خون دهم دگر به عارض میگردد و از آب خود میکند و چون در آب و
و امثال آن صورت حیوان در نظرش می آید بنا بر آن آب میخور و چون اعراض قویتر گردد با **عشخ** و گزارد و از راسنی بشوید
و اگر تخمین از روشنی و جنون سبی و فریاد کردن مانند سگ و حمله نمودن بر شت و بیکانه میگرد و متفقدین اطباء متفق اند که بعد از
از آب و از دیدن آن لرزیدن ممکن العلاج نیست و متاخرین اکثر از قابل اصلاح میدانند مگر آنکه نهایت جنون رسیده باشد و
را بحران و طغیان و نقصان تا چهل روز است و میشود که زیاده و کمتر از آن نیز میباشد چه بحسب میزان است در یابیس المزاج بعضی
یک هفته و دو هفته و چهل روز بخون آب بهم میرسد و در مزاج مرطوب تا چهار ماه و شش ماه و بعضی تا یکسال و زیاده از آن نیز گفته اند
و تجربه مجربین رسیده که گزیده اول بار او با خطر است و در سایر مخاطره کمتر اما **علامت دیوانگی سگ** آنکه ترک میل
خود کرده پیرامون اهل خانه نمیکرد و چیزی نمیخورد و از آب میگریزد و **سگ** چشم و بیرون آوردن زبان و دیدن بسیار و گز
آواز و افتادگی گوش و برآمدگی پشت و بگردن آن بطرفی که حرکت یا بجهت کند و حرکت بی منقش شبیه حرکت ستان و حمله کردن بر
چیز دیگر گر بختن سگان از دور چنین ملاقات او بگردن ایشان اما **علامت زخم او از زخم سگ** دیوانه که حاجی
مشبه باشد و دیوانگی آن مشخص نباشد باید که پاره نان را بخون زخم آن آوده پیش سگ غیر دیوانه انداخت هرگاه مان را بخورد علامت
سگ دیوانه است و اگر تناول کند غیر دیوانه و بدستور سوزن گردان را کوبیده بکشد بر زخم بزند و هرگاه مرغ گرسنه از خوردن او نفرت
کند علامت دیوانگی و اگر تناول کند و یکشنبه روز بلا که گردد و غیر دیوانه خواهد بود **العلاج** اول موضع زخم را حجامت کرده میالند
در کشیدن و جذب سمیت و اخراج آن باید نمود و تقصید با شیاخی باید نمود که زخم کشته بر نشو و مثل پیاز و تر تیزک و چقندر خنچه در روغن
و سایر مراحم اکال و اگر دایع کنند و در رفع چرک آن مباله نمایند بغایت نافع است اما بعد از سه روز نفی ندارد چه سمیت او سرایت کرده
در ریه و زخم آن جاد شیر و اشیا جاذبه هم باید بست مانند نطرون ببول انسان و خاکستر تاک با سرکه و تر تیزک بار و عن و بکرار
لبتن سریش ماهی را نافع دانسته اند و در تطیب و تقویت اعضا ریس باید کوشید و معالجه او بدستور مایه یونیا و جنون باید نمود و از جاع و
خوردن ترشها و هوای سرد اجتناب بسیار لازم است و متقیه سودا به بنفع و سهیل کمر باید کرد و این دوا را جالینوس فرموده که بهر که دوه
شد غوث از آب نموده باعث نجات گردید و **و اء السطحان** سرطان زنده را در ظرف مسیخ بقدری برشته باید کرد که توان
ساییده دوه جزو آنرا با خطی نامنج جزو کند و یکپو و نرم ساییده در ایامی که روز سهیل نباشد آب سرد و در دم صبح و دو درم شب
تناول نمایند و در تفریح و تطیب و نشاء طبع سعی کنند و حقه باد اشیر و روغن گل سرخ و آب برگ نرغ و لعاب بز قطن و امثال آن

بسیار سفید است و آب درون او را بر بند که آنرا بنید و چون ظرف آب پوست کف را بشوید از خوردن آن اجتناب نمایند و در آب گرم
 نشستن و بول کردن در آن بجا نیست سفید است و از غذا ای گوشت لطیف مثل مرغ پروازی و بره و بزغال و غیره و در عنبر و شیر باد و در
 حلویهای نشاسته و امثال آن تناول نمایند و شراب همزوج با بسیار بنایست موانع است و درین سرد بودن بروغنهائی ربطه مثل عرق
 نافع و استراحت و خواب بسیار سفید است و خوردن آب پودینه خری در روزی صد مثقال است دفعه از سه روز تا یک هفته از مجرب است و بسیار
 دستور سرد روزی صد مثقال بسبب چهار دفعه بخوشند بعد از آنکه از آب مثل از مجرب است و چون سمانی را که بپیرگی بپسندیدند
 تمامه کباب کرده بخورند و چیزی از او طرح نکند با تخم صندل و بزرگ کباب و بزرگ کباب و دیوانه و اگر دیر باشد نافع و دفعه از
 و بستن آن نیز بر موضع جراحت بسیار موثر است و دوا را از رایح با تخم صندل و بزرگ کباب و بزرگ کباب و دیوانه و اگر دیر باشد نافع و دفعه از
 اجسامی با بول و دفع میشود و شیره بچوان بسیار کوچک و عوام را همان میشود که بجای سگ است و دوا را از رایح بزرگ کباب و بزرگ کباب
 که بر کی الا کلک نامند سرد باها و با انداختن یک بز عدس مقشر یک سبزه و فلفل قرص و در عین سبب الطیب زعفران هر یک در سبب
 و مجموع را ساییده باب قرص بهاز و در روز دوا یک باب گرم بخوشند و دیگر زرایح را در دوا انداخته شش ماه روز و دوغ بنشیند
 بعد از هر یک شانه روز تجدید دوغ نموده پس خشک کند و بعد از آن با مثل و عدس مقشر ساییده باب قرص ساخته بقدر دوا یک باب گرم
 باب گرم بر بند دوا و ای زخم سباع و سایر دیوانه و بوزینه و امثال آن یک شانه روز پانزدهک و عدس را
 با یکدیگر مخلوط کرده بر زخم بندد پس بر هم اسود نماید و نمایند و مرهم مذکور جهت زخمهای که از کوفتن اعضا و سقطه بهر سرد دستور نافع است
 مرهم اسود و قندرو عن زیتون میسبب اسود استعمال کنند و موضع گزیده پلنگ و شیر و یوزوان با دویه جدا جدا کنند مانند سرکه و کشته
 و پیاز و عدس و بعد از آن بسرکه دنگ بشویند پس بر هم اسود نماید و نمایند و مرهم مذکور جهت زخمهای که از کوفتن اعضا و سقطه بهر سرد دستور نافع است
 و امثال او است و از دوا قند با سرکه دستور موثر و جاذب است و جهت زخم و دندان نیز سفید و شب محرق و دستور کند با روغن زیتون و شراب
 جهت گزیدن انسان نافع است و هرگاه موضع زخم حیوانات و رم کند طلانی مردار سنگ نافع است و موخالی نزد بعضی غیر موثر
 خراست و گویند که چتر ازین عرس و خاکستری رنگ و دندان نشسته طبقه بر بالای یکدیگر میبایستد و چون بر جوانی مسلط گردد بر خصم آن
 می چید و گزیدن او باعث درد شدید و آبله کردن عوالی آن و گاه هست که مورث در دوا و عسر و آبله گردد و دوا و اولیست قند با سرکه
 دستوریه و عاقر قرقا و تخم تیزک و امثال آنست و اگر درم بهر سرد پوست انار شیرین را مبرانجه ضا و نمایند دوا و ای زخم
 آلات زهر و در دستور است که در سموم ملذوم و کدست و ذر و در مقناطیس عجیب الاثر است و اصل در آن ضا و جاذب سم است
 و بهر کردن زخم تاریخ سمیت آن با کلیه شود و غریب تر باقی بکیر و فاد و زهر و شستن آن و نفع را با نیا کستر چوب انجیر و دنگ حجامت کردن آن
 و بستن آن تازه که شکم او را شکافته باشند و علزومات و گوشت سلطانات و امثال آن فصل در بیان ادویه که حشر
 الارض از آن گزینند ما انواع آواز و دوشاخ گوزن میگیرند و در دستور بخوریم و گوگرد و سوی انسان و زرنه و مقل
 و سبب و چوب انار و قندار و دوا پاشیدن آبی که نوشاد و در و حل کرده باشند چون در سوراخ مار بریزند باعث لاک است و فرش کردن
 بر جاسف همین اثر دارد و بنایت از موده است و طبع خشک را بر موضع پاشند تا ترک آن مکان کنند و چون لیسان را قطن آنوده بر
 در خود حلقه کشند و دوا داخل آن حلقه نیکر دوا و از زهر و اضمی گزیر آنست و چون چشم او بر زهر افتد همان ساعت چشمش از حدقه خارج
 میشود و پنجه در فصل اختر از از سموم مذکور گردید با خود داشتن هر یک از آن و پیاز و غنصل باعث حفظ ازیت جمع حشرات است و عصب
 از دوا کبریت و پنجه را از گرد و زهر و عرق نیز موثر است و سوزانیدن چند عدد آن در مکانی باعث گرفتن سایر میگرد و چون چران
 بسیار روشن در جانی گذارد حشرات متوجه انجاست و سوزانیدن بعد از جراخ محفوظ میماند و دستور بخوریم که مولف امان الاخطار فی الا
 ذکر کرده در گزیندن دوا و شیره بعد از آنکه زهر سفید شود نیز سبب کچینگ جنم مقل سم نیز با سوسیه کوفته حب اسازند و در مکانی که زهر و شیره

وایشان آب مطبوخ با بوی و حنظل و استند و سیر و بکشت نبات موثر است مطبوخ پیاز مفصل از مجرب است پخته طلای روغن باب
سورج اذیت گزیده بشود و مجرب است چون زرنیج و دوشاد را با پیاز و چند روز در سکاکی بخیزند و سنج نو لایق کند و مجرب باشد
کلیک پاشیدن جنکرا جهت تنج یک از مجربات دانسته اند و بدستور است طبع حنظل و نسیتین و شونیز و یک دانه از جلد او بشوید
است قمل طلای کردن مولود در روز ولادت باب ریزه باعث عدم کون پیش در تمامی عمر او گردد و زیق چون بر جامه یا بدن بالندا
در ساعت رفع آن میکند و از مجرب است و باب چون صورت همی از زرنیج و کندش بسازند یا چوبه بدل کنندش کند و در جای
گذارد و گس از آن مکان گزین شود و طبع زرنیج سیاه کشنده است و چون زرنیج را در شیر حل کنند گس از عبور بر آن ملاک شود و بوی
پیاز مفصل کشنده اقسام گس است و بدستور از کافور و روغن زیتون و زرنیج میگیرند و سائل اش پاشیدن آب مطبوخ خزرهره در
کشتن کلیک و ساس وارضه از مجرب است جعل آب طبع شکوفه درخت چنار و بخور او کشنده جعل است قافه چون موشی را
خایه کند یا دخیاله او بریده سردند جمع موشان انخانه را او بر طرف میکند و پوست روی او را چون کنده سردند سار و سوسن
میگیرند و بدستور از روغن زنجبر و از آن است پیاز مفصل کشنده او در یک ساعت مورچه از حلقیت بگیرد و از ریسان آلود
بقطره آن تجا در نمیکند و چون شیرینی و سایر اعضا در سکاکی گذارند و در وقت گذشتن غبطه نفس کشیدن کنند و او میکند دست احد
بآن چیز سرد مورچه پیرامون آن نکند و از مجربات شمرده اند و در جای که زرنیج بخور کشد مورچه هرگز نمیرد و با نجای نماید و از مجربات دانسته
اند و دوشن پیاز مفصل موجب هر سباع و هوام و مار و قمل و مورچه و گس است و التذولی التوفیق **فصل پنجم** در اوزان و
در آن مثل برشته فصل است **فصل در اوزان صغیر** و **فصل دوم** در اوزان کبار **فصل سیوم** در تحویل اوزان
بعضی **فصل اول** در اوزان صغیر پوشیده اند که نزد اطباء هر چه کمتر از رطل باشد معروف باوزان صغیر و موافق
آن موسوم کبار است و کیل که عبارت از نیمه باشد از جمله قسم ثانی است و اختلاف در هر یک از اوزان صغیر و کبار حسب آنکه در
و مصطلحات واقع شده و در بنیقام هر یک حسب معییره طب و فقه و لغات اعتبار داشته اشاره بان میشود و باید دانست که همه طوس
و قیراد و انگ حسب گرم مضنی و متقال و ذبی مختلف میباشد چایزای مذکوره از درم کمتر از جزای متقال است و تروال تجربه ثابت
شده که قدری از فضه که در مقدار تساوی با ذهب داشته باشد وزن ذبیب سبع زیاده بر وزن فضه میباشد و اکثر اساطین اطباء
بر آنند که وزن قدیم و جدید درم مختلف بوده بخلاف متقال که در اختلاف آن قلیلی فابلد و اختلاف هر یک در طری تحریر آن مذکور
میگردد و ارزه که بفارسی برنج نامند مراد از آن دوازده ذره خردل بر سبت شعیره دوازده است حسب از درم عبارت از سوس
شمن است که یک جزو از چهل و هشت جزو درم باشد و از متقال عبارت دو شعیره است که چهار ارزه باشد طسوج از درم دو سبت
و از متقال دو جزو و نیم که آن دوازده باشد قیراط از درم دو طسوج است که شانزده ارزه باشد و الفی بفارسی دایک گویند
که آن از درم دو قیراط است که نسی دوازده باشد و از متقال سه قیراط و یک جزو که چهل ارزه باشد تر مسسه و قیراط متقالست لغاه
و دوازده متقالست و نزد بعضی غیر درم مضنی است **عشر** اما بنین معی از یکد انگ دوازده است **عمری** بعین مبله هفت و قتیه است
که مره شامیه نزد بعضی یک غرا و نیم است و نزد برخی سه قیراط و یک جزو **خرنوب** از مطلق او مراد یک سبت است **خرنوب**
شامیه چهار جزو مضنی است و سه جزو ذبی با قلا از مطلق او دوازده قلا یا یونانیه مراد غیر درم است با قلا می گویند
نه قیراط است با قلا می مصریه چهل و هشت جزو متوسط است که یک درم باشد و بولوس نزد بعضی یک انگ متقالست
و نزد بعضی یک انگ درم و بوجنا این سربون گویند سه قیراط است اکسونافن از مطلق او مراد هشت قیراط است و هرگاه در
روغن مذکور درم را دشتانزده در خمی است و از شراب حیدر متقال و نیم و از غسل سه و قتیه و ربع و شمن و قتیه و ربع
نزد اکثر کمیتهاست و نزد قلیلی یک درم و درم را معرب از آن دانسته اند چو زره از مطلق او مراد و در خمی است چو زره بنی متقال

بکمال است چو زه ملکیه شش نمی است بند که یکدم است و نزدیکی کف مثل لطفه در او دیدم و یک مثقال است و وزنش چهار مثقال است
بسیار مملو یک شش ما و نیم است او نفوس و او و یک کوبه از قیاس او و آن هفت مثقال از قیاس او است
بقول دینوری و سبک یک در نمی است پروا را منقطع از عمل چهار مثقال است و از او یک مثقال پروا را
یکدم است جبره پنجم و رای قهله و نشت مثقال است و نزدیکی یک نشت حالمی صخره جای مملو و شش حالمی کبر
سه مثقال حمزه سه درم است حرمه جای مملو و از مخرج قریب شش مثقال و کوبه قدر است که کف دست را مملو باشد
شش را جای مملو یکدک و نیم مثقال است و یک مثقال نشت است کف شش مثقال و از اقبه نیزه کوبه نیم مثقال
سه ربع اوقیه است و مسمیون دو مثقال و نیم است اوقیه که در قه نیزه نشت مثقال و نیم است است ارجاء مثقال و نیم است
و نزدیکی چهار مثقال است و نجه ی که می خدای اطباء چهار مثقال دانسته اند مائل و میطل دو است است و نزدیکی دو اوقیه
و در شش الطب هفت مثقال سکره از مطلق او و از شش اسنار و چهار دانگ است است سکره کبره سه اوقیه
است سکره صغیره سه اوقیه است صدقه یوزن سکره کبره است طول سه مثقال و نیم و سه قراط قسطون
کبره سه اوقیه است قسطون یوزن جوده ملکیه است که شش و نجه باشد قوا سوس از و نجه دو دانگ و نجه است و
شراب یک و قیو نیم در نشت آن و در سم تمام و در قدیم نشت دانگ بوده در زمان جدید شش دانگ نشت دانگ و در قراط نفی است و سبط
ست و چهار و بجه چهل و نشت سه است و آن نود و شش شیره است و یک صد و نود و دانگ و می شود و در هم ناقص که از او در هم طبی مراد
اوست عبارت از چهار دانگ و نیم مثقال صبر فی مثقال صیر فی عبارت از در هم تمام جدید است مثقال طبی یک در هم ناقص و سه
سبع درم است و آن شش دانگی است که دولت و چهل و دانگ و باشد صلبیت شیره و نشت جبه و نشت و چهار و سوج و نشت
قراط مثقال شری عبارت از در هم ناقص طبی است که چهار دانگ و نیم باشد و آن موافق و وزن اشرافی و دینی و
امثال آنست و در هم شری بقدر سه سبع از مثقال شری کم تر است فصل دوم و از آن کیسار رطل مراد
از مطلق آن رطل بغداد است که تو و مثقال باشد و در هم صد و نشت و نیم و چهار ربع در هم که در از و دانگ باشد و این
برای یونان که یک رطل عمل نشت بر رطل شراب بقدر ربع زیاد است و نشت بر وزن بقدر نصف و رطل شراب نشت بر وزن بقدر
تسع زیاد است و رطل کی صد و مثقال و دانی صد و نشت مثقال است من از مطلق او مراد و رطل است که بر وزن ذهب یک صد و
مثقال باشد و یوزن فضه و نشت و نجه و نشت در هم و سبع درم است من مکی یکصد و نشت مثقال است من در وزن
است که صد و نجه و مثقال باشد من مصری و الطالیقی شازده اوقیه است که یک صد و نشت مثقال باشد من اسکندر
سی اوقیه است من قسطریست و دو اوقیه است و نزدیکی رئیس یک صد و نشت و مثقال قسط و یکصد و نشت
نموده است که از او و نجه حیده اوقیه است و از شراب مضاف و رطل و از نشت یک صد و نشت رطل قسط و و می نشت
و نجه مثقال است قسط الطالیقی یک صد و نشت مثقال است جو من شش قسط است بقسط و می که نشت مثقال
باشد و ورق الطالیقی نشت یونان است که هفت هزار و نشت مثقال باشد و ورق مطلق سه رطل است اما
از نسل دو رطل و نیم است و از وزن یک من و نیم قوطولی نشت اوقیه است ابریق و مراد است و نزدیکی نشت
طالیطون صد و نشت و نجه رطل است حرمه مطلق اولت و چهار قسط و نزد اسرار نشت قسط حرمه
چهار قسط است حرمه الطالیقی نشت قسط حورق جو سقا یک سه رطل است قفیه حرمه است
و چ من باشد و کوبه نشت و چهار کیل است کیل یک من و نشت من است کیل سی و شش من است کیل
و کوبه نشت شش اسنار و نیم اسنار است کوبه سه کیل است خطا یک هزار و نشت اوقیه است آن

۱۰ علامت که پوست کاه از آن بر شود مگر بیانه ایست بوزن دو رطل و ربع که دو لبست و دو مثقال و نیم باشد صاع چهارم است
 و بر رطل نه رطل است اما اوزانیکه در بالا در چشمه هور است و در دستورات گاهی بان رجوع میشود یکی من شاهی است
 و آن یکبار و دو لبست مثقال است و من تیریزی ششصد مثقال است سیزده اهل خراسان پانزده مثقال است و سیه
 عبارت از شانزده یکین است و خجابه عبارت از من یکین است و پانزده نصفه است و او را در اصفهان ده
 تا نوبتند فصل سیوم در تحویل اوزان بعضی به بعضی در تحویل در رسم به مثقال طریق آنست که از دراهم نصف
 و خمس را جمع نمایند و آن عدد مثقال است مثالش خواستم که دانسته شود که خجابه درم چند مثقال است از خجابه نصف
 گرفته ایم که نسبت به آن ده مجموع سی و پنج پس دانستیم که خجابه درم سی و پنج مثقال است تحویل مثقال
 به در رسم بر عدد دراهم چون تسبیح افزوده شود مراد حاصل گردد مثالش خواستیم که دانسته شود چهل و دو
 مثقال چند درهم است پس می افزاییم بحجبه را که تسبیح و چهل و دو است بر عدد مثقال مذکور و میدانیم
 که چهل و دو مثقال و شصت درهم است طریق تحویل ما دون درهم مثقال باید بحجبه در آورده و من آنرا
 انداخت پس آنجا که حبات مثقال خواهد بود مثالش هر گاه پرسند که چهار دانگ درهم چند
 مثقال میشود باید بحجبه حساب نمود و آن سی و دو و حبه محسوب گردد چون روضه کنند
 لبست هشت حبه بوزن مثقال میباید و آن نه تیرا و حبه از مثقال تحویل ما دون
 مثقال ما دون درهم چون بر سوز مذکور بحجبه دارند و بران سبع آن مفید نمایند
 مجموع آن حبات درهم خواهد بود مثالش چون ده قیراط و نیم مثقال بپندار
 درهم است باید بحجبه در آورده و آن سی و یک حبه و نیم میشود چون سبع او را
 که چهار نیم است بر آن افیسند سی و شش حبه درهمی خواهد بود
 و آن چهار دانگ و نیم درهمست قدمت الشیخصاات به

بحمد الله وحب

العطایا وارجو

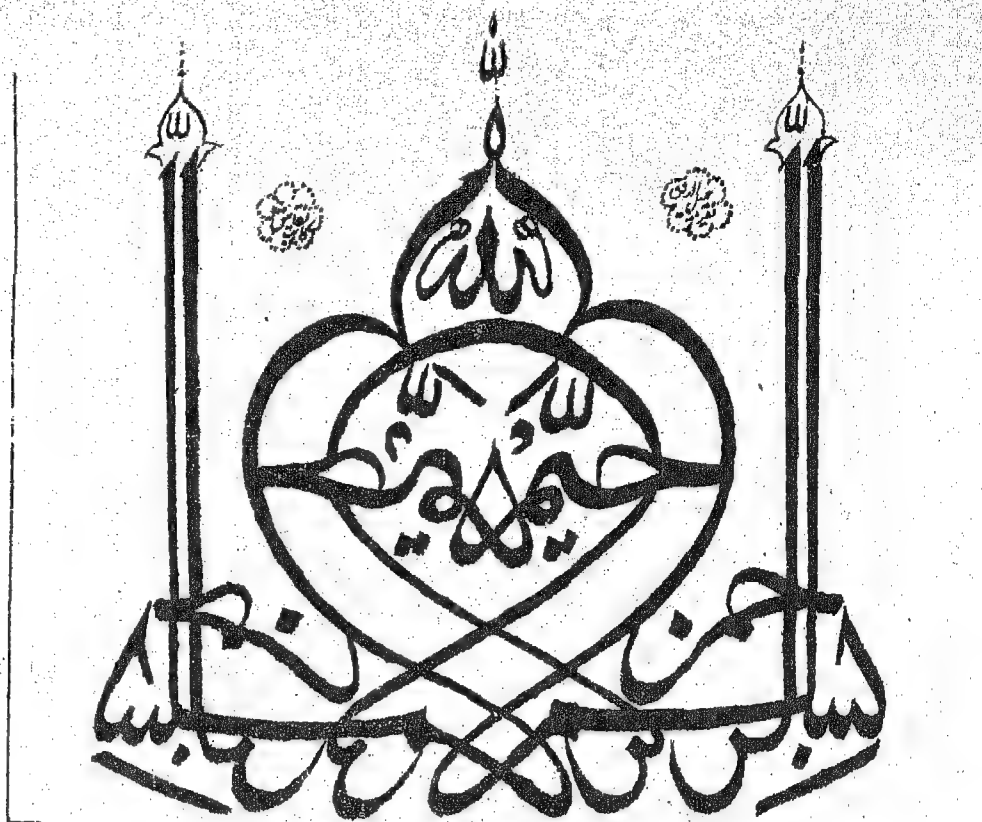
فضله ان

یوفقنی

اتمام

البوا

جلالین



قسم اول از سورات جامع موسوم بحفقه المومنین در بیان اعمالی که متعلق است با دویه مرکبه و آن
 مشتمل است بر پنج طریق طریق اول در تدبیر ادویه مفرده مخصوصه طریق دوم در بیان دستور استعمال بعضی از ادویه
 مثل چوبی و عشب و مانند آن طریق سیوم در گرفتن عرقها و آبها و ما يتعلق بها طریق چهارم در بیان ساختن
 گل حکمت و شجرف و سایر ادویه مفرده مصنوعه و آنچه بآن اتفاق دارد و طریق پنجم در اعمال غریبه و اصول کلیه صناعت طریق
 اول در تدبیر ادویه مفرده و آن مشتمل است بر پنج فصل فصل اول در دستور احراق فصل دوم در شویه و
 تحمیس و تغلیظ فصل سیوم در غسل ادویه فصل چهارم در بیان دستور اتخاذ بعضی از ادویه فصل پنجم
 در بیان اصلاح بعضی از ادویه بطریق مخصوص و حفظ و بعضی از آن فصل اول در دستور احراق ادویه معینه باید دانست که احراق
 بجهت انتقال طبیعت است پس اگر جسمی بخی باشد که اعراض مذکر که حسیه را اصلاً ترک نکند هر آینه مستمر الطبع خواهد بود و اگر مفارقت کند پس
 اگر ضعیف و جسم متخلخل باشد احراق میل بر دوت میکند و از غایت احراق که بجز رادیت رسد با لکویه حدتش زایل میگردد و اگر
 کشیف الجسم و غیر متخلخل باشد از بر دوت میل بجزارت مینماید و احتیاج با احراق یا بجهت کسر حدت آن چیز است مثل زاج و یا بجهت
 اوست مثل نمک و یا بجهت رفع سمیت است مثل انی یا بجهت رفع اجزای غریبه است مانند بوره یا بجهت تقویت و سد منافذ است و
 یا بجهت شدت نفوذ و در احراق اشیا شرط است که دو فصل مختلف را بهم فزونانند مثل نمک بوره و اجبار را مبالغه در احراق کنند
 بدون نباتات و حیوانات و حریر و صمغ را ادنی احراق کافیت و هرگاه مطلقاً محرق باشند بعد از احراق آنرا باید شست و الا دیون
 تفویل استعمال ننمود و تکلیف شستن است از کلس و آن اسم الک است و الک سیلح السحق است پس هر جسم صلبی که قابل سائیدن باشد
 و بجهت احراق مانند ایل قابل سحی گردد و او را مکلس گویند پس تکلیف اعم از آنست که با احراق باشد یا بتدبیر دیگر احراق زیر پنج
 باید زیر پنج را بقدر بخود ریزه کرده و در کوزه که بگل حکمت گرفته باشند گذاشته سوراخ سهلی در کوزه بگذارند که بخار بیرون نرزد و دور آتش
 گذارند تا آنکه دوسایه بطرف شده سفید نماید پس از آتش بردارند احراق ترا حیات بعد از آنکه ترا حیات را حاصل کرده اند

و کوزه نوی مطین لطین انگشت کرده یا دیوته ذکر می کنند مشتمل بر سترگ نموده در آتش چندان تنگ که از مذکوره سوخته و در غش سرخ گردد
احراق بسوزمرجان و کبریا و امثال آن بر یک راباید بقدر باطلای ریزه کرده در کوزه مطین بعل حکمت گذاشته و یک
شب در تون با تیز بجای داده روزه دیگر بردارند احراق عقیق و یاقوت و یشب و ایا حاصیله بر یک رابقت در بخودی ریزه
ریزه کرده در سفال تو یا بوته گذارند و روی اثر الهی بر یا بوته گذارند و دیگر پوشانیده سوراخی بجهت اخراج بخار یا یکدست و در آتش
تمه بقدر سرخ شدن گذاشته برون آورده و آب اندازند و دیگر بمن عمل کنند تا بجای رسد که زود از هم ریزد احراق طلی و
سرب پس از آن که حاصیله را بسیار بمن و صغیای باریک کرده باشند بر بالای هم چیده قدری کوکری بپاشند و قدری کوکری باید تا زای
بر صدف شال بخاک زیاده نباشد پس با آتش ملتهب کرده با پارچه ای بر من نهند تا خاکستر شود چسبی از سرب و قلعی نماید و از آنجا بخار نهند
که باعث غش و هلاک میگرد و بعضی بجای کوکری سفید آب کرده احراق صدف و شیخ و امثال آن در ظرف مطین کرده
در تون یا تو بگذارند تا سفید گردد و از هم ریخته شود احراق ملک یا یکبار نشویند و خشک کرده در یکی گذاشته چندان آتش دهند
که از جستن و حرکت باز ایستد و اگر نهد را بجز گرفت در آتش چندان گذارند که نیم بوزد بدست و تولبت احراق آهن و فولاد و
ملبله و بلبله و اندر بالبو به بچشند و آب از آن ظرف مس کرده بر روی آتش بر می بگذارند و فولاد و آهن و امثال او را صغیای
بسیار باریک کرده در آتش سرخ نموده و آب پلیجات فرو بردند تا آب و یکبار و هر چه نعل آن در آب نشیند بر آتش استعمال کنند
و در اسراق آهن بجای پلیجات بول کاو باید کرد و اگر آشیانی مذکوره و سرب و قلعی بدستور مذکور چسبند و فولاد و آب پلیجات و دیگر در
بول کاو لطیفه نمایند بهتر است احراق فقره باید فقره را سیوهان ریزه کرده و آب ملک در ظرف آتشی با آتش تند بسوزانند
هرگاه خوب سوخته نشود قدری کوکری را بر و بپاشند و بسوزانند و گویند چون فقره را دیو بولته که رایج قلعی داشت با سبک کوکری گذارند
بجای میرسد که ساییده شود و تکلیس آن بطریق حکمای هند است که چندان سفاح رقیق او را بکوکری و سرب الوده با آتش تبانیده بسوزانند
و بعد از دیگر دیو به سفید آب قلعی آلوده بگذارند پس سیوهان کرده در ظرف آتشی یا ملک آب بچشند تا آب ملک تجلیل رسد و پس قدری
کوکری بپاشند و بر من نهند تا مکمل گردد و تکلیس طلاء طریق حکمای هند که جهت تناول مکمل میکنند چنان سرب را که احتیاج است در آب
نوش در ریخته صاف نمایند و طلای میخشان را چند دفعه که است در آن آب ریخته پس صفا باریک کرده بترنج ساد و میر که آغشته در آتش گذاشته
با آب ملک بشویند و باربع اوسرب سیوهان زده در بولته مردار سبک الوده بگذارند پس با آتش او دقیق در ظرف چینی یا مرج بسیار بپاشند و
پس با سرب بر من نهند تا دقیق از و مفارقت کنند انگاه بر روی سنگ سماق سجی بپاشند که چون اندکی از آن بر روی
آب بپاشند مدتی در آب نرزد و صاف بپاشند و فلزات تهیت تناول نمودن بمن مرتبه است و کم تر از هم مرتبه عاجز
نیست چه بعضی تصور بخوابد و ضرر مطون است طریقی و دیگر که از سایر طرق بهتر است و بعد از غسل با و چیزی نمی ماند که نتوان تناول
نمود و مقبض از صنعت است آب آبک و آب قلعی مفود و یک جسته و شمش براده کرده را با که کرب بسیار بپاشند و باید در ظرف ترنج
و بر روی آتش سرخ کنند و بعد از آنکه توب کرم شده باشد و سخی یافته ده سه روزه در جای نمناک بگذارند تا قدری نرم بر دارد پس بسوزانند
تثویه سخی کنند و با زنجای نمناک اعاده نمایند تا سه چهار مرتبه انگاه در بولته سجی آتش دهند که بولته سنج شولیس بعد از سه روزه
بپاشند و با کرم کرم بچشند و بشویند تا سایر اجزاء از نفس زایل گردد و در آن وقت خشک کرده سخی و استعمال کنند و حقیر را
مطنون آتش که اگر در چمن تثویه سخی تقیه یوق کوکری آسجای سخی کنند سریع الاثر است اسراق بولره در ظرف سفال
کرده بر روی آتش که از نابل بود احراق اطمینا در کوزه مطین یک شب در تون یا تو بگذارند احراق
خشب الحیدر کم آهن را در آتش سرخ کرده تا هفت مرتبه در سرب که لطیفه کرده خشک نموده سخی نمایند احراق سرب
سنگ سرب را صلا بر من و ده و یا پیه تازه خمیر کرده بر روی آتش چندان بگذارند که شعله و دود آن بر طرف شود و کلکلمس پوشش

یونستم مرغ و زرد البهر و سپین پوست تخم مرغ را با بامک کمر بشویند و پرده ای درون او را بکشد و نرم کوبیده و در کوزه
 مطین کرده و کوزه کوزگری و امثال آن چندان بگذارد که مانند آب سفید گردد و کف دریا و سنگ گچ و امثال آن را نیز احراق باین روش
 اگر آنچه محتاج به شستن آن یک نیستند و یونستم مرغ که چوبه برآورده باشد جهت ادویه عین بهتر است احراق ابریشم و موسی
 بعد از ریزه کردن آنها بمقراض و ظرف سفال یا آهن کرده بر روی آتش گذاشته چندان برهنند که قابل سخن گردد و و پنجم موسی سر را
 شست است که شسته و شانه کرده و انگاه ریزه کند احراق عود باید عود را سوبان کرده و در ظرف سفال چندان در آتش گذارد که
 زغال گردد احراق پوست کدو و وحشایش و سوزن و دستور ابریشم است و هرگاه خواهد که خاکستر آنها را استعمال نماید
 پیشتر بآتش داودا خاکستر گردد احراق سلفات سنگ شسته را شگافه اشای و اورا ببردن کرده و در کوزه مطین با نمایی ده
 چندان در تون یا تونر بگذارد که سفید گردد احراق خطاف بچای پرستور که را بعد از ذبح از موسی و احشا پاک کرده و در کوزه
 مطین با آتش تون و تونر بگذارد که بسوزد احراق عقیق عقیق مزار که علامت آن لایحه و ضعیفی و در شیشه مطین با
 طاف مس کرده و در آتش معتدل تون یا تونر کیش بگذارد احراق ارمنیت سنگ شسته دستور احراق خطاف است احراق
 حیمه که جهت خناری معمول است مار ظالمی سیاه رازنه و کوزه مطین کرده در تون یا تونر چندان بگذارد که سوخته شود و سطر مطین با او
 و قابل ساییدن گردد احراق سرطان ماده نه بر اسد اطراف جدا کرده احشا را خراج کرده کم او را با باغ کستر جوتاک
 و کلبه بپزند و با صاف معقول نموده و در کوزه مطین کیش در تون معتدل بگذارد که خاکستر گردد و علامت ماده گی خرج کشت است
 که چون بر پشت او سوزنی فرو بر نرود و سفیدی ظاهر گردد و هرگاه سرطان را در ظرف مسقی می در و فنی که آفتاب و برج اسد باشد
 بسوزاند جهت گذردن سنگ دیوانه از مجربات دانسته اند احراق سرطان بحسب دستور نه بر است احراق قطران
 جهت سونامات در قح مطین مطین الحکته کرده چندان در آتش بگذارد که بصفت رسد پس بچوب بار یکی آغشته در هوا نگاه دارد تا
 گردد و الا با اجاده آتش کند احراق زجاج یک سوزنی را در چهار جزو آب حل کند و شیشه سفید ساق را بر روی کفگیر
 آبی گذاشته بر روی آتش بوزن تا سرخ شود و در آب غوطه فرو برند و کمرین حل کنند تا شیشه ریزه ریزه شده از سوراخ کفگیر
 آب گردد و در کفگیر نیز کمر بانی فرو برند بدیکه ریزه شود خوبت فصل دوم در دستور تشویه و تحمیس و تقایه اگر چه الفاظ بزرگ
 مترادفند اما چنین مفهوم میگردد که اکثر آنچه که بنمیر با گل گرفته و یا در جو چیزی گذاشته و در آتش دفن کنند او را تشویه گویند و هر چه
 و امثال آن و یا به تنهایی زیاده برکشند تقلیه نامند و آنچه اندک آتش دهند یا در ظرف گرم کرده او را بود و تحمیس گویند تشویه
 انیسون و نمک و مژه الطفا و امثال آن جهت سونامات و غیر آن باید پنجه را بسشتر در لته بسته و را بگل گرفته و در
 تون معتدل کیش بگذارد تشویه اسفیل بسیار غصیل را بنمیر گرفته در تونر بالای باجری بگذارد تا بنمیر بشود تشویه
 سقونی محو در آد جوف به وسیله یونستم مرغ که آب به و امثال آن کرده باشند و اگر تشویه باشند نهائی گذاشته
 و بنمیر گرفته و بر روی اجری در آتش بپزند تا سقونی جو شیده مشوی گردد تشویه حبیبال که بخت نذای اسم حبیبالوک است
 و طریق حکمای هند بعد از مقشر کردن آن و بیرون آوردن پرده درون قدری گلشن و کثیرا بسوی ربع اداضافه نموده در لته بسته
 را بنمیر گیرند و دستور در آتش تشویه نمایند و بی کثیرا نباید استعمال نمود تشویه انزروت اشیرالانغ یا دختر خمیر کرده بشا خنای جو
 گزانه آورده در تون معتدل بیا ویز تا خشک شود و اگر باریک ساید با سفیدی تخم مرغ شسته با چوب گرد تشویه نمایند با عود
 قریب نیز میگردد تشویه شمرین جهت ادویه عین و جرات چشمک در کسبه کرده با سرگین ملاخ دانگی کشیز خشک و رازانه در
 جوشانده تا پنجه شود پس بیرون آورده مقشر کنند و اگر در جوش پیاز دستور سقونی مشوی نمایند باعث نفعی نفوذ و تحمیس و اگر
 تقلیه جهت سونامات و غیره ادا او را بیرون کرده بکوبند و با آب جوشانند تا آنرا جوش بپس بار و عین زیتون چربیند

برشته کنند و احتیاط نمایند که نشوز و تقصیر
را بقدریکه رنگ آن نیز باید تشخیص
کرده از سرشق برداشته و دای مخصوصه را در آن طرف کرده بریم زنده بچیکه را بجا او ظاهر شود
که تسویل عبارت از آنست و غسل جهت تبره است یا بتغییل یا بتطیعت یا برفع حراره مکتبه ناریه استیای محترقه غسل او و جیره
مانند یاقوت و شادنج و شبیه اجمار مانند راست و آغلیما و شخرف و امثال آن باید انجیر بسیار نرم سائیده و در بادون و امثال
کرده آب بر روی آن با انگلی بر میزنند تا هر چه مثل غبار یا مثل آب مخلوط گشته با انگلی در ظرف دیگر ریخت و در او را باز سائیده و بدستور آب
و خاک کرده تا مجموع مثل غبار گشته آب مخلوط شده در ظرف دیگر ریخته و بعد از آن روی طرف را پوشانند تا غباری داخل نشود و بهترین
گرد پس نشین را خشک کرده استعمال کنند **عشسل لک** رنگ لاک را از جوب و خاشاک پاک کرده بسایند و ریون و اذخر را چوب
از آب اندک داخل لاک در حین سائیدن کرده از دالای چون کنند و هر چه بماند برستور آب مذکور سائیده همان عمل کنند هر چه از
گذشته نشین شده باشد خشک نموده استعمال کنند **عشسل موم و او بان و زفت و امثال آن** که در آتش
گداخته شوند باید چند بار گداخت و در آب صاف نیکو ریخت تا کدورت آن ته نشین شود و آنچه بر روی آب ایستد بردارند و چون خوا
ر و غرض متکلف و کینه که طعم آن تند نشده باشد تازه کنند و از آن طریق گویند باید روغن را در ظرفی کرده با پنج چندان بر میزنند که بخ آب شده
پس از روی آب بردارند با گلاب نیز همین اثر دارد و هرگاه که ریخ و گلاب برد و با شند اقوی است **عشسل صبر بل الطیب الذیر**
عود بلسان دارچین اسارون مصطکی حبیان سلیقه بسیار نفع افروز جزو با هر یک درم نیم کوب کرده در دور طل آگه بشانند تا
بنصف رسد پس صاف نموده یک رطل را صبر را نرم سائیده آب مذکور را از دالای بگذرانند و نقل از اجده کرده هر چه در آب نشین خشک
نموده استعمال کنند بعضی فستقین بقدر ربع صبر صافه ادویه فزوده از هرگاه صبر را بدستور قلیا کمر بشویند رخ حرارت او با سکه شود
عشسل اطبان هر گلی را که خواهند در آب بقدری که او را پوشانند خیسایند پس بر میزنند از کرباس بگذرانند و ته نشین خوشک
نمایند **عشسل فوتره** آب را در ظرفی کرده آب بر روی آن بر میزنند و بگذرانند تا ته نشین شود پس آب صاف را ریخته تا هفت بار تخمید
آب کنند انگاه خشک نمایند **عشسل مرو** استخ جهت امراض حاره و داسنگ را با شل او نمک نرم سائیده آن مقدار آب
بر روی آن که چهار انگشت بر روی آب بایستد و هر روز سه بار بریم زنده یا کینه پس تجدید آکنند بدستور هر هفته تجدید نمایند تا چهل
ایام بگذرد بعد از آن خشک کرده استعمال نمایند **عشسل شیطرج** روغن کنجد را با گلاب بسیار بریم زده تا شش نرم بچوشانند پس
از آب نمک جدا کرده با صابون بسیار بریم زده بچوشانند و آب را از جدا کنند **عشسل سولق** از جوب و امثال آن را که خواهند
در معده ترش نشود و نفخ از و زایل گردد باید آب جوشان بر روی نیزه بگذرانند تا بر آید پس آب سرد بر روی ریخته بردارند **عشسل لاجورد**
جهت ادویه عین و کتابت و نقاشی اما جهت ادویه عین بدستور اجبار کافی است و بجهت آشامیدن مستقیم شرط نه است بلکه با شش
ضعف عمل میدهند اما جهت کتابت و امثال آن باید سنگ لاجورد را سائیده و تسقیه با آب مازوده بوشانیده و اذکر روغن
زیتون اضافه کرده و بدستور اجبار غسل داد و مکرر اعاده طبع و غسل کنند تا مثل غبار گردد و ادویه دیگر میشوند **فصل چهارم**
در طریق اخلاص و اوردن بعضی ادویه گرفتار **عشسل لک** که سبب شدت تاثیر در علاج سنگ شانه و گرده باین اسم ناسیده اند و نری
که چهار سانه باشد باید در فصلی که اول رنگ گرفتار انگور باشد و پنج نموده خون اول و آخر او را گذاشته خون وسط را بردارد و دیگر نظر و سنگ
گرفته و گذاشته تا سحر گردد پس ریزه کرده بر پارچه پاک بگذرانند و روی او را از غبار بپوشانند مثل پارچه حریر آفتاب خشک کنند و قدر کثرت
او را با آب کرمش کوی یا شراب و امثال آن استعمال نمایند هرگاه در ظرف یکم نرم سد سفال نیز جایز است **عشسل لک** که بر سر فرار مع
که تبرکی الا کلک است و بی اثرین است با چند عدد او را زنده و کوزه کرده سر کوزه را بلبه کتان بسته و سبکوس با

بر بالای بخاری سر که با آتش جوشد بدارند تا ذرا برنج کشته و پودر و در نگاه سائیده استعمال نمایند **در سیر**
که آن بول بز کوهی است که در مسکن او جمع میشود باید او را در نظر کف شکوی کرده با چاق و خشک بول گا و آن مقدار بریزند که او را بوشاند
و در آفتاب یا به آتش گرم کرده و دست مالیده صاف او را در نظر می کنند و بست و یک روز در آفتاب بگذارند تا مانند عمل غلیظ گردد و آنجا
ما **الزجاج** زجاج شامی و قلی را با بسویه در بوطه گذاشته مسر و کتند و آنچه مانند کف بر روی او باشد بردارند عمل **عومطرا**
که مطویه گویند عومطری را بریزه کرده در گلاب جلا بخسبایند تا نرم شود پس بگذارند تا رطوبت آن کم شود بعد از آن مشک عطر
را نرم سائیده عومطرا با آن چند بار آغشته کنند تا خشک گردد و آنجا **اولین شبرم** هر گاه تازه او بهیم نرسد که شیر از آن گرفته شود
و به دستور سائر موعات باید پوست تازه او را بشویند و یا خشک او را با آب گرم بخسبایند و در آفتاب بگذارند تا آب غلیظ و آنج گود پس آب
او را جدا کرده خشک نمایند آنجا **دو خان کند** ریحبت رویانیدن سوی مجرب است و سائر او خنود و دوده باید پاره ها بکشد
را شال اترا در زیر فیتیه چراغ بر روی هم گذاشته فیتیه را برافروزند و فیه مثل قرح و یا طشت بر بالای آن منکوس نصب کنند
و هر دو دیکه در آن جمع گردد و در اندو بدستور تخم کتان و امثال او را بسوزانند و دوده بگیرند یا آنکه روغن آنها را با فیتیه سوخته و خان
جمع و ضبط کنند آنجا **سوم** که بغت هندی کا بجی نامند برنج شسته را بجوشانند تا مبر اگر دلبس صاف نموده و در
کرده چهل روز در آفتاب بگذارند تا ترش شود بهین طریق از سائر حبوب سرکه میوه آن ترش واد **اتحا و راسیله** و ترش واد
آن که قدر اندکی از آن فصل قوی کند باید لبلله و امثال او را کو بیده در آب گرم خیسایند و بعد از دو سه روز افشوده صاف او را
در سایه خشک نموده مادامیکه در جرم طمی باشد باز با آب گرم خیسایند بدستور صاف حله کرده تا طمی در جرم آن نماند و **دستور محلول**
گردن طلوع باید در آتش سرخ کرده و در آب منطفی نموده بکوبند اریزه شود پس در کیسه کراپس تحلی کرده و شکر زه های بقد رفتنی
اضافه نمایند و کیسه را بقوه تمام بست مالیده در آب گرم یا آب طبع با قلی بپاشانند تا مثل شیر از کیسه تراوش کند انگاه ته نشین او را
خشک کرده استعمال نمایند و **دستور حل طلوع** باید ترش را سوراخ کرده مثل انبویه جوف او را خالی نموده و از طلوع محلول
دهن انبویه را به پارای ترب مسدود کنند و در زیر سرگین تازه سه روز گذارند پس محلول او را آب سفیدی مشاهده نمایند آنجا **دستور**
جهت اصلاح بیوست انیون و غیره افحال باید آب معصور تازه او را در سایه خشک کنند و بدستور هر گاه تازه او را باشد بنفشه کت
خیسایند چنانکه مذکور شد آب او را خشک کنند و همچنین است آنجا و گلشن و امثال آن و این تفروقات حقیقت است و در غایت خوب
عمل و آثار و قلت مقدار شربت **فصل پنجم در اصلاح بعضی ادویه و حفظ بعضی از آن و اصلاح**
دوبل بعد از آنکه دانه او را بیرون کرده باشند در اول با قدری روغن زیتون و امثال آنرا مخلوط نموده سائر ادویه را اضافه نمایند
باین دستور اصلاح مجموع ادویه شیره و ارچیده و هر گاه باد دانی که او را ترکیند منزه باشند یا منزه بکوبند و بهترین منزه
جهت دهن منزه اند بعد انجیر است **اصلاح بلادور** باید بلا در اقطع نمود با تری آمی بسیار گرم او را بپاشانند تا محصل او جدا
شود و بار و عن گردگان بار و عن گا و بجوشانند و استعمال کنند و در دار اسند و غیره که پوست بلا در اخل میشود باید جهت اخراج عمل
مبالغه نموده دست را بر و عن گردگان چرکینند دست را جراثیم نکند **اصلاح مازریون** تازه بزرگ ورق او را در شبانه
روز در سرکه خیسایند سرکه را تغیر دهند تا سه مرتبه بعد از آن با شسته در سایه خشک کنند و در حین استعمال مبالغه در سخن نباید کرد و
با کثیر او روغن بادام شیرین استعمال نمایند **اصلاح شبرم** باید بکوبیده یک شبانه روز در شیر خیسایند و در عرض آن سسته بار
شیر را تغیر داده خشک نموده هر گاه جهت او را م و سد و احشا واد و اصفر و امثال بلغم و سودا استعمال نمایند بعد از پوشش بیشتر روز
دیگر در آب کاسنی و آب عنب الشلب و آب رازیانه خیسایند و خشک کنند و با قوا بعضی صدف استعمال او جایز نیست **اصلاح ادویه**
نشا طرا اندک شبرم و دیگر شکران و امثال آن که در غایت پوست و اسهال باشد و یا که در غایت اسهال باشد و یا که در غایت اسهال باشد

۱۶
و کمر بکشد شیر منو پس خشک کرده در روغن بادام در روغن تخم کدو در روغن بکشد برود و اگر انجیر خارا باشد در روغنهای بارود
بارد در روغنهای مار پرورده کنند و با سترهای مناسب بپزند تا نهند طریق دیگر که معمول حقیر است و بیغایر مشا به نموده است که
بکشد را بعد از آنکه دوسه روز در آب یا عرقهای مناسب بپزند و آب او را جهت معالجه با محصل بخوشانند و تا بقوام
رسیده آدویه انجور را با آب بپزند و هرگاه در جوب استعمال کنند باید با بعضی از آدویه آن که از جوشیدن رفع قوه آن نگردد بخوشانند
تا آمد آب بکشد انگاه با سایر آدویه شتر بسیارند و **دستور حفظ زهره حیوانات که تازه بانداید محل طبع**
و مجری آنرا اینست که بستر در شیشه که عسل او را پوشانند از آنکه گداخت و **دستور حفظ سپه و منخران**
حیوانات که متعفن نگردد و باید بمصل چند روز از داخت و بعد از آن شش خشک کرده و در لانه کنانی پیچیده در سایه آویخت
و به دستور هرگاه در ظرف قفسی کنند متعفن نیگردد و **دستور حفظ سایر آدویه بعضی با هم جمع باید نمود تا موجب جالبی آن باشد**
مثل کافور و فلفل و براده آهن با آهن را با دهن مرغ با نمک ساج با زنجبیل و سعدنی را با غیر جنس او بنا بر جمع نمود و عصاوات و صمغ
را در ظرف قفسی و فلفل را در ظرفها و عرقها و سباه حاره را در شیشه خبث کنند با دظن مزج و مجموع ادوا و چنانکه گلهارا از جای
نزد که دانه نشیند و در باید داشت و ظرف قفسی جهت روغنها و آدویه مفوده و مرکب بهتر است طریق دوم در دستور
اعمال آدویه طریق استعمال چوبی و آن بچندین نوع است یکی با تفریق و در امر اعراف مزمنه و تحلیل ریا و
مواد غلیظه مستعمل است دیگر بطریق تنه و این در اکثر امراض موافق و بیغایر است و در هیچ مزاجی مضرت و دیگر بقوه و حلوا و صفا
است و هر یک مذکور میشود و معنی نماند دای سفیدی در هیچ باب نفع چوبی مشا به نموده است چه صغیر و چه که متسی از اقسام او
مالی از احوال نباشد و اینکه در بعضی مزاج و برخی امراض مفرد است انداز عدم مراعات نوع مناسب آن علت خواهد بود چه محقق و چه مجرب
و تفریق و استعمال شیرینها و آدویه حاره مضرت است و بهر دو را تریه و کثرت آن با قلت مقدار چوبی و صاحب عده احتیاط را بر جم
آن و تخمین کردن نمک از دوجه پسندیده نیست چه ترک عادت غیر مضاده و احتیاط و غیر مستند مثل شیرین و آدویه با فراطر لازم دارد و
اگر امراض مزمنه باشد ترک نمک اولی است و الا تحلیل باید نمود و دستور استعمال او با تفریق چنانست که بعد تنقیه بدن هر روز شغال
تا ده شغال او را بسیار بار یک ورق کرده تا یکین دیم بوزن شاه آب که هزار و هشتصد شغال باشد در دیگ سنگ یا سفال یا بسیار
قفسی که دهن بخیر گرفته باشد با آتش نرم بخوشانند تا بنصف رسد پس بروی کرسی نشسته اطراف خود را با حاف پوشند دیگر را زیر کرسی
و دهن بکشایند تا بخار آدویه بدن برسد و محل متعفن باید بیرون حاف باشد تا باعث غشی و خفقان و کرب گردد و دوسه پیاله از آب
او در آنوقت بجان گرمی بخوشند پس خود را با لباس پیچیده استراحت کند تا عرق خشک شود و احتیاط لازم هوا بسیار باید نمود و مجموع
آب پیچنی با دهن و شبانه روزی صرف کنند بعضی را گرم با نبات و بی نبات و قدر براسد بجای آب و قدر بر طعام با دهن نمیشد
و باید استعمال آب در مدت خورون چوبی خنک نکند و بعد از فراغ چند روز عرق بید مشک و گلاب و عرق گاو زبان و عرق راز یا به
هر مزاجی بخوشند و مثل از کیفیت البته آنباید خورد و بجام نباید رفت و در آتشی خوردن چوبی بجهت خورون حمام جایز است بشرط
سرعت خروج و هر چند ایام نخورون آب ترایده باشد بهتر است و در تفریق مراعات بنیه و حالات شود است بعضی را هر روز بخاش
است و بعضی را وقتی و هرگاه علت در عضوی نبوده شامل تمام بدن نباشد روز جان حضورا به بخار پیچنی برانزد و چون خواهند که
کنند که آب بنصف رسیده است باید با دقتیه در وسط سرپوش دیگر کرده بخیرسد و کنند و نصف آب مقدار با چوبی در دیگر است
چوبی بار یک را از آن گرفته موضع اندازد را لیه پیچیده بعد از آن نصف دیگر آب را بریزند و بعد از جوشیدن بقدری که بوقت استعمال
رسد آن چوب را از تفتیه سرپوش فرو برده ملا خط موضع نه پیچیده نموده از رطوبت و عدم رطوبت لته مشخص سازند و به تفریق رسید
که چون کین شایب همه خشک را بقدر جراحتی بسوزانند آن نصف میرسد و باید هر روز و دیگر چوبی را از لای در دهن و صمغ سابق او پاک

پاک کرده هر چه منحل شده زنگش بسیار سیاه گشته باشد از آن چوب چینی لایق نمایند که باعث قوه آن میگردد و بعضی نیز سوده اند که باید
 یکبار جو شیده و او را هر روز خشک کرده باز دیگر بدستور سابق جو شاند و با اعتقاد حقیر اگر از اجزاء ذیل خوردن چوب چینی بپوشانند
 و بجای آب بر قدامتی بنوشند و در بعضی امراض سحرکینایات نافع است و بهتر از گلاب و سایر عرقهاست و مدت پرنیز اقل این دوا
 و اکثر یکسال متوسط ششماه باید در ایام پرنیز اجتناب از لبنیات سوای روغن و آب سیب ترشها و سبزیها و میوه ای تازه لازم است و نیز
 با فراطییز خوشت و تا چهل یوم جامع نباید کرد و اعراض نفسانی مثل هم و غم و غضب سرفط بنایات مضر است و آنچه بخاطر آن ترمیر رسد است
 که پرنیز باید موافق علت و مزاج باشد چه محروم از مزاج را بیشتر نارین و بعضی از بقول بارده و ترشیهایی خفیف داده و اصلا ضرر
 مشاهده نموده بلکه باعث تعدیل گشته و بهترین اوقات استعمال آن مبر و المزاج فصل بهار و محور را اوسط پاییز است و سایر خوا
 و احوال چوب چینی در مفردات مذکور شد و **سور آشامیدن چینی بطریق قهوه** جو شاندن او بچوبی است
 که مذکور شد و مقدار او تا هفت مثقال کافی است و آب او تا نهصد مثقال که بنصف رسد و بهمانج چهار یک تبریز آب را بنصف
 میرساند و مشروط بدستور است که مذکور گردید از خوردن آب و نرفتن حمام و نکردن جماع و استعمال آن دوران سوزا اصلا ضرری در
 مزاج منطون نمیکرد و قلد مقدار و کثرت آن و کمی و زیادتی آب بحسب مزاج و هر علتی متفاوت است و کلیه باید در ایام شرب آب
 اصلا نخورد پس اگر آب زیاد میل شود زیاده باید کرد و اگر کمتر خواسته شد کم کند همیشه را زیاده بسوزانند تا آب کمتر از نصف بماند و قوتش
 قویتر گردد و اگر مطلبی قوت و کثرت شرب باشد باشد که بچوب شاند تا آب بیشتر بماند و قوتش کمتر باشد و این قاعده عظیمی است بجهت
 امر به **سور تقوی چینی** که جهت محروم از مزاج و خفقان و ناتین و تقویت اعضا و قوی و دفعه اطفال نافع است و در فصل
 گرمی هوا موافق چوب چینی را از کشتال تا هشت مثقال باید سوزان نموده و در عرقهای مناسبه و از وی موافق ششماه
 روز در شیر و امثال آن خیسانند و مکرر بر بنزد پس صاف نموده بنوشند و هرگاه جهت خفقان عار و امزجه و امراض حاره
 با صندل سفید و کثیر خشک و گلشن بالیویه بقدر چینی در گلاب یا عرق نیلوفر یا عرق بید مشک یا عرق گاو زبان از چهل
 پنج مثقال تا نود و پنجاه اند و هرگاه مبر و المزاج باشد با عود و بادرنجویه و زرنبا و امثال آن در عرق را زبانه و عرق
 و عرق افروز و مانند آن باید خیسانند و با اشربه مناسبه در هر امری بنوشند و همچنین هرگاه بجهت علت عضوی دهند با دواهای
 آن عضو بخیسانند و هر چه بعد از سه روز صاف کرده باشند جرم او را با عرق مناسبه ضرورت خیسانند و بجای
 در ایام شرب تقوی بنوشند و قدر چینی بجهت اطفال از یک مثقال تا چهار مثقال و غیر اطفال از چهار مثقال تا هشت
 باشد و **سور استعمال حلوانی چینی** چوب چینی را از تافته گذرانند با نشاسته یا شیر و ترنج و شکر و روغن
 تازه حلوانی ترتیب دهند و اگر تشنجی مطلب باشد و از چینی و زرنبا و در تخم فرخ خشک و امثال آن قدری اضافه کنند و باید از
 جرم چینی قدر هر شکر زیاده از سه مثقال نباشد و استعمال جرم او بجهت صاحب سده احشا مضر است و نفی که در چینی
 با آب او است و النسب آنست که قدری معتد به او را کو بیده سه روز خیسانند و بچوب شاند و حلوانی را با آب او ترتیب دهند و در
 معاجیل غسل آنچون را با آب او بقوم آورند جرم او را استعمال نمایند و حقیر مشاهده نموده که جمعی بجهت نفع حاصل از جرم او استعمال
 نموده بقدر منتفع شدند اما از احداث سده و غافل و بعد از مدتی بشکال آن رسیدند و سفوف او بجهت رطوبت سرفط و اسهال منعی
 نافع است و **سور آشامیدن عشیه** در تشخیصات مذکور شد که عشیه اناریاسمین برست و چون مغزنی اوقوتی است
 لهذا درین زمان آشامیدن آنقسم بطریق مخصوص متعارف شده است و یاسمین بری این بلا و نیز همین اثر دارد تا با آن مرتبه نیست
 موافق بار و المزاج و مرطوبین و جهت امراض بارده نافع و مضر درین است و طریق استعمال آنکه هر روز پنج مثقال را بقدر جوی ریزه
 کرده با گلاب عرق بید مشک و عرق را زبانه هر یک نوشتال کیش خیسانیده بطریق چوب چینی جو شاند تا آبها بیک رسد پس

است
سه حصه کرده هیچ و هر ششام با قدری نبات بگرم کرده بنوشند و او از زده روز بهین نیم بایشان میدهند و بعضی زیاده ازین بخور کرده اند بر سر بستر
که در چوب جینی مذکور شده اگر عضو طویل را به بخار او بدارند نافع است و تنقیه قبل از شروع لازم است و بعضی مجموع شصت مثقال او را
جوشانیده صاف نموده در عرض دوازده روز می دهند و بعضی قدر سه روز را یک دفعه جوشانیده سه حصه کرده سه روز می نوشند و حقیقتا طوی
انست که موثر نباشد آن گردد و هر روز جوشانیدن را که سه روز خیسانیده باشند بهتر میدهند و موافق قاعده کلیه حکای سیلست است
و دستور تنقیه در قسم ثانی دستورات در باب سیطوفات مذکور شد و قواعد کلیه مجلاد آن با دستور است و دستور اشتعال
فا و زهر باید در دوا اول بهار خورده شود و اول میزان نیز جایز است و تنقیه بمسلمات و تنقیات لازم است و چند روز باید بخورد
خورد و بعد از ای لطیف اکتفا نمود و روزیکه فاذر متناول میانید باید سعه ممتلی نباشد و در سال اول یکد انگشت در زهر حیوان را با دویه
که مذکور شد و حب نموده سه حصه کرده سه روز بنوشند و قدری شربت نبات با بید مشک بیاشانند و هر سال قدری اضاف نمایند تا قدر
یک مثقال و نیم برسد و بعضی در مثقال جایز داشته اند و هر سال بقدر نیم انگشت و در هر طریقه المزاج یکد انگشت زیاده کنند و قبل سن چهل سالگی
سایز نیست بلکه از پنجاه و پنج و شصت سالگی نباید خورد و در روز قبل و یک هفته بعد از خوردن آن از جماع و حمام و اغراض نفسیه و حرکات
عنیفه و ترشیا و سبزیها اجتناب نمایند و آسایش و تفریح را لازم دانند فاذر هر دو را در اینستاق بیایند و با سینه حساب زن طباشیر و
هر یک نیم مثقال عود قماری دو انگشت صندل منق و سفید هر یک چهار انگشت مصطکی یکد انگشت عنبر شربت شک هر یک یکد انگشت و رقی طلا
ده عدد و رقی نقره است عدد با نبات توأم آورده بپوشند و زهر حقیق را ولی انست که فاذر را با ساجین مناسب ترکیب کرده گاهی
حاجت تناول نمایند و شرب مقدار کثیر را در دفعه واحد باعث احتراق مفرط و اخطا دانند و الله اعلم بالصواب و دستور
استعمال مایه الجبین
جبهه سواد محترقه سوداوی و جذبه صفرا و تنقیه کرده و قلیح مراره و سد و سهیل نمودن مواد محترقه
اعضا و امراض سوداوی شش است بر سرخ زان چشم را که در ولادت او یکماه گذشته باشد تعلیف با سفاخان و کاه و شاهر و سبک
و فصیل و بقول بارده کرده هر روز و هشتاد مثقال شیر او را که در رطل باشد در یک پاکی جوشانیده در شای جوشانیدن پانزده
مثقال سکنجین ساده و یک مثقال سرکه در آن ریخته یا چوب انجیر که پوست از آن باز کرده باشند بر هم زنند تا شیر بریده شود و انگاه از شیر
صاف نموده شب در جایی بگذارند که نشین گردد و در روز دیگر نو مثقال صاف او را با سکنجین فیتونی ازده مثقال تا پانزده مثقال مخلوط
کرده سه حصه نموده بگرم سه دفعه بنوشند و فاصلا مابین هر دفعه نسیاحت باید تا یک ساعت و غذا را بعد از چهار پنج ساعت تناول نماید
و سفوف سودا که در باب سفوفات مذکور است در امراض سوداوی هر روز با آن استعمال نمایند و در رفع سد و دوا امراض صفراوی
با دویه مناسبه آن و بعد از هر سه چهار روز از جوبهله موافق بنوشند و سد سهیل و در رقیل آن بخواب و سایر آیام قیمه بنوشند
پلا و امثال آن تناول نمایند و بعضی از طبایع دستور انست که بعد از صاف کردن مایه الجبین با نیم مثقال نمک جوشانیده کف گرفته استعمال نمایند
و بجهت نشین شب نباید گذاشت و در دستور اول بهتر است و سکنجین فیتونی در باب اشربه مذکور است و هرگاه جهت امراض صفراوی
و سد استعمال کنند بجای سکنجین فیتونی سکنجین زوری بارده و معتدل باید کرد و اجتناب از لبنیات و غذای غلیظه و منجر و حلویات و
ترشهای شدید المحمضه لازم است و هرگاه ترطیب محض مقصود باشد شیر را با پنیر مایه لایه ترتیب داده آب او را بدون جوشانیده با اشربه
موافق بنوشند و هرگاه شیر زیم نزد از شیر گاو نیز جایز است و از هرگاه فیتونی را با تمندی بالسویه در آب بچین خیسانیده بنوشند و سهیل سودا
بعید است و دستور آشامیدن شیر شتر و شیر الاغ در تشخیص در طی و کر لیس مذکور شد و شیر شتر در استقامتی رقی و طی
با بول او لبنیات نافع است و سهیل زرد آب و قلیح سده بگرم و سپر زرافه چنین نفوس بارده است و زرد جمی حاره آن نیز بعید است و چون بصر
او اشربه بارده و معتدل بنوشند اول ربع رطل بیاشانند و هر روز درم صاف نمایند تا بحدیکه بطبع گران نیاید زیاده کنند تا تجاوز از رطل کرده
و در رطل رسد و هرگاه بطبع جوی نباشد تا بقدر نیم وزن شیر بول شتر مخلوط باید کرد و اما میکه بول حصا امراض بقدر شیر و زیاده از آن دفع شود و زرد

وزو و منحد کرد و اطلاعات فرا بدور آید و طعم شیرین ظاهر گردد و در سده ترش نشود علامت موافقت و عدم تخمین است و چون تخمین ظاهر گردد و ترک
باید کرد و جهت رفع تخمین دوا انگ سکنجین تناوب نماید و اگر افضا و غذا و آب کند و غذای دیگر و آب بخورد بهتر است و اگر اطلاق زیاد کند و باعث
ضعف شود و بزرگتر نباشد و در روز ترک کند و مقویات قابضه مثل مصطکی و قوس زر شک خالص و امثال آن اضافه نماید و تعلیف شیرین
تو بیک کاسنی دارد و چوب تل و کثوث و امثال آن نماید و بجهت تخمین قاقلی که شورا سمند و کنگر و منند و کرفس دراز یا زو و شبت و مانند آن و مسقور
آشامیدن آب شیره هرگاه جهت مواد سوداوی باشد با سکنجین فقیونی و حبوب موافق آن نباشد و بجهت تفتیح سدد و تصفیه خون با
سکنجین بزوری و ساده و شربت عناب و امثال آن استعمال کنند و ترنجبین و شربت فلوس خیار شنبه و گلقد آفتابی و مرکب بنفشه و حبوبات
در هر صورتی اضافه کنند شیره را با یک کوبید آب و اوصاف نمایند و با قدری پوست بلبله زرد بجهت رفع ضرر سپرز یکیش گذاشته روز دیگر صاف او را
بقدری مثقال تا شصت و پنج مثقال با او و به مذکوره نباشد و حبوب بلبله را قبل از دو ساعت میل کنند و اگر خواهد اجزای سبیل را مثل بلبله
و آفتیمون و ترب و فالیقون و امثال آن شب در آب او خیسانیده صاف نموده نباشد غذا نخورد آب و آتش جو یا شکر یا قند بجهت تناوب و آب
و ستور آشامیدن آب کاسنی جهت پنهانی دمای و صفراوی و تفتیح سده و جگر و عروق باید به ستور شیره آب برگ او را نشسته و
چشمتن قوه او را که میکند و شب گذاشته روز دیگر صاف او را چهل و پنج مثقال با ترنجبین و شیر خشک و اشتر به مناسبت نماید و بجهت تفتیح او و بهفت
مثل سکنجین بزوری و ساده و بجهت اخراج صفرا و کوبیده مثل بلبله یا امیجات اضافه کنند و صاحب حال را آب کاسنی مضرت و هرگاه برگ کاسنی تازه
به هم رسد و بهرید مطابقت باشد پوست بخیخ تازه او را مثل خیاط ریزه کرده تاست مثقال او را در عرق کاسنی و امثال آن خیسانیده با او و بهفت
و چون آب کاسنی تازه را جو شاییده کف گرفته با گلقد و سکنجین نباشد بجهت تب ربل که از احتراق صفرا باشد مجرب است و ستور آشامیدن
برگ کاسنی که معمول قدماست و جهت مواد لطیف و صفراوی و سوداوی و دمای و تفتیح سدد و تقویت معده و آلات تنفس نافع دانسته اند و بهتر
از آب کاسنی و آب شیره در مواد مرکب است و صاحب سرفه را نیز نافع است و جگر در اکثر احوال مجرب نموده برگ کاسنی و آب را شکر بهشته روز دیگر
از نسبت مثقال تا سی مثقال او را مثل آن شکر نباشد و ستور آشامیدن آب کاسنی و بجهت پنهانی دمای و صفراوی و اخلاط حمزه و سرفه حاره
و ترش مزاج و دفع عطش نافع است که در اخیر آرد و جو کوفته شب در تخم یا قون بگذرانند و روز دیگر که در سوراخ کرده افشوده آب در بگیرد و او را
مثقال تا نود مثقال او را با ترنجبین و شیر خشک و فلوس خیار شنبه و گلقد آفتابی و سکنجین و قند هندی و بلبله یا امثال آن حبت سبیل بخورند
چون از جهت لطافت و از جهت صفراوی حمزه بسیار غالب باشد تخمیل بصفر امیکر و در بنا علیه در اینجا مزاج با کیفیات و ترشها است و استعمال نمود
و ستور آشامیدن آب کاسنی که در منافع اندک است و تخمیل بصفر انشود خیار تازه را به ستور آب که بعمل آورند و خیار رسیده ترش
را تا هفت و مثقال جهت اطفای حرارت خون و صفرا و اشتر به مناسبت نباشد و جهت اسهال نمودن با او و بهفت آب آن و ستور آشامیدن
کثوث که در صفتها منافعت است و آن قسی از شربت دینار و سرکه در آن قسی از سکنجین بزوریست و جهت تقویت معده و جگر و رحم و دفع استقا
و جهت سدد و احتشاد و پنهانی دمای که بجا نیست نافع است و نسخه معمول حریم کم محمد شفیع اصفا که جگر تر تجربه نموده تحریری یا بدوست بخیخ راز یا نه نیسون
تخم کاسنی بخیخ کاسنی راز یا نه تخم خیار تخم خیاره که بلنه صفتها تخم گلونه نامند تخم کثوث کل کثوث تخم خیزه که یک از هر یک مثقال بخیخ تخم کثوث
کل آن سایر اجزا را یک کوب کرده در آب خیسانند و روز دیگر جو شاییده آب آنرا با شکر و مثقال بقوام آورند و هر روز تازه مثقال او را با شیره تخم
و تخم کاسنی و امثال آن نباشد و بعد از سه روز و سه روز سه روز موافق حالت مخصوصا حبوب هله و زو را نیم شرب این شربت و چند یوم بعد
از دوازده روز آن ابتدا با و اجب اند و هرگاه جهت سدد المزاج باشد تخم کرفس سه اضافه اجزا کنند و با شیر راز یا نه و امثال نباشد و هرگاه به
ترقیب هند اجزا را در نود مثقال سرکه و صد و هشتاد مثقال آب خیسانیده جو شایند تا بثلث رسد پس با شکر بقوام آورند و هرگاه با قهقهه کم سبب
استعمال نمایند اسج تاثیر است طریق سیوم و گرفتن عرق او آبها و روغنها و ستور گرفتن عرق گوگرد که ابل صفت
ما العروس نامند در نهایت حرارت و بهوست و مفرح اعضا و ششها و لطف و جالی و شسته و جهت سدد و دین و مرطوبین نافع و در عسل

قلوات قوی المانیست قندیل شیشه و اسن فلاح با سیم و ریح که چرخ انداختن محاذی لبها باشد منکوس تصدیکند و در زیر چرخ انداختن طرفی بگذارند که قطره از او بر آید
و حسن قندیل باشد تا هر عرق که از این قندیل بگذرد در آن طرف در دو آن طرف با چینی یا منجرج باشد و قندیل را از او که محرف بیاید و نیز تا از یک طرف آن عرق بگذرد
و در چرخ انداختن بجای پیچ گوگرد و ناریس یا گوگرد شفاف برافزودند و گوگرد در قندیل چیده چیل عروق گردد و بیاید شعله او بیرون قندیل نرسد و گوگرد
در چرخ انداختن کنند که منطقی گردد و از سوا محافظت تمام باید نمود که از نایج داخل قندیل نشود و قندیل را اصلا حرکت نباید داد و باید این پای چرخ انداختن
محتاج و چیزی باید داشت که بایه او بفرق جمع گشته ملاقات نماید مثل سنگی صلب شیشه و فلزکی چینی که منکوس گذارد و هرگاه قندیل شیشه به هم نرسد
کاسه چینی را نیز قندیل بیرون نمود و اگر قندیل ضعیف باشد تا شب بماند و در بیرون او را بگل حکمت باید گرفت و چون عرق مجمع مخلوط بدو رسد
و هرگاه خواهد که دفع سیاهی او شود عرق زرد بر او رقیق کوکبی مولف مقدار عرق که ثلث درج او را محلول سازد باید کرد و شش را محکم نموده با شش کسب
بسیار نرمی تقطیر کنند و این از تصرفات خیرست و سستور گرفتن عرق که مسجی یا کجوه است از مخترعات خیر است و در جمیع منافع بهتر
از شراب است و مسکنیت چه در ترکیب آن مراعات بلیغ شده که مانند شراب خدیو و تقویت باه و تقویت اعضا و ریه و قوه باطنه و سائر قوتها طبیعی
و حیوانی و نفسانی نماید و با قوت تربیت باشد و مفرج و مفتح و در رواجی و ملطف و منوم و شبنم و مسکن عطش با نواصیه در جمیع امور است و بجزارت و بخت
شرابیت و در رفع اکثر علل احشای سیدیل و قوی التایثیر است و در وقتان امراض ادویه و قدر شناسان مقدار شراب ابرای آن و حسن ترکیب
مستحقان ارواح عقایق را از اجساد کثیفه و دانیان مصلحات شریفه ترتیب آن آثار مذکوره آن مخفی نخواهد بود و بخیر زد که هر یک دهن شاه بعد از نایج بلیغ
با دهن شکو و صندل سفید ریزه کرده گل گاوزبان و بادرنجبویه را زایانه و چینی کباب سحر که ترکی طیلاق گویند بهار نارنج گل بخار هر یک یکصد
بنجاء مثقال برگ و پوست ترنج اگر نباشد نارنج کشیده رازی و الا برگ و پوست نارنج سیصد مثقال جوز بومبو که ریشه والا گویند هر یک یکصد مثقال
انیکوب کرده اضافه نمایند سوا ی برگ نارنج که روزی عرق کشند باید کوبیده مخلوط نمود و صیقلی از جمل مثقال با نفا و مثقال و محبوب
آب شش من باید با آنچه زرد که را جوشانند تا ترش و متعفن نشود پس در حنی کرده هر روز یکبار بریزند تا نایج جوشیدن آن گردد و در سوا
گرم تا هفت روز بگذارند و در سوا ی سرفا ده یوم و هر چند کم آب تر باشد قوی تر میشود و بسود گل عسرق بکشند و اگر غیر بر دهن بماند بهتر است و در عرق
این عرق در غایت خوبی و عطریته به شده و چون بعد از کشیدن عرق لعل او را بکین و نیم شکو مخلوط نموده بعد از شش چهار یوم با ضافه
نارنج یا نارنج یکصد نیم من بار دیگر عرق بکشند همان آثار بر دهن است عرق جو چینی جهت تقویت اعضا و قوتها و تفتح و تطبیط خلط
غلظت قاصه کیده آنست که او را با دوشل آواز مخرج گل گاوزبان و بادرنجبویه و گلشن و دارچینی در گلاب امثال آن سه روز در وقت مثل مجموع
چنانچه عرق بکشند و لعل او را بکین در عرق رازیانه و عرق بهار نارنج بنجیاسند و بسود تقطیر نمایند و عرق رازیانه و بهار نارنج امثال باه
و سستور گرفتن عرق که گرم و خشک و لطیف و محلل و ملطف و محبف رطوبات و در ترشی دندی کمتر از گوگرد و جالی و مفتح و دوا
او باعث لاغری بدن است که طعام را کوبیده در قرح مطین بقدر نصف اکوده و با نایج تقطیر نمایند و قرح و انبیه و سایر احکام
در طریق تخم مذکور است و اما الما مقطر در بعضی اعمال آن بطریق معمول است و سستور گرفتن روغن آجرو خواص او را در دوی مفیده مذکور
و با بجمه از غایت لطافت و محلل و جهت نزول آب و علل بارده سیدیل است و آجرو سنج آینه بده را بقدر دوی ریزه کرده در آتش سرخ کنند
و در روغن زیتون اندازند تا روغن را جذب کنند پس از روغن بیرون آورده نرم کوبیده قرح مطین را بچند و گلو ی قرح را بلیف تراو
امثال آن محلول سازند تا دهن منکوس کردن آجرو کوبیده از قرح بیرون نیاید و کوره و طبقه ترتیب نباید یا بصورت که وسط طبقه بالا طبقه
داشته باشد بقدر یک گلو ی قرح منکوس از آن بیرون آمده قابل که در طبقه تحتانیست بدین آن روغن قرح را در طبقه بالا نکشند و با
سرکین گاو امثال آن قرح را پوشانیده و آتش به طرف برافزودند تا روغن از قرح بقایه بگذرد و سستور گرفتن روغن فی جهت
در دماغ حاصل و التیام زخمهای سیدیل و در سوراخهای بنایت و خیل استانی زرد شده را که تمام خشک نشده باشد بندند جدا کنند و روغن
زیتون یا کین چید روز بگذارند تا قوی چینی بکشد پس بطریق روغن آجرو با قرح منکوس تقطیر نمایند و سستور گرفتن روغن حیوانات

مطلوبه گندم و جو و سایر غلات که در امثال آن باید بعد از کوبیدن حبوبات بدون چغندر و کوزه کور و قرح مطین نکوس نمائید و دستور گرفتن
روغن عود و صندل و اخشاب بعد از آنکه اخشاب را ریزه کرده در گلاب امثال آن مانند روغنهای که مقصود باشد مثل روغن
روغن و آن نمیسازند باشند و قرح بدستور مخلوط و مخلوط تقطیر نمایند هرگاه در آب و گلاب و امثال آن نمیسازند یکشنبه روز کافیت
روغنهای یاد شده بر سر روز باشد بهتر است و چون روغنهای مذبوره را خواهند که سیاهی و بوی دود آن زایل گردد و برای هر رطل یک رطل آب
صاف و یکو قیقه منقره و گلاب و نیم دقیقه نمک با هم سائیده باشند اضافه نموده بچوشانند تا نصف رسد پس سرد کرده روغن را از آن جدا کنند
و باز بدستور عمل نمایند تا سه دفعه و زیاده بر آن دستور گرفتن روغنهای خوشبوی مانند بنفشه و بهار بلبل و سایر گلاب باید بود
را مقطر کرده با بنفشه و سید مشک مانند آن در کسکه پاس کرده بدست مالیده و بعد از جذب رطوبت اودام و اما به خشک نموده با تازه اخیر بنفشه
بدست مالید و ذکر عمل کرد تا یکدیگر چون اودام را ریزه کنند از رنگ یا بوی این نیز در جوت افراط هر دو و بعد از آن خشک کرده بگویند و آنکه
پاشیده گرم کرده بفشارند تا روغن جدا شود و هرگاه با گلشن بدستور این عمل نمایند بغایت روغن بمقدار شود و همچنین با صندل و امثال آن
میتوان ترتیب ادجای با دانه مجذبه مقطر و پسته و فندق و امثال آن میتوان کرد و دستور گرفتن روغن عنبر و خسیان
بنفاری حسن بدستور روغن مصطکی و حل جمع صمغ و آنقدر مضاعف میشود و آن عبارتست از دو پیاله که یکی آب داشته باشند از حرارت
آب جوشناک آن دود در روغن که در آن است حل شود و همچنین است حل زعفران و موسیانی و امثال آن پس عنبر و امثال آن را ریزه کرده
باروغن که خواهند مخلوط نموده در پیاله چینی مانند آنکه داشته پیاله را در آتش خشک گذارند و بعد از آنکه تمام ملکه و دو هرگاه حل فقط و سید بنفشه
و عنبر و مطبل باشد بدون روغن در پیاله مضاعف گذارند تا سالیان گردد و دستور گرفتن روغن تخم مرغ بدستور است که زرده تخم مرغ را در آب جوش
بریزند که قیصر بسوزن شود پس انشوده روغن گیرند و طریق که بقرح و این گرفته میشود و طریق تخم مرغ که دستور گرفتن روغن گوگرد و جبه
در و صفصل و مواد بارده نافع و محمل و مطلق قویست و صباغ مسطح ظاهر است بون ربع و گویند و راغمال طریق تخم مرغ غلیظ است که گوگرد صاف شده
از نرم سائیده و در قرح مطین کرده بر آتش نرمی گذاشته بشیر تازه تسفیک کنند تا دو چندان باشد چندان او را جذب کنند پس در کوزه ای فولد کرده بر فو
و آنکه کج نگارند تا روغن از فولد کف و اصل ظرف دیگر گردد و باید بعد از آنکه روغن گوگرد کف را در روی شعله باز زنند تا انسان بکشد عرق قنه جبه تحلیل
ریاح و لقویست و صفصل و معدود نافع و راغمال است بشهرت بهار سنجید باز با بلبل و اما صندل سفید ریش حسن به سنبل طبیب پنج سنبل و کدو طاب
گویند عود قماری سیو سالیان بهار انگور طایف چند سوسه پوست نافه مشک بقدر یک مقدور باشد و عرق بهار گلاب و عرق صندل و امثال آن بقدر که
چهار انگشت بر سر آن نمیسازند عرق بکشند و در دهن پنج عنبر بندند و بر فایه مشک بقدری بپاشند و دستور گرفتن تیرا بنار و می بپسختن خزان
است و جدا کننده طلا و نقره است که با هم مخلوط شده باشند چون گداخته در آتش و باید چندان ان مشوش باشند و زجاج عین با آتش نرم عود
بسی قطعه مس و ران اندازند نقره از طلا جدا شده بر آله آمد پس ملصق میگرد و طلا غالی خالص نشین میگرد و در آموحاجات جبه بدون گوشت و بن
و کدو و جبه بر شمع و در فاع آثار یک متصل است و در بعضی حال طریق تخم نبات موثر است انداز لاری که زجاج سیاه گویند و آن چون اشیا ایساف
سیکند ازین جبه باین هم بخوانند و الا رنگ او بایل نبودی و سبزی و بعضی سبزه است و جزو او را بجز استوره صاف بسیار نرم سائیده بقرح مطین
و بنیق تقطیر کنند و یا در دیگر رنگ کستر با قرح غیر مطین محل آوند و گویند و قرح بنیق بخت ازین آنقدر ثلث قرح اضافه نمایند و تقطیر کنند برین
مکمل سائیده و مجرب است و من استور گرفتن آن در غایت جلا و انصباغ و فتح و محمل او بغایت طبع النفوذ و جبه روایتین و نافع و
اصلاح معاون و ثبات ارواح بیدل و نه اند و طریق آنرا و اختلاف بیان نموده اند و حقیقتش را که سحوق دیگری مخلوق است ایراد نموده
سحوق را دستور است که سرچوبان را با ساقون و آشنون شسته از چرک پاک سازند و با سیر و تطهیر نموده بعد از آن بکلی سبزه کشته با سیر
مقترض گردد و یکو و کبریت صاف زیر و کبر و شجرت سحوق بلخ بر روی سنگ سائیده نموده با عراق گوگرد و نسیا ساخته با قرح و بنیق تقطیر نموده
رانه با ناسل سائیده تقطیر نمایند تا رنگ حقیق مشاهده گردد پس مقطر و نقل هر که با نای شش است استعمال نمایند و بعضی تقطیر و را ناهفت بار نموده اند و دستور

و من لم یحسب ان الله یقدر ان یجعل من شئ ما یشاء و صدق الله العلی ذو الجلال و الاکرام و من یحسب ان الله یقدر ان یجعل من شئ ما یشاء
یا ذوالجلال و الاکرام یقدر ان یجعل من شئ ما یشاء و صدق الله العلی ذو الجلال و الاکرام و من یحسب ان الله یقدر ان یجعل من شئ ما یشاء
که اصلایم در آن مذکور است آب سیاهی را از اسب پس از شتر مرغ من مخرج و من شاد و من صعد و من انزل و من یحسب ان الله یقدر ان یجعل من شئ ما یشاء
آب اضافی کرده و شیشه جایی داده و شیشه را با یک سکه تمام فروخته و شیشه در سگین تازه اسپن کنند تا اجزای شتر مرغ حل گشته اثری از شتر مرغ نماند بعد از آن
به دستور معمول تقطیر نماید بطریق چهارم درختن گل حکمت و او میصنوعه صفت گل حکمت جهت استحکام ظروف که با
آتش از گل کوزه گری که خاک رست نمونید باید از رنگ پاک کرده در آب حل کنند تا رقیق القوام گردد و این اجزا را بقدر نصف گل ضافه نموده تا سحر
روز که در نیم روز نماند تا کوبیده بخت سگین چینه است غث احمید بختی گل خلی موی زعفران کرده با یک بشتر شیشه و دیگر که مولف تذکره بهرین
اقسام دانسته است موی مفرغ منکطام زغال خلی غث احمید بختی سمن مرغ مکس یک یک بنزد و گل پاکیزه و جزو شیشه و دیگر که تذکره و غیره است
است و تذکره بهرین رسیده ناک کوزه گری را با قوری کاه کوبیده و ناک سحوق و ناک سحوق آب نمیکند که استعمال نمایند صابون و جاح حکمت
جهت شد و غیره بنایت مستحکم است و مولف کتابت که حکم باشد باشد حکم ترین چیز دانسته است غث احمید و کج را با ناک صابون کوبیده و شتر مرغ
استعمال نمایند و حقیق جایی خون کوبیده شیشه تخم مرغ و گاهی آب سریش کرده و گاهی شیر و بنایت مستحکم شده نموده است و در شد و صل قوی
و قوی و انبغ ناک سحوق با سفیدی تخم مرغ و کج بختی آب سریش و بدستور با سفیدی تخم مرغ و کج بسیار از نموده است و بدستور آب آبی
بازده تخم مرغ مستحکم ترین اشیا است خصوصاً چون آب را با قوری بپزند که نم کوبیده باشد و بجای سپید تخم مرغ و زرده آن شیر در جعبه نکل
دل میشود و شتر مرغ و القصال صبیح شکسته و غیره مکسورات از اجزا و زجاج و غیره با مرتبه ایست که هرگاه صدمه بآن چیز رسد موضع دیگر ساخته
مکان موصول بآن سنگ نیکو و در عمل شجر و زمین پاک است جزو و گوگرد و جزو با هم ساینده و شیشه مطین بطن حکمت که سه مرتبه مطین
کرده باشد بقدر یک نصف شیشه ملوکند باید کرد و در شیشه را بصبار و جاح حکمت و دو سه مرتبه مسدود نموده بعد از آن بگل حکمت نیز نیکو زدود و در
رنگ یا ناک سحر اگر در پنهان نموده آتش تنزی بقدر و شبانه روز زیاد از آن تا بخر و زرد تخت و دیگر برافروزند و بعد از سرد شدن دیگر کوزه
شیشه را بر روی آن آوند و این منفر را شجر مصری خوانند شجر هند سیاه و گوگرد مس و سیت و چون بی بار و زیاده از آن سخت و اعاود
آتش کنند و در هر دفعه زمان آتش قدری بنفشه ناید با چوب خمر و رسد ثابت گردد و از سر کوبیده است شجر رومی سیاه و دوازده
و گوگرد و سیت جزو با هم بسیارند و جزو زنج نمرخ اضافی نمایند و بدستور که مذکور شد معمول دارند شجر رومی سیاه را با مثل او را سخت
ساینده بل آوند زنج را اصل او از س و س که است که صفیاح مس را در س که سگندارند و با یک دیگر بسایند تا بتدریج مس از س که حلقه و دو یا صفت
را س که ساینده در مکان نناک و فن کنند زنج را صناعت یک جزو براده مس را با شیبانی و بوره سنج و ناک با سویی بقدر عشره او پوسته و
طرف مس با س که ساینده و هر چند خشک شود باز با س که ترکند قسم و دیگر که الطیف اقسام است را سخت معمول را با مثل او و نوا و هر صدها بسیار نرم
بسایند و بعد از استخراج قطرات س که بسیار تند بر و چکانیده من کنند تا مثل خمیر گردد پس روی او با پیاز چنانکی پوشیده و آفتاب خشک کنند و بار بپوشند
سابق س که بسایند و ذکر عمل نمایند تا همه آن رنگا گردد و عمل سخت که عبارت از مس خسته است و رو سنج نمایند و کطیون آن در فصل اجزای مذکور شد
و دستور دیگر آنکه مس صفیاح بسیار رقیق کرده و در یک بره هم حیدر بقدر عشره آن گوگرد و ناک با ناک صفت بر صفیاح و مابین آن پاشیده و در س که سگندارند و با یک دیگر
و درون بگذرانند تا مجموع سوخته شود و هرگاه زرد تر خواهند مس را باید که و کبریت و شمال آنرا بر آن پاشیده و در س که سگندارند و با یک دیگر تا سخته گردد
عمل سفیداج با حلق بختین میباشد اما احراق با قلی یا سرب را صفیاح کرده و ظرف سفالین مطین در توری توان احراق نمایند و بدستور سرب
و ظرف سفال گدخته با کفچ آهن بر خیزند تا مانند کاسه گردد پس در یک یا کوزه سفال مطین کرده و کوزه آتش درخت آن کنند تا سفید شود و هرگاه خوب سفید نشود
باید که س که سگندارند تا سخته شود و با کفچ آهن بر خیزند تا مانند کاسه گردد پس در یک یا کوزه سفال مطین کرده و کوزه آتش درخت آن کنند تا سفید شود و هرگاه خوب سفید نشود
صل کرد و با صفیاح و سوانی کرده و با کفچ آهن بر خیزند تا مانند کاسه گردد پس در یک یا کوزه سفال مطین کرده و کوزه آتش درخت آن کنند تا سفید شود و هرگاه خوب سفید نشود

تا به آن سفید آب گردد و در تحت قطعات او در خم سر کزنی نصبت نماید تا هر چه از آن ریخته شود در آن ظرف جمع گردد و در ظرف دیگر آنکه قلع را در ظرف کبکی سفید
گذاشته و آن ظرف را در ظرف دیگر سر کزنی نصبت نماید تا هر چه از آن ریخته شود در آن ظرف جمع گردد و در ظرف دیگر آنکه قلع را در ظرف کبکی سفید
سر کزنی نصبت نماید تا هر چه از آن ریخته شود در آن ظرف جمع گردد و در ظرف دیگر آنکه قلع را در ظرف کبکی سفید
و در فصل احراق نکودر شد عمل صحیح و آن از سوختن رصاص هم از سفید آب محرق حاصل میگردد و طریق عمل آنکه سفید آب قلعی یا قلعی و سر برادر تا به سفالین
بر سر کوره آتش فنی و خاشاک گذاشته و قدری نمک بر آن پاشیده با آهنگ کفچه آبی بر میزنند تا سنج شود و هر چه از آتش بیشتر دهند سرخ تر میشود و چون بول
اندک سرخ او را در یک کوره بر سر کوره گذارند و آتش در اطراف و تحت او فروزند نبات رنگین میگردد و عمل **عصران احمد** این سوهان کرده را که
در غایت زیر کی باشد چند بار با یک شست تا سیاه او را بل گرد پس آب صفا غسل داده و خشک کنند و با بلیغ او نشاء و بلیغ که بر سر کوزه یا ظرف سفالین برین
در مکان خشک و دهن کنند تا در دوازده یوم زردیایل سبزه و قال سخن میگردد و قسم دیگر که معمول بعضی از اهل صناعست صفات بر او حدید را بر کوزه گذاشته و در
قرع مطین کرده مسک و او تیر آقا رومی اندک اندک در ورین زده و هر گاه دو دوازده بار گردانند که بولان بچکانند تا جوش او فرو نشیند پس نمک را وصل کرده با آتش بسیار
زنی قلع را و چون مجموع تیز آب مقلط گردد و آتش را تند کنند تا بر او مقلط و زعفرانی گردد و عمل **سیما** که معروف به او الفشت است و در جگر و اندک است فاشه
پاک نموده مثقال هم الفاشه مثقال و نیم بانه و سائیدن آن نموده به دستور شرفن تصفیه و در شیشه مطین نمایند و عمل **مد** او که نغاری مرگوبین یک جزو از او را کوبیده
در آب بسیار پاشیده و بچوشانند تا ماهر گردد پس صاف نموده و بچوشانند تا سیاه و یک جزو دوده روغن تخم کتان و مسک و مجموع صمغ عربی اضافه نموده بچوشانند تا یکسان گردد
و بسیار باید بر جزو یک بسیار غلیظ گردد پس بقدر احتیاج باب رقیق کنند و اگر از بچوشانند بعد از آنکه جدا لاین رسد صاف نمایند بهتر است و دوده روغن
تخم کتان و لفظ و روغن بنفشه و امثال آن بدل یکدیگر اند و طریق گرفتن دوده و در فصل چهارم مذکور شد و باید دوده را در کیمیای غده تو بر کوره کیمیای در کوزه
در تنور جبار یا در زیر فاشه گذارند تا نخیخته شود و بچوشانند و چرخ دوده در کافه نفوذ نموده و حاصل گردد چه باندک چربی مفسد دارد است و قسم دیگر
صد مثقال مازوی سبزه را بسیار نرم سائیده و در سبب بچوشانند تا ماهر شود و بقوام رسد و بگذارند تا یکدم شود و ده مثقال زاج سیاه کوبیده را به دست در آن
آب با دست مالیده البته بنیازند و از صد مثقال و دو دست مثقال صمغ عربی را در آن حل و صاف کنند و دست مثقال دوده چربی گرفته را در ظرفی کرده و
قطعه قطعه از آن در رو ریخته بر میزنند و روز و آفتاب بگذارند و هر چند بانه در بر میزنون آن کنند بهتر است و قدر صمغ و در چندان مازو باشد هویت و اگر
خواهند براق گردد و دو مثقال نبات اضافه کنند **مد** او پس یک جزو دوده روغن گرفته با دو چندان اوزان و مازو و وزن مجموع آن صمغ عربی بچوشانند تا
یکسان گردد و هر چند بانه در گرفتن آن کنند بهتر است و در وقت احتیاج قدر را در آب حل نموده استعمال کنند **عمل** **سک** که مقلط یک جزو از وی سبزه
نیم جزو خوره خراباج جزو پوست انار مثل خوره خرابا و اگر خوره خرابا نباشد خرابا کرک بدل کنند پس نرم کوبیده سه روز با بچوشانند و بر بچوشانند تا یکسان
پس زاج سفید و صمغ عربی یک جزو و صمغ کف گرفته یک جزو و نیم صاف نموده و در صمغ کف سبزه و در آن سبزه را که است بدون آنکه و چون دود آتش شکسته و صاف نماید
سک را که نامند **عمل** **سک** که از ابابول اطفال قریب البویغ تربیت میدهند و طریق آنست که بول را در ظرف مس با دست مس در آفتاب چندان بچوشانند
که منعقد گردد و دو قسم دیگر آنکه بوره سرخ حبس و کاعلام و نمک که هر یک یک جزو سائیده با شیر گاو و مس بچوشانند تا منعقد گردد و در ظرف زجاج کرده در آفتاب
تا آخر سلطان بگذارند و بعضی آفتاب را شرط گذاشته اند قسم اول از کتب است و قسم اخیر مشهور و معمولست **عمل** **شیر** شیر که جگر هر الصنایع نامند از
خواص است که بر چیز اکا با و وصل نمایند و یا با دوشیزه از آب آتش منقصل گردد و دود سر را که است شیر تازه را در آن کوره رقیق بر روی سنگ مسطحی ایک
آب نمو ریخته فرش نموده و اوراق او را بهم بچوشانند و بر روی اوراق تیز که یک باشد بقدر که اوراق را بچوشانند و سنگ مسطح دیگری بر روی آن گذاشته و
ده روز در آفتاب پاشند و باید سنگ مسطح بسیار تقیل باشد تا دهنیه آن بحد کمال افشرد شده مخلوط با یک گرد پس با شیشه صدف سوزن و ریختن
از یک سائیده کرده کیفیت در زیر سنگ بگذارند پس شسته سرخی و چربی که داشته باشد رفع کنند و چون در آفتاب بگذارند و چربی از آن ظاهر گردد و باز با
نمک ایک بچوشانند و بچوی رسد که اصلا چربی و جگر در آن نماند و کمال او در عدم چربی و حموض است پس مانند سبزه سائیده و شیر خشک بچوشانند و در وقت
احتیاج قدری را با آب سفیدی تخم مرغ که در شیشه بسیار بریزده و دهن او را گرفته باشند قطرات بر روی سنگ بچوشانند تا بچوی که سنگ بالا باشد بر روی سنگ

[illegible]

[illegible]

خیزد و بر سطح وصل آتش و شعله ترسد و باید بعد از شدن کوره قرح وصل را بکشند و از چاه و آن آب را بنمایند و دیگر سبب آنست که
و اگر تحت ضرر آن سطح و علی موقوف باشد نسبت چنانچه شکل مثال علی از آن است تشویر شیر از آن عبارت از تخمین است عوش نیز میگویند و باید که در آن
بحد تعصید نباشد و اجزای لطیفه اگر کثیفه جدا گردد و بلکه بقدر استخراج طبع نباشد مثل علی شجرف و مستی از آن عبارت از تعصید است که بعد از حق ارض و تسفینا بسیار
مخصوصه قس تسویه بکلیت اندوده و در آن کستر گرم گذارند و چون آن حق نمایند که رطوبه آن بتدریج زایل گردد و شرط است که حرارت آتش بجای باقی باشد و در کسند
و قس تشویر تر است و مستی در زیل و امثال آن و در جمیع آن مراعات باید نمود که بقدر سرد تشویر عبارت از تسفینا بسیار است که باید که مانند سوم بگذارد و
بر روی صغیر منبسط گشته و دو کند و شرط آن که در تسویه و تشویر بحق مبلغ است با آتش منقل کلیل عبارت از سهولت تفریق اجزا از هم مخصوصه که قابل عمل
و نفوذ و وسائر اعمال گردد و اگر آن با آتش میوزد و اختلاف شود و آن با اختلاف جیم بکلس چو بعضی محتاج اند با آتش خندی که چند روز مستمر باشد مانند تشویر
و بعضی را اندیاج بعد از اطمینان است عبارت از سیلان اجزاء و آن بنیاد و هوا رطوبه مستوره صورت پذیر است مانند حل نوشا و یا با بهای تند مانند تشویر
و عرق و اگر در عرق عبارت از رحمت و اتصال اجزاء و آن ضد حل است و پوست و حرارت و یا برودت و پوست صورت پذیر است تعصین عبارت از تزیین
اجزاء و زیل و امثال آن و شرط است که وسعت جابه تعصین بجای باشد که اطراف طرف تعصین زیاد از یک شیر حاصل گردد و باید بعد از هر هفته بجز بزیل کشند و نباید
آن جمل در است و باید که بر ذیل از گداز آتش فلون تعصین چاه و در از زیل محمول سازند تا چاه گرم شود و روز دیگر حرارت را بگذارند و اگر دو چاه نزدیک یکدیگر باشد
بهر است تا روزی که تعصیر زیل با بدو و نفوذ بچاه دیگر کنند تا طرف دیگر سرد نشود و قاعده حل کاسیر کی است که تعصین محمول گردد و چنانچه صفا بکشد اگر
جبرین ذکر نموده اند باید اجزاء اکسیر را در آن منجم بحق مبلغ نموده و از آبها مخصوص هر یک از اکسیر صفا نموده و با بقوام غسل غلیظ رسد و بر آتش خاکستر
تا بشاید و در کتری خاکستر یک قرار باشد با بحق نموده با معجون کش بریزد و در چند خشک شود و از آن آب قطرات بر آن رحمت تا برع اجزاء از آن تسفینا شود و در تشویر
و سخن خشک گردد پس مثل جبار سائیده خشک غیر مطین کوکلی کرده و با آن تشویر را به یکدیگر بندند و در چاه تعصین تا جمل در بگذارند و بعد از هر هفته ده یوم تعصیر زیل و نباید
و علامت خوبی حل است که محلول شفاف و بجزیم مشاهده گردد و خلاف آن دلالت بر نقصان و یا بر اجزاء خواهد داشت و یکی حل بدوات است که شیشه مذکور
در یک دو طبقه گذارند که تحت و یک سطح سوراخها داشته محلول را بگین کبوتر باشد و قرع حل تا انتها گردن در آن پنهان بوده و با آن او باز باشد و باید که سر گش
حق داشته باشد و هر گاه خشک شود آبی بر آن بپاشند و یک سفلی چرب و لب او متصل بخت و یک سطحی بوده انبوه از نی و غیر آن مابین دو دیگ تعبیه کرد و در یک
سند وصل برود و دیگ نایز و آتش نرمی در تحت و یک سفلی برافزود که پوسته بخار آب از سوراخها و یک سطحی بگین کبوتر رسد و هر گاه آب کم شود از سوراخ انبوه بگین
و دمان انبوه رسد و کند تا مانع خروج بخار آب باشد و در صورتی که تا سه هفته حل میشود و آنچه حقیر تر نموده است که اجزاء عاریه ایل از سوای بار و طبعل میگردد و در آن
هوا کار طبعل بگذارد و در آن شیشه در ظرفی گذارند که رطوبه در آن تاثیر تواند نمود و چنانکه در حل نوشا در مشاهد نموده است و طریق آتش که نوشا در را با دو و مخصوصه
یا به شمشاد و بر سر کسنگ سطحی یا کاسه مزج سطح منبسط کنند و در زیر زمین نم دارد و سرد آبها گذارند و روی آن از بزیل یک پو شانشان که چیزی داخل نشود
در شصورت در آن زانی محمول میگردد و دستور دیگر آنکه در ظرف مزج سطح منبسط نموده مجموع طرف را به یک کلاه بند شکمی پوشیده و در چاه تعصین یا در دیگ زیل
دو طبقه یا در خزانه حمام یا در گدازند تا از منافذ حرارت و رطوبه انبوه در آن تاثیر تواند نمود و قاعده عقد آتش که محلول را در قرع بلند گوی کرده بر
و پس قرع پاره از شیشه شکسته که مساوی لب قرع باشد یا چیزی چینی شکسته نصب کرده با یک آب نمیده و نمک کلس با سویی که با شیشه نیم مزج شسته باشند
محکم کنند و در دیگ خاکستر گذارند و باید بقدر چهار انگشت خاکستر در تحت قرع باشد و اطراف آن بر سوراخ آتش زیل در تحت و یک برافزودند که لازم باشد و اگر
انقدری باشد که در گوی قرع عرق محلول مشاهده گردد چون عرق بر طرف شود علامت عقد است پس شیشه را شکسته معفو و شبیه بر غلیظی ملاحظه میگردد و چون
در ظرف جمیع گداز شیشه چیزی نماند که پو شانشانند و با قبا بگذارد تا بانکه شیمی منعقد میشود حل سوم در بیان بعضی آلات مخصوصه ایل عسنا صفت حاکم
و یک حق بر کوره نصب کرده سه پایه از چوب را بگذارد و شش طرف مخصوص حل را بر سه پایه نصبند و آب بقدری در دیگ بریزند که چهار انگشت فاصله او تا تحت نظر
بماند و بر آتش بپایند و با آله و خیمه حاکم کنند تا بخارات بیرون بیاید و آتش نرمی از سر گین و امثال آن برافزودند و باید که آب را بپوش نیاورد و بخار کند و هر روز یکبار
یا به روز یکبار بر آتش برافزودند و آب را بپوش نیاورد و بخار کند و هر روز یکبار

دوسه صفت اول صفت رواس بر روی زمین است بقدر نصف کوی شکل بوده چنانکه در انجا که ان گرد است که بر روی کوزه بای دس که در
گرمی می نشیند بعد از تر کردن مویخ که خشکی آن بماند و هر چند بیشتر بماند مسبوک بهتر میسکند و طرفیه سست منکال باید و چندان قدر سبب شود باشد و منکال
باید بقدر از زمین مرتفع باشد تا ثافات روی مسبوک را بالات آهنی بدان ازان نمود و یکدود انبوه آهنی که یکطرف وسیع و یکطرف تنگ و مسطح باشد این کل کسبه
در کنار منکال مذکور بستور که نصب کند چهار گشت طرف با یک انبوه از وسط ازان مرتفع و محاذی حاق وسط باشد و دود عدد دوم حد و بطرف انبوه بویخ نصب
که پوسته بلانفا صلیبها کشید و از دود وسط منکال افزون تواند شد و چنانچه خشک در جوان منکال چیده برافروزد تا شعله از خارج منکال بسپیدان داخل منکال گردد
گرد و انچه در منکال ریزد که انچه شود و دیگر که بپتیمان کردن انفره داخل میسکند با وسیله حصه نموده یک صحرای جهت که شعله اول و با ایضا ذکر و بعد از گذاردن دود
غلطیدن ثلث اوارا اضاف نماید و بعد از ساعتی همه را و انقدر صبر کند که از غلطیدن و چرخ زدن بایستد و کشفات روی او بوضعات رفع نماید و سکون مسبوک منکال
با یکی دهان خود عدم کشف است اوست و عدم استخراج و عدم گذاردن دود را با سرب علامت بدی جوهر نفوذ صفت خلاص آهسته جزو زان زرد که بطریق
مستول نموده صاف اوارا بانش منقذ کرده باشد و دوزن گل تنوری که آتش بسیار دیده باشد و دوزن گل سرری چهار جزو دوزن کماطما چهار جزو مجموع از نرم سائیده بایستد
تری کند و کوزه را تا نصف از ان ریخته طلای مغشوش را ریزه کرده در ان کل فوریه گذاردن از ان کل بر روی ان بریزد و مسبوک کوزه را با گل گشت سخا نمود
مجموع کوزه بگل گرفته بعد از خشک شدن کل در کوزه کوزه گرمی یا جریزی بگذارد و هر گاه با صاف بیرون آید بخار عمل کنند تا بخار می و گلین که مطلوب باشد و
شکندگی و تا صاف ریخته گردد صفت قالم کل البیض را چون مسبوک حل نمیکرد و نهی که کشد نایل نگردد و اگر آنکه باز در سر گذارد و در زیر حل کنند و غلطیدن
مغشوش قرمی را تا نصف بسطری انشتی بگل گشت گیرند و طلای مغشوش را خورده کرده با سه وزن آن تیر آفرینی در قرم مذکور که در مسبوک آتش اوارا
بجوشانند و اوان از سیاه بسفید رسد پس در ظرف مزجی ریخته صفایح مس در ان آنکندند در وقت انچه از انفره بان مخلوط باشد بر روی آب آید مسبوک
میگرد و طلا صاف در تحت ان طرف جمع میشود و هر چنان سیاه است طافات با مخلوط باشد به تحلیل میرود و تیر آفرینی در مسبوک که در مسبوک حل چهارم در
گرفتن بعضی از الیها و در سیر جزا و تبصیر بعضی از ان صفت ه از انچه مسبوک که رفع شعله کبریت کند و خالیص گرداند و در عمل شجره جود غلظت
و باعث جریان وارض بار بار نقد کند و معقود را جاری سازد و تشیع نماید و اگر کتاب تجربه نقل شده و از مجربات دانسته اند بزرگ گل دفلی را با موی البیض
تقطیر کنند و بان تسقیه شجره سیاه بر ستونج القلی و نوشاد در و انزروت از هر یک یکچ در و مسبوک حل نمایند و دفلی و خطل تر و مورد تازه از هر یک و جزو با مسبوک مذکور
تقطیر کنند و با مسطر ان اجزا و ثلثه را مجد و سحی نموده و اعاده تقطیر نمایند تا چند دفعه در عقار ص با رب تشیع و جریان بسجید دانسته اند ان که شقیه ان شجره
را حل کنند و نقل مشتری بدمیه علی از مجربات شمرده اند از زاده حدید و باده و خاس که مخرج با یکدیگر نموده و عرقان ترشیدند و ان زعفران را با مسبوک تقطیر کنند و در
تقطیر نموده مگر تقطیر کنند و نزد اکثر مفسرین زعفران اجدید با مسبوک را نقل مشریت اب یک زراغ زرد را با مسبوک اوسر تقطیر کنند چنانکه کبریت و زین
در صاف تشیع بسجید است و باید که بان تسقیه سحی نماید اب یک بوره سرخ و بوره ارمنی را با مسبقه تخم مرغ شسته در کوزه سفال بسوزانند و آینه بشیر
اعاده عمل نمایند پس جنفل با بسوق تقطیر کنند و قطره مذکور جمع حساب و اصل کنند و در مقیر و ساخ معاون و احقاق وضع ان بشرای از مجربات دانسته اند ایضا
کبریت زرد باده وزن ان اب اثل تسقیه نموده هفت بار تقطیر اول را بلون رابع سازد و ایضا پوست خ نقاح و جزو پوست انار و روزمر یک جزو تقطیر
بقدر بار یک یا ایضا گوشت حلزون را با مثل ان نوشاد و در نصف ان کبریت و سدس ان یک سحی بلغ نموده تقطیر کنند در عقده زینق و انحال غریب
از مجربات دانسته اند و هن البیض چون قلی را در سر حل نموده بجر علقه صاف کرده با آتش عقد نمایند و معقود را با زرده تخم مرغ پنجه تمزوج کرده باری هر
عقد که دریم نوشاد و اضاف نمایند پس شوره روغن گیرند و تطهیر حساب و نقل معاون بسجید و چون اصل عا را با ان حل کنند اصل بر و ان کسبه و اگر
ثابت باشد قویتر است اب یک چون بید بخیر با خول سرخ و دیگر طلوع مخلوط تقطیر کنند سادس را بر تاول رساند و مجرب شده اند اب یک مسبوک را با
و در تخمیر الکاسیه عمل است و قیه زنج زرد را بر نرم سائیده با دویست دریم مسبوک بسیار شسته با در ظرف طین منقح کرده بر آتش بسیار گذارند تا مسبوک
زنج مسبوک پس بجر علقه صاف نموده تا بخور درم بخور درم زعفران اجدید و دود درم شبنم و یکدرم شجره زینق مذکور کرده در آفراس با یکدرم یا دو گستر
گذاردن که در تمام این بجر علقه صاف نموده احتمال کنند اب یک مسبوک را با دویست دریم مسبوک کبریت و در قیغ و نموج و بان و یکسطل طین و قیغ و نموج

نوشا در با سوزن سائیده قیطر نمایند اب و دیگر مسی بار المریخ است نشیقه آن ناده بار و ده وزن آن عین صند ز نابت و جابری
و چون رقیق غلیظ را با آن طبع دهند عین نماید یکوزن عفران احدی را با دو جز و نوشا در نیمه طبع القلی و نیمه وزن زرد محلول در سرکه صفا آنرا با نشیقه
باشند مجموع را با سرکه تند بوزن مجموع سخن بنوده قیطر کنند اب و دیگر مسی بدین لایحرق است و در شمع اجزوا حساب و نبات ارواح بعید است و در عمل
و شش مسی است کلس البیض را با وزان او نوشا و سطوح سفود سخن بلع کرده و ظرف نرج مطین که شود وصل نموده باشد یکشنبه روز و آتش زل
گزارند تا بسکه که کده در ظرف گزارند که چون سرخوشی پوشند فضا را آن نادر و صند شود و وصل را حکم نموده بر آتش گزارند و بعد که ظرف در دست ساعت ستر
شود پس اخراج نموده بوزن او و در ظرفی که شده باشد نوشا در اضافت کنند و بکوتور آتش گزارند تا بار و اگر بجای آتش زل در وزن حمام گزارند و جابری
بعد از آن نرم سائیده بنداده مکان نمائند کل کنند و محلول را قیطر کنند و نقل آن را بعد نصف او نوشا در اضافت نموده باز آتش گزارند تا پس سخن نموده بدستور
صل کنند و قیطر نمایند بعد از آن نقل را با مقطر اول و ثانی سائیده با سیم حل کنند و محلول را قیطر نمایند تا تمام گردد و دیگر خاص راجات را چون خواب نشیقه
کشد باید در آب حل نموده و هر حلقه صاف او را جدا نموده بپوشانند تا غلیظ شود و دیگر در آن آب نمید سازند و شیوب و الملاح را نیز نشیقه بدستور مذکور کنند و در نوشا
جهت عمل مسی با سوزن با الملاح مانند طبع القلی و طبع اندرانی تصفیه کنند و در عمل مسی با زعفران احدی را با نیمه و نیمه را در محلول کلس بدستور مسی شبات ملخ
سائیده در کوزه در کوزه گران بگذارند و دانی که بوزن او و زرد و نقصان در آن باشند باید ناده آتش سازند که کند و عاامت شبات او است که نشیقه
در وزن محمول نگردد و احتراق او چنان است که چند آن آتش درخت دیگرند که نمک انجبین او باز آید بدستور مسی شبات الملاح شیوب بپوشانند و شوره بر آب
و زجاجات با سوزن سائیده و رشا و گاو یا در زرد و کوزه در مکان نمائند که گزارند یا در دیگر گرم آویخته بخار صل نمایند بدستور مسی شبات نوشا در
نیمه جزو طبع القلی را با نیمه و نوشا در مصد سائیده با آتش نرم نشوی کنند و در صین نشوی سخن بلع نمایند و بدستور یکوزن دیگر نوشا در مصد سائیده با آتش نرم نشوی
کنند و در صین نشوی سخن بلع نمایند و بدستور یکوزن دیگر نوشا در مصد سائیده با آتش نرم نشوی کنند و در صین نشوی سخن بلع نمایند و بدستور یکوزن دیگر نوشا در
اضافه نموده اعاده نشوی نمایند تا مسک و محلول گردد پس بناده کل کنند و بعد از صل چون نمیشود سائیده احتمال نمایند و در وقت در صل طلق و سایر
عجیب الاثر است و چون عقاب باب حرد و بعلطه طبع و بند ثابت گردد و تخم نوشا در چون نوشا در صاف نشیقه باشد آن بلان زرد لاری و عشران
زنگار تصفیه کنند و در دیگر بدستور مسی شبات زعفران طبع القلی با قطرات سرکه بپاشند تا پدید گردد و در ظرف او را بر سرکه گرم که در دیگر باشد
یا اگر که درخت آن دیگر آتش کرده باشند تا اگر می نماند باید گذشت تا طبع سرکه رخ شود و بپاشی حرکت دهند تا عید متفرق جمع شود پس با شسته باشند
شوره بدستور با سرکه سائیده شوره را شستن از آن دفع نمایند و این رقیقه گویند و این عمل باعث پاکی و دفع سیم عید میگردد پس با نصف آن
نوشا در نصف آن طبع القلی سخن بلع نموده از یک کلس فرش و حمان نموده تصفیه کنند و مصد از بدستور با اجزا مذکور سائیده اعاده تصفیه نمایند
تا سه بار تا مانند الاس سفود گردد و اگر تصفیه یافت مرتبه است که با شای مخصوصه شبات تدبیر نمایند و تصفیه مرتبه به مرتبه تا با سایر رکان در اکثر
اسو قری کانیست اما تخم عید چنانست که مصد مرتبه ثلث تا نصف آن کبریت صف و ربع او زاج زرد و محق و صفی و من او نوشا در محق سخن بلع
نموده با فرش یک کلس بدون لحاف سه بار دیگر تصفیه کنند و در تصفیه تجدید اجزای مذکوره نمایند تا عید باشد و شجره صند گردد و این در امور شش
و آتش این تصفیات نرم تر باید باعث احتراق و سیاهی کبریت نشود اما تدبیر تکلیس آنست که بعد از تصفیه آن در قیطر مطین کنند و یکوزن نیمه
سینا یا رقیق که در ظرف سیوم مذکور شد تدبیر در قیطر ریزند که باعث شکست قیطر گردد و هرگاه زین از آن بچوش آید و دوزان ظاهر گردد
قطرات بول تا بقدر دوسه مثقال بریزند که از جوش باز آید پس منقبت بر آن استوار نموده بخاکستر گرم چنانکه در قاعده قیطران حاده مذکور شد قیطر
نمایند چون تیز آید تمام مقل گردد عید را سکه شش پاره کنند و این امر بجهت سهولت تصفیه است پس کلس را با اجزای مخصوصه تصفیه نمایند و تیزاب قیطر
عمل مستحق از عفران احدی را بابت مؤثر است و بدستور شبات که در بدستور بعد از شستن با یک حیزین مرتبه که سیاهی آن زایل گردد و در قیطر
مطین کرده هم وزن او تیزاب که در رنجته تدبیر در قیطر و در و دایق را با قطرات بول کنند و بدستور قیطر نامی تیزاب نمایند و بعد از آن با
تند بپوشد و بوزن عفران می شود بدستور فرا شست که از صاف و آب لیموی تند با نمک نصف و مغفوفه می کرده بپوشد و عید را در آن انداخته و شوره

[illegible]

[illegible]

[illegible]

درین مرکب چون نسبت واحد باشد بعد شربت شلاله از آن مجموع اوسه درم باشد و عدد شربت است و چون واحد نسبت ده که عدد شربت است نسبت
عشر است پس از سی که وزن مرکب است عشر اندک نمیکند و اگر فرضاً عدد شربت سی باشد و وزن مرکب ده شربت است و در شربت او مرکب ششم خواهد بود و نیز که نسبت
ثلث ده چون نسبت واحد است بعد شربت کسی باشد و مرکبات مبنی است برست چهار باب **باب اول** در ذکر ساین کبار و صفات و تریاقات
و الیایات و مفرجات و جوارشات **باب دوم** در جرب **باب سوم** در اقواس **باب چهارم** در سفوفات **باب پنجم** در شربت **باب ششم**
در مریات و بعضی در حلویات **باب هفتم** در سفوفات **باب هشتم** در مطبوخات و لقیحات و اوارا اصول و تعلیقات و سکنات فی **باب نهم**
در سفوفات و مضمغه و مغزوه **باب دهم** در کمال و شیافات و ادویهین **باب یازدهم** در ادیان و آنچه بدان تعلقت **باب دوازدهم**
در ذکر مرهمات و زورات و مایعین بها **باب سیزدهم** در مضادات و کدمات و نظرات و مطرات **باب چهاردهم** در سحوبات و شقوقات و عطوبات
و شموات و لایح **باب پانزدهم** در مقننا و نقائل سبله و فزرجات و حملات **باب شانزدهم** در مضایات و آنچه میوراد از آن کند و آنچه باو متعلق باشد
باب هجدهم در غللات و شقیات بشیره و حمرات و مسنات بدن و فبرلات **باب نوزدهم** در ادویه کلفت و بقی و برش و دیش و خیلان
و قطع آثار جلد **باب بیستم** در مضیقات فوج و مطیبات و اولذوات و جاع و آنچه مخصوصست بزنان و مسوحات و قصب **باب بیست و یکم** در ذکر
خواص غریبه و آثار عجیبه بعضی از ادویه که اسرار الهیای حکمای اتقدم است **باب بیست و دو** در ذکر بعضی از ادویه که بعضی از ادویه که حکمای اندک بلغت ایشان رسیان
نمانند و آنچه بدان مناسبت **باب بیست و سوم** در ذکر بعضی از ادویه که مخصوص معالجه چار پای است و از کتب نقل شده **باب بیست و چهارم** در
اثار گیهای باس و ریح جربی و امثال آن و آنچه بدو متعلق است **باب بیست و پنجم** در دستور معالجه طبع که نیز در نهانند **باب اول از**
قسم ثانی و دستورات و مساجین و آن مشتمل است بر پنج فصل اول در تریاقات **فصل اول** در تریاقات تریاق کبیر و اورا تریاق فاروق و تریاق اکبر و تریاق
باوی نامند و اندر باختر سیدیم تالیف نموده و بعد از هزار صد و پنجاه سال اندر دوا خشن ثانی تکمیل از آن نموده و اجزای آن بهشتا و سیدیه و بوی از آن را فصل جالب
ده جزو را که نموده و آب حلیفاری و شیخ جلی مصطکی و نقل و عود و بلسان و عود و بند و برفتمون و اشق و سورنجان و میج کبرست و شیخ الرئیس تجرید نموده و خصوص
و اصل کردن حلیفاری و شصت جزو دیگر مع حلیفاری و اقراض و وزن آن که صحیح ترین نسخه است مذکور میشود متاخرین این هفت جزو را که عود و بند و بوی و
و اشق و سورنجان و میج کبرست و مصطکی و نقل از رزق است و اصل نکرده اند و هر یک تصریفی نموده و در وزن بعضی تغییر داده اند و هر یک حکیم محمد باقر طب سراج
منقشه و ما شاء الله شصت و سه جزو بجای شراب عرق خالص و بجای غسل عسل حاشا نموده اند و تغییر وزن و تبدیل بعضی نسخی است که از نسخه اقابر و مغفیر
ظا هر یک و در تریاق اکبر نامی سال فی الحاحه است شل سن جوانی و تا شصت سال شل سن کهنوت و بعد از آن مثل سن پیری و اثر او مثل سایر معالجات
و قبل از شانزده ماه نباید استقامت نمود و اگر بعد از هفت سال که حکم سن طفلان دارد استعمال کنند بهتر است و بایز جنبه حایض من طرف او نگیرد و آن منفتح شود
در بول و حیض و شیر عرق و پا و زهر سموم و معقوی جمیع اعضا و باله و غنوت اخلاط و دافع آن و مفرج و منوم و منق و دوازده مجل و هفتج جنین است و
طریق ساختن و امتحان و استعمال و قدر شربت و سمیت برامی مذکور میشود **صفه ان** قرص سفید چهل و هشت مثقال قرص انفی قرص اندو
خوردن فلفل بود و چون از هر یک است و چهار مثقال و در جیبی دور و در حتم ششم بری اسقودیون اصل سوسن و سماجونی غازیقون و سوسن و سن بلان
از هر یک دوازده مثقال و زعفران و زنجبیل و زرد بنطافلن و فوئج و فسیون اسقود و س قسط فلفل بهین و فلفل شکسته و قفاح از خرطرا سایون صمغ کرم
سلین طایف اسین طریحیه از هر یک شش مثقال یعنی بزرگ من سیالیوس حرق و ناخواه که در یوس کانیطوس عصاره هیوسکیدیاسنبل رومی ساج چند
خطایان از این پنج خطین مختوم قلمی حرق و حما و ج حلیفان هیونداریقون صمغ عربی قرمان و نمونون اقا و یا کبکج از هر یک چهار مثقال و دو قنده فقر الیون و
قطر یون و قنده و نمونون و نمونون از هر یک دو مثقال و دوزان نه دوا ای دیگر که در نسخه اندر دوا خشن ثانی است بوجبی است که مذکور شد و عدد اجزاء تغییر یافته
هفتاد و شش و این ساختن است که هر چه خوب و بد و بزرگ و شکوفه و تم و قرص باشد عینه چوبی باشد که عاب و بیرون زود و انیرون بسیار با یک مثل خیار
بیرون است و در وزن هر یک دوزان در آورند و هر چه صمغ و رومی و عصاره است نمکوب کرده است و باز در شراب جویو رومی یا شل یا عمل بنیاسند

اما خوب جلد شود و هر چه پدید است مثل غسل و شرب و روغن بلسان باید در وقت ساختن همه را بر روی آتش نرم بعد از زام غسل مخلوط کنند و هر چه از فصل
مازه باشد و محتاج به جیاسانیدن نباشد در روز ترکیب داخل کنند و باید رنگ را دو تری از آن جدا از آن جدا از آن مخصوص با و باشد و وزن او در غسل بقوام آورده گفت
گرفته با و وزن او و بیشتر باشد با شرب و روغن بلسان یا مصلوح قیقین یا زنی اضافی نموده مخلوط کنند و اول او را با بستر در مقابل آفتاب در غسل ریزد بعد از آن مخلوط
را و کفچه چون سازنی را بر روغن بلسان چرب کند و هر روز بر روی خاکستر گرم گذاشته تا دو سبب باری بر بجز ده بگذارد و روی او را با چرب نازکی بپوشانند تا
چهار روز و بعضی گویند که بعد از هر چهار روز باید بر بجز ده تا دو سبب باری بر بجز ده بگذارد و روی او را با چرب نازکی بپوشانند تا
بر دارند و یک روز بگذارد تا تریع او شود و روز دیگر با زخم حکم کنند اما استخوان اینجا است که شخصی را می پسند مثل محمود داده در حین غسل آن از تریاق بهتر
با قیامی بداند اگر در حال منع سهل نماید خوب است و بدستور حیوان یا پس المزاج را از تریاق بداند بعد از آن فنی او را بگذرد و هر روز را و از آن کند و بدستور خود
یا حیوان دیگر را و او ای قبال داده بعد از آن تریاق بدندان حیوان نمید و بدستور او از آن بجز نماید و بدستور درون ما کند آنرا بکشد اما طریقی
و قدر شربش تا سی سال او را و او ای سموم از کینه بده تا کینه قاتل با و او ای ساله تا شصت ساله از کینه قاتل تا شصت ساله استقامت نمود و بقیه
و ضعف سموم و اما میگوید که زنی نگذشته باشد در فرض بنا استقامت نمود و اگر کند بقدر قاتل شربت جایز است و جهت تمام و برین و احتیاط عقل و فایده و لغوه
و تشنج و اختلاج و صرع و رفع هم بعد از تنقیه با و الاصول بقدر بنده تا نیم شغال را با چهار روز بر روز بان سقوط نمایند و طلاء کنند و جهت تنقیه در حین و احتیاط
چنین موده یک قطعه یا مصلوح سداسی و کطر اشبع و امثال آن و بجا و جهت گردیدگی فنی از کینه قاتل تا دو شغال با شرب یا مصلوح و جهت و او ای مثل شرب
و فریون و درایع از نیم شغال تا کینه قاتل با یک قطعه سرکه و جهت گردیدن سگ دیوانه و امثال او کینه قاتل و زایده از آن با خاکستر سلطان هنری و جهت
بندر هم با شرب و بنیدن سبب و جهت زخم نیم شغال با سرکه و وضو نیز با سرکه کند و جهت سرفه و ریه و پیلوایت سبب با غسل و جهت تنقیه سموم و اسهال و
باب زیره و جهت جوع کلی بقدر بنده با شرب و مزوج باب و جهت لرزیدن تمامی باره و دو انگ تا نیم شغال با آب گرم و جهت مثانه با قدری مقل از
و جهت قوی طبع را زبانه و کرفس و روغن خروع و اصل سوس و عناب و پستان بقدر بنده و جهت استقامت در حین جگر با و او ای مخصوصه آن بقدر یک قطعه
تا دو دو انگ و از کینه تا کینه شغال و جهت نفث الدم با چهار انگ با روغن گاو و آب و جهت قرصه امعاء و همال نیم شغال با سبب با و آب جهت مثانه
و گرد و با چهار انگ با طبع کرفس و در او را م باطنی و عسل البول تا نیم شغال با کچین غصلی و جهت نیکوی رنگ خیار بقدر یک قطعه یا مصلوح نشتین و جهت گرم
تا نیم شغال با غسل و جهت هر یک از امراض باره عموماً با و او ای مخصوصه آن استقامت نمایند **و بطوس** اندر دما خش گوید که مولف او افلیست
با و شاه رومی که مسی همین اسم بوده ترکیب نموده و از تریاق اکبر بسیار مضموم است و در رفع سموم نامب مناسب تریاق فاروق است و در رفع علل
بهر تریاق فاروق و البته از او و جیم خواص مکرر در تریاق مثل اوست و در تحلیل سده و او را م صلیب و آنچه در فاضل باشد و شرب یک با و او ای از
و بحر است و نیست و قوه او تا دو انگ و سایر باقیست و طریقی ساختن و استعمال بر قدر شرب مثل تریاق اکبر است **صفت آن** که موافق نیست و
و حقیر بهتر از سایرین میاند و نا مرغی از و شاهده نموده مرصاف زعفران غالیقون زنجبیل و اچینی طلع بطم کثیر از هر یک ده شغال سبیل طبیب
کندر خردل سفید و بلسان اسطوخودوس و خر قسط شیرین سیالیوس کافور قندراتیج و انفل فضل عصاره لیمه اللیش چند حاد شیر ساق مسیه سابل
از هر یک شغال سبیل فضل سیاه و سفید سورنجان حده نوم بری و دو تو اکلیل الماکه بظایار و روغن بلسان حبیبان قرص فریون مقل از رزق از
هر یک شغال تخم سدایش شغال اشق نار دین مصطکی صمغ عربی نظر اسالیون قرومانا فینون از زایه گلشن بنفشه سنگطر اشبع از هر یک شغال
افاقیانان شفقور سونافار لقیون از هر یک چهار شغال و نیم نمون و ج فومکینج اسارون از هر یک شغال صمغ را و سرکه با و شرب با و شرب
خیاسانیده و با و وزن او و در غسل بشیر و قدر شغال انقار باشد که صمغ را بپوشاند و بیل سقند را با رویان بوزن او یا سکه صید کنند و حقیر
قرص فنی را به سید اید و بدستور پیر یا شیره را بعد از شسته استقامت نمایند چون حبیبان و حود و روغن آن مقل و بدیل حبب نمون او را حاد
بدل حود او نیم وزن از او و در غسل و بیل شفقور سکه صید او بدل روغن بلسان زعفران زب کرده بغلات موثر یافته است **و کبر** که معمول حکیم
ناضله مسیه، عمار الدین محمد و است و نسخه کامل الصناعت اخلاصت سبل در و مرصاف کثیر از زنجبیل و دار صفا از هر یک ده حاد و در حین

خردن ارضی از خرد و بستان صانع لطم قسط الخ اسطوخودوس سیسیلیوس دار لطفل جند عصاره هور فطید اس کلمه انیسست میعه یا سجاد شیر ساق
از هر یک شش درم سیلیون فلفل سیاه و سفید اکلیل الملک حمده نرم بری دو توخم زری روی لبان زفریون قفل از هر یک شش م اشق اودین
تخم کزنبین جمل صعلکی فطر سالیون افیون رازایه گلسرخ جنطیانا سطر اشبع از هر یک پنج م **صفت تریاق الافاعمی** که رفع سمیت بولم
میکنند و آب را سابق اجماع نموده اند هر گاه که در وید و بعضی ادوات بقدر نیم مثقال با گلاب و آب شراب و قیاقم قیاقم اوتنا و لماندینیک و شبنم و رفع اذیت
و باونپ و بابی میکنند و بغایت مجرب است اندو از جالینوس منقول است که در سال و بابی آن عصر که استعمال نمود سالم ماند صبرزد و دوجز مرصان و عطر
از هر یک یک درم **تریاق اربعه** اول ترکیبی است در تریاقات در سیوم گرم و در ویدیم خشک محمل ریح غلیظ و صلیح ان جگر و سپرز و مفتوح سده و در غضا
و انچه از جهت برو و ت محبس شده باشد و تریاق هم مار و عقرب و مورث و صداد و رده و حشاش شبنم خرفه و فدر شربش تا یک مثقال و قوتش تا دو سال باقیست
و در شش نصف و زینش مشرو و بطوس ص جنطیانا حبه الفار مرصان زرا و از بول بالسیویس سه وزن آن **تریاق معروف بکشف الهموم**
منقول از تکریم معتدل بابل بحاره و قوتش تا بست سال باقیست و شربش از یک مثقال تا سه مثقال شقی دماغ و پاد زهر بوم و مقوی باه و جهت جنون و عجز
و انیسویا باب مزخروش استعمال نمایند و جهت فایح و لقوه و امراض بارده و اعنی و عسریون و سنا شانه باب کفرض و باب ترب و جهت استفا و ضیق النفس
سرف و نفث الدم و خفقان و ضعف معده که از حرارت باشد یا کاسنی و اگر از برده باشد یا گلاب حبه استفا و سپرز و زینان و قوتش باب انیسون جهت
بواسیر و امراض مقدماتی و غناب و جهت مفاصل و فقرش باب کج کبر و زانیه و جهت موم و جذام یا شبنم تازه و دوشیده و جهت برص و بهی با واصل
نبوشند و طلا و در امراض مذکوره و جهت اورام نافع است **صل** پوست ترنج و تخم آن و دیگر از هر یک یک مثقال زمره که با از هر یک دو مثقال و شوق
هفت مثقال یا زهر معدنی سیزده دانگ مرور و چهار مثقال عود را در بست شوش مثقال گلاب بپزند و پاد زهر را در حل کنند و هفت روز بگذرانند
و مرور را در شیشه کرده آب ترنج در وریزند و سرور را محکم کرده در حمام بگذارند تا حل شود و بعد از حاشدن با عود و فاد زهر مخلوط سازند و سه وزن او بر
عمل بقوام آورده و آب شش نرمی بگذارند و محلول بر لکم که در ویدیم بر سهند و بعد از آن او ویرا اضافه کرده بعد از ششاه استعمال نمایند و آتش او باید بعد
باشد که بخوش نماند و اگر فاد زهر معدنی هم نرسد فاد زهر حیوانی را بدل او سینه و قیراط کنند تریاق ابو ابر و مرصان مذکور است **فصل دوم در ایاچا**
ایاچا نوعی از ایاچا یعنی فیوئوس است و بلجنت یونانی بمعنی دای الهی و مراد از او سسل است که بمشیته اندک عوصن او و عروق
میشود و متعده خط میاید و مستقرین شرط داشته اند که آتش باورسد و با عمل شنبه شش شود و قوتش تا چهار سال باقیست و گونیداسی سال و قد شربش
از نیم مثقال تا چهار مثقال با آبی که در ویدیم فایح و زوفا و لیمون و هلیاکابلی و گل گاوزبان و اسطوخودوس از هر یک بقدر حاجت جوشانیده باشند تا یک گرم
بلج لفظی استعمال نمایند گرم و خشک و جهت جذام و برص و بهی و صرع و جنون و دارا شعلب و دارا حید و عسریون و اجبا ص حص و دارا انیل و در و سده
جگر و گرده و مفاصل و عرق النساء و فقرش فایح و قتیق و عرشد و لقوه و جوع کبکی و در و شاد و قروح و نفث سامعه و در و سرفه من نافع و سسل خلط
مصرف و زنج و سواد و بلخی و سوداوی را سفید است و انچه بسرخی در تحت هر یک نوشته شده موافق آنچه کامل و بهترین است و حبه الفار زرا **صل**
تخم جنطی غار یقون و شش خرق سیاه و سیچونیا هیوفار یقون از هر یک و مثقال افیتون سیفایج مقل صبر کما در پوپس فراسیون سیلنه از هر یک
هشت مثقال دار کفصل فلفل سیاه سفید و ارچینی زعفران جاد شیر کینچ چند فطر سالیون زرا و دساق زرا و بول از هر یک چهار مثقال با عمل
بپسند و بعد از ششاه استعمال نمایند و در بعضی نسخ منقین حله الفار از هر یک دو مثقال و نرم بری فونین ساق اسقل مشوی جده مرصان صلی جنطیانا
اسطوخودوس و سیچونیا حاشا از هر یک دو مثقال و نیم اضاف نموده اند **ایاچا سرج بنا در بطوس الاکبر** که قبل از زمان جالینوس تألیف یافته
سسمی با سواد شاه آن عصر قوتیاز سایر ایاچات و اعدل از ایاچات تلخ فاد زهر شربش تا چهار مثقال با سبطونج فار یقون و سایر ادویه مناسبه
دار و سسل و نافع است از برای سوز المراج بار و او با ج کیده و طحال و گرده و شاد و اجبا ص حص و قوتیق و امراض غلیظه و جهت دفع نفثول غلیظه از رجه
و لبیان و ظلت بصر و عسریون و جهت تنقیه بدن از غلظا طفا سده و تنجین و تقویت و تعدیل آن آزموده و جهت تحلیل ریح و سده جگر و سپرز و در و سینه و
سپلو و جشرا صمغ و استفا که در ضعف و برو و جگر باشد و وجه گرده و جوع انواع در و سرفه و برص و فحش و نافع و تقویت

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

۴ جنید سید و آل ابیہ و آل

[illegible]

سازد بر غنچه‌هاست و تنه‌ها را که است و شکر سپیدانی خوش بجا با شکر قرمز آن را در پیوسته

[illegible]

مستطابا قوتی اس از هر کجی و بر جان بختی و سر کشتی که در دستان

[illegible]

[illegible]

[illegible]

فلسفه مجرد است و هر چند لایق قوی باشد از اندک قدرت بیدار و اسحق و ظاهر بی هیچ بحث از ارکان بیشتر میگوید و در این تعلیم بسیار یک حرف است
میگوید و مثل شنیدنهای ملایم طبع از قوه ساسیه و مجریه و دریل از دوا میگوید و هر چه نفس از این سائل خارج میبارد آتش مشغول باطل میخورد و اگر اوقات
گردانده مفرح حقیقی است و هر چه باشت او را که لذت ندارد و موصوفه بقیضهای هر یک از قوتها که در مفرح مجازی و در آن هر چند بسیار میخورد باشد تعین
استند خواهد بود مثل جمعیت صحبت خراج و عدم اخلاط و دیگر بدنی باشند ساسیه ملایمات قوت مسخ و دیرین مقبول با صبر و آتش میسوزند از دوا و آید و
بوسیدن ملایمات شش و احساس کفیات متعدد لایق او را که صور جزئیة ملایمه حس مشترک و خیال و دریافت متعین جزئیة ملایمه هم در ترکیب ساسیه میخورد
در آن و خفا معانی جزئیة بانوسر عاقله و صحت قوتها با حشر و محرکه و قوتها عاقله و مولده پس در تفریح مفرحات وجود امور دیگر در شش است و بقیض و
اشخاص تقویت قوتها بدنی متفاوت است از مفرحات متعدده ترکیب یافته است **مفروح یا قوتی شیخ ابوعلی** که در دوا و قیاض دیگر
فی الواقع ترکیب بسیار شریف است و مگر چیزی و دوا در موم تجربه نموده و بانکه که تفریق و زیادتی و کمی موافق جمیع افرات است و جهت توشیح سودا و گال و اناس
مالیخولیا و تفریح و نشاط و تقویت اعضای رشیه و جهت ناهن و اکثر امراض معده و خفقان بنیات نافع است قضا و صحو استغفار میتوان کرد
صل مر و ابریکر باید که یک م و نیم ابریشم مفرغ سرطان محرق بخوری از هر یک که شغال و یکد انگ میخورد و انگ اسان انور و نیم یا قوت یک م
فرغ خشک تخم بادرنجوبه برگ بادرنجوبه یا از هر یک یک م و نیم سرخ و سفید و عود هندی جگر سنی مغشول با جود و مصطکی یا خند و در چینی رعفران اصل قاضی
کبار که با بسیار از یکد ام یک ل ا فیتون یک م و نیم سلطوخ و س و نیم دوا و یک ل و اگر بنا شد زرباد و عوص او بقدیر که شغال کند و در پنج خرومی شغال
تخم کاسنی نیم تخم بنیان چهارم تخمین ده م گلشن چهارم مشک و شغال کا فور که شغال عسبر که شغال سنبلیل سازنج از هر یک دم این دوا و هر صول و
خبر است که گاه قرض کنند جهت معتدل المزاج قرصی که شغال و گاهی سنبلیل ترکیب دهند و هر نوع که سازند جهت معتدل المزاج تغییر دهند و اگر
خواهند که بعد از نیم روز مزاج استمال نمایند در و پنج شغال انیون و پنج شغال جنید ستر و دو بام سوده و داخل معجون نمایند و این زمان البته بعد از
شش ماه استمال نمایند و عرض از او خال انیون حفظ مزاج مرکب است و او خال چند جهت اصلاح انیون است که مرکب از بعد از او خال انیون بر مرکب
خوب باشد و اگر کسی را سوزن مزاج غالب باشد یا یکد خشک در عطران این ترکیب را نیم شغال کنند و فیتون که کرده بدل او چهارم سناکی قضا و یکد
شاهز که شغال و نیم کنند و درین ترکیب م گلشن و هشت م تخم خرفه هشت م طباشیر دوم تخم کا هو و ستم صندل داخل سازند و باقی دوا و به راجال خود
بگذارند و بدستور قرص سازند یا معجون نمایند و اگر کسی را سوزن مزاج بار و غالب باشد واجب باشد که در این دوا و قیوسر جو را که بسیار است و قیوسر
و عود بلسان و در تخمیل و فضل از هر یک یک م جنید ستر و دو شغال کا فور نصف شغال کنند و اگر صاحب مزاج حار باشد یکد ستر ازین ترکیب
یک شغال طباشیر و یکد ستر و دو صاحب مزاج بار و شربتی از آن با طسوخنی چند بخورد کافی باشد و احتیاج بنیز و تبدیل اصل این نسخه نیست
و مرحوم حکیم محمد باقر سیکیو یکد من بعضی از ملوک را علاج کرده ام در مرض الیخولیا که منجر باین شده بود باین معجون و در نسخه معتدل این ترکیب
یا قوت را فی الحقیقه کرده ام نفع عظیم مشاهده شد **مفروح** جهت خفقان حار و الیخولیا و حشته و تقویت معده و استقامت و مضطربان نافع است و
موی را سیاه دارد و در گال و زردی که در آنیکه گردانده **صل** بادرنجوبه یا ششوار از قرض قرض رعفران مصطکی جو را قاضی که با ناز و مشک که بهشت ناز و نیکو
تخم بادرنجوبه تخم بنفشه با سوزن از هر یک دو جو و دو مشک و جنبر نفع جز و بلبله کابلی بست عدد الماسی عددی عدد و اگر در ستر مصل ایچو شاند تا
بیکرطل آید بعد از آن صاف نموده بیکرطل اصل بریزند و جو شاند تا آب بسوزد و عمل نماید بعد از آن غسل را سه بار بار دوا کرده بشیر شربت یکد م و دوم
و این نسخه نفع از نوشندار است جهت مرطوبین و میرودین **مفروح** بار و که سببی بر مفرح سبب است از تالیف حقیقه که جهت سرد دوا و منع خانی
میر سبب **صل** گلشن ده شغال زرد شکبیدانه و فضل از هر یک یکد شغال صندل سفید طباشیر گل ازین بادرنجوبه پوست پیرون پوست پوست
از هر یک دو شغال کشیز خشک تخم خرومل کا و زبان از هر یک یک شغال با صد شغال شربیب بشیر شربتی دو شغال و طلای محلول و قندهار محلول
از هر یک یک شغال که دهنده شربتی شغال فادیه شربتی شغال عسبر شربتی شغال و بعضی مزاج اضافیه میشود **مفروح** بار و از دوا و قیوسر
رشته الد و حقیقه که در تجربه کرده جهت معده و رجات نافع و به جهت بهتر از دوا و مشک بار و یا قوتی است و جهت ناهن و در و خفقان حار و دوم

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

۴۰
 تنقیح احضار و رسید و صفت بگوید مستعد و متعین شود و نافع و شفا و مختلف بهترین نسخه از حدیث بن اسحق است که صاحب کمال الصناعت ترجمه کرده و آنرا
 قصب الزهریه اسارون عود لسان سلیمه جبهه مصطکی نو از هر یک شش ش قفاح از خرزعفران از هر یک دوازده ل دارچینی حامض از هر یک
 و چهار ل افخوان بست ل سنبلی الطیب از هر یک دوازده ل با شراب یا میند یا محلول یا جبهه قوس بسازند قرص اندر خون الملك کسولان
 باسم پادشاه انصاریه کمرده و جزو اعظم تریاق غزرة و بعضی کبار است معقوی معده و دماغ و جگر و با قوه تریاقیه و جهت علل بارده اعتقاد بر اینست
 با بود سرخ و سفید و سماق و سیرا ز مرصاف اسارون انیسون انشد قصب الزهریه عود لسان با السویه با شراب یا جبهه یا شکر یا بنیز زیت سرخ
قرص لک که از جابجای معالجین کبار است فی الجوش که کوف با شد کپور و لک منقول و جزو با شراب یا جبهه یا شکر قوس بسازند قرص
 افر صحر که از جمله اجزاء انجم است که سوطی گویند ملطف و مستح و جهت استفاد امر از آن جگر و سبزه و معده نافع و ضما و محمل اورام بارده و جهت در
 کبخی و زلات قدیم بسیار موثر است علامه دار شتیان قسطی قصب الذریر لعل سفید قرص نافع از خواه از هر یک شش ل دارچینی مصطکی زعفران
 از هر یک شش ل نو یک ل سنبلی الطیب از هر یک شش ل با شراب یا مثال آن از ذکورات قوس بسازند قرص افر و قوس
 یعنی قوس زعفران از جمله اجزاء دار انطالیق است و در خواص مانند افر صحر و بعضی هر دو را با بن اسم می نامند زعفران دارچینی مصطکی بن سوسن
 اسما بنونی ساذی چرخ از هر یک ل کلسرخ حامض قسطی هر یک ل مرصاف چهار ل با شراب یا مثال آن به طوریکه گذشت قوس بسازند قرص
قرص فو از اجزاء مشهور و بیست محمل و ملطف و مسخ و معنی احشا و جهت امر از آن عصاره ریشه نافع و با قوه تریاقیه است سوزید و چاه
 ماکس العظم چهارده ل مرصاف از خرزهریک دوازده ل دارچینی قسطی از زرق افکار الطیب بن الطیب می سلیمه اکلیل الملك کسولان از هر یک شش ل قصب الزهریه
 ل زعفران یک ل قصب الزهریه و ل و نیم صحر را در شراب یا مثال آن حلیم سینه قوس بسازند و بعضی از غذا با سه وزن آن غسل مجون کرده اند
قرص طباشیر طین از انلیف مرحوم میر عطاء الله جبهه قصب الزهریه و سول جبهه قصب الزهریه و جهت تپهای حاره و حصه دالمه و تپ و ق
 و حرته البول و تشنگی و تسکین التهابات محرقه و سعال و ذات الحجب بنید است گلسرخ شش ل طباشیر نشاسته تخم خرفه از هر یک یک ل تخم کدو تخم هندوان
 تخم خیار تخم کشنیز از هر یک شش ل بنفشه صندل سفید کثیر از تخمین رب س بنفشه زعفران با شیر و جو قوس بسازند و از یک شقال تا دو و شقال بنوشند
قرص طباشیرین جهت تنهایی صفادی و دوسوی و رفع تشنگی و تسکین طیان خون نافع است ص ص طباشیر سفید گلسرخ از هر یک یک ل
 صندل سفید سوده مغز تخم کدو مغز تخم خیار مغز دانه رب س زرشک سفی صحن عربی کثیر از هر یک ل تخمین سفید چاه و یک ل بابت تخمین قوس
 بسازند و اگر تشنگی بیشتر خراشند و بنوشنی غار قیون سفید اضافه نموده مقدار شربت یک شقال قوس طباشیر قاصص منافع شش ل
 این است با نیست طبع استقامت نماید تخم خرفه بوداده گلسرخ صندل سفید سوده گلسرخ صندل سفید صحن عربی بوداده کثیر بوداده نشاسته بوداده شاه بودا رب س
 طباشیر تخم حاص بوداده زرشک سفی از اجزاء مرصاف صلایه سوده بیکدیک مخلوط نمایند و بعد از آن با سبب باله با زرشک قوس بسازند و سبب کدو یک شقال
 را بسیار مانند و اگر با سهال و غده کبدی باشد و خون بسیار تیره بود و بنوشنی که این خمر جان سماق سفی و عجا اضافه نماید قوس و رو قاصص
 جهت نزف الدم و جهت سهال فو با منقول از قانون و مجرب است کل رسی طباشیر شاه بودا تخم حاص مغز گلسرخ صندل سلطان محرق با السویه
 با آب بر قوس ساخته است اما نماید قوس و رو مغز جهت درد معده و حیات با جبهه گلسرخ تخم شش ل اصل موس چهار ل سنبلی الطیب م یا سقمیه بقدر
 یک م قوس بسازند قرص ماراوس جهت البلاوس و وجع انواع نفخ سبزه نافع است تخم کرفس انیسون از هر یک شش ل تخمین چهار م فلفل
 و دم مرصاف دوم دارچینی شش م مصطکی چهار م انیسون یک م جبهه سبزه دوم با قوسها بسازند بقدر یک شقال قوس کبج جهت فروغ کلیه و
 و تقطیر سول و بول الدم بنایت مجرب است منقول از جابجای امین الدوله قیون تخم کرفس زربنج شاد با زرشک یک شقال تخم رازیانه دول زعفران تخم حاص
 بری ستر جلوز به بادام تخم مغز از هر یک شقال حبه کبج حبه لک بست و تخم خیار دوازده شقال او به رکوفه یا سقمیه مجون ساخته قوس بسازند
قرص البه و ر جبهه سهال و فروغ معا کسی را که معده نام نشود و بچش سخت و در خیز و سیلان جفین متواتر باشد حله اس و دو شقال تخم رازیانه
 انیسون ناخواه تخم کرفس زربنج و قوس از هر یک یک ل او به انیسون دول با شراب یا سبب تخم سبزه دوم قوس بسازند و سبب کدو یک شقال

[illegible]

[illegible]

[illegible]

کوبیده انوک بود و دوشمال با ...
گرفته که ستم نراند و در جرح زرد باد و در جگر کد نیم در هر مردانید که م شکر دم شربش سه دریم با این نسبتین سفوف سورخان کبیر ...
عرق النساء نافع است ص ...
بلغم باشد بدین تموینا تر بود و کفشد شربش و دوشمال باب سرد سفوف جهت قطع سیدان بنی و دوی بحرب است تخم کا بوتکم سداب تخم نجاش که ستم ...
سعد شیدانج مکده و دم کلزارم شربش ...
زیتون چرب کرده و جرد باطو هر روز دوشمال ...
دو جرد شربش ...
افتقون ...
کیم محمد باقری ...
و آیه گفته زایل میکند ...
سفوف مجرب ...
همه دوشمال را با جلا ...
که با کلیه قطع میکند ...
و ابتدا از ستان ...
استعمل ...
در این ...
سیاه و سفید ...
گرفته و بجز ...
بعد از آن ...
سفوف ...
آورده و تقویت ...
سفوف ...
بهتره و دلش ...
نموده در ...
شود و آمیزه ...
باب ...
تخم ...
جهت ...
خیر ...
تا باشد ...
قریب ...

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

در این پنج مجلد در آن محل که **لعوق** الور و منقول از جامع ابن الدواله چندی است که در آن خون و ذرات عجب نفایس و در سینه و دل
و سینه مفید است که سیخ پاک کرده صبح عربی که سه شایسته و کثیر خشانش بپزند که در کل ختم چاه و حقیر دل و اکل سفید و آهسته ای کرده بسیار مجرب یافته است
زهر آن رب سوس نرم سائیده با دوشاب الکوری لعوق نماید **لعوق** چیت سغ الفصا بترله سینه بجدین است بر لبین و دانه شقال حب بنوشش
بر صاف کیشقال صبح و شام کیشقال بنوشند **ترياق الزلزال** از اختراعات حقیر در منع رختن هوا و زلزله در منع سردی و سحر است است تخم کاه سوس شقال زهر
پوست خشخاش از هر یک سی شقال خشخاش خند چهل شقال گل کاذبان تخم سور و کشیز شک از هر یک ده شقال اسطوخودوس و سوس و عقیق صیانی بپوشانند و نبات
سیصدل اضافه نموده گلشن کشیز شک رب سوس نشانه منع عربی کثیر امراض از هر یک شقال بسیار نرم بسیار است که شکر شقال لعوق نار و آن
چیت تقویه معده و رفع قی عقیق مجرب دانسته اند منقول از جامع انکو گلشن آرد و سوس پوست پیرون بسته اند از آن زرشک دانه دار سماق لعوق تخم سور و در
آب بپوشانند تا رطوبت باقی نماند پس صاف نموده با آب لیمو و آب غوره و آب به داب نهند سی و سه که و شکر بپاودند **باب هشتم در طبوخت و نوجا**
وما الاصول مقيات و مسكنات قی اما طبوخت مثل است بر فضیلت اخلاط و ملینات طبع و غلطی که در طریق تجارب باشد و سحر است
بعد از صیانتی که بپوشانند و هر چه از او دید با آب طبع داشته باشد مثل خیار بیشتر بپوشانند و آنچه بخواند او باشد و از آن می جو شایند آن اضافه نمایند شقال
وصفت هر یک و دید مفیده مذکور شد و در شرب فضیلت که شقال باشد به تفتیح و ترقیق غلیظ و تفریق غلیظ متعفن از خلط سودا و این صابان امراض مزمنه بیشتر
اند و عجب شخصی و غلطی فصلی و سنی بلدی ترکیب با این نمودن با برین این ختم چید که دستور تو اند بود و ذکر میشود **سودا و بلغم سودا و بلغم سودا** که در آن
با در بخوبی و شکوفه غافث پرسیاوشان غراب پستان گل باونج کر فس پوست سیخ کر پوست خرازیانه شامیره زرد واهی شک آمله مقشه
شکای با و در تخم کر فس تخم را زیا نه جو شایند با گلشنه آفتابی ترنجبین بیشتر که در آن حل صاف کرده باشند بنوشند باید که در آب سیصد شقال
برنج با زاید اگر سودا از صفرا می تحرقه باشد و الونجار پوست سیخ کاسنی مفت عنب الثعلب پرسیاوشان شامیره شک شکوفه غافث غراب پستان
آمله مقشه تخم خیار تخم کاسنی گل کاذبان گلشن و سیصد شقال آب بپوشانند تا برنج رسد و با ترنجبین و شیر شت استعمال نمایند و هرگاه صفرا و بلغم کرب
باشند زرد و خشک اصل السوس شکای با و در الونجار پوست سیخ را زیا نه پوست سیخ کاسنی غراب پستان گل باونج تخم کشوث اینسون عنب الثعلب
بستور جو شایند با گلشنه آفتابی کنگبین ده بنوشند **مسهل سودا و بلغم** در دفع سودا و اسهال پوست بلبله کالی بسیار سیاه افیتون بسفاج
ترنجبینی ترید سفید خراشیده بروغن با دام چرب کرده اسطوخودوس اضافه نموده با فلوس خیار شیر روغن با دام ترنجبین لاجورد و غیر منقول تخم عقیق
لفظی استعمال نمایند و در اسهال سودا و صفرا و پوست بلبله زرد و کالی ترنجبینی غفیه افیتون سنا کی حمر زنی منقول محمود و شوی خیار شیر روغن با دام ترنجبین
کنده و در مسهل بلغم و صفرا و یونجینی سنا کی فلاح اوخ بلبله زرد و کالی ترید خراشیده ترنجبینی الونجار قنطاریون و فلق اینستین رمی گلشنه فلوس
روغن با دام غاریقون سفید محمود شوی داخل کنند **مطبوع مسهل سودا** که چنین ابن حقی چیت زن صاحب سودا فرموده پرسیاوشان و کالی بلبله
بسفاج با سه رطل آب بپوشانند تا نصف رسد بعد از آن سنا کی افیتون اضافه نموده چند جوش داده صاف نمایند الونجار ترنجبینی یونجینی را با دوشاب
بپوشانند تا نصف رسد پس صاف نموده به شقال در آب حل شقال از آب صاف کرده اهل با نازده شقال شکر سفید یا شامیره مطبوخ خیار شیر حمره اخراج
حاده نقول از کامل بلبله زرد الونجار غراب یونجینی که سیخ سل نیل و غفیه در سه رطل آب بپوشانند تا رطوبت باقی نماند و فلوس خیار شیر زده شقال با نازده
شقال و روغن با دام شیرین و شقال اضافه نموده بنوشند **مطبوع افیتون و غاریقون** منقول از کامل چیت اخراج بلغم و سودا و افیتون بلبله زرد و کالی
و سیاه پوست بلبله آمله مقشه یونجینی الونجار گل کاذبان گیاه غافث با در بخوبی اسطوخودوس بسفاج ترید سفید شکوک درنج رطل آب بپوشانند تا یک رطل
رطل با نازده صاف کنند افیتون اضافه نموده بپوشانند تا یک رطل با نازده غاریقون را در آن حله ده بنوشند و باید غاریقون
در آن با عمل شربت باشد و به صاحب خون و مایه لیا صبر سقوی خرق سیاه اضافه کنند و به اخراج بلغم لیا صبر سقوی خرق شخم کل کنند نوع دیگر که قویتر است
جامع ابن الدواله بلبله کالی و سیاه بلبله آمله مقشه الوی خیار شیر زنی با ک کرده از لیمو و دانه یونجینی سنا کی گلشنه اینستین گیاه غافث از
شکوفه او خوب است شکای با و در اسطوخودوس کاه دیوس کاه دیوس گل کاذبان و بخوبی سنا کی ترش شخم با در بخوبی تخم زرشک و سوس را زایانه

[illegible]

کما فی طریقی...
اشال آن نبوشند...
پوست خفیل...
بیدار...
کرده...
برای...
و غلیظ...
نبوشند...
قبل از خوردن...
بیا شام...
الضفر...
شمال در آن...
قی با فراط...
انضاج...
چشمه...
تقی...
اما آنچه...
شکل...
ریشه...
بند...
و سننات...
گوید که سنون...
و قبل از استعمال...
و گوشت بن دندان...
بار و عن زیتون...
بهترین سننات...
خمسوس...
سنگ صدف...
و ضافه...
نخ...
و اگر...

در یکی قول چعد بسیار هم ساید استغناء نمایند **سنون** بقول از حق است این میل و شفا و الا شفا هم چیده بر دهن گوشتی مستحق اکل و سیلان بخوان
نه سبایت قطع و بیدیل است نه چرخ و نه دایک آب ندیده نایج سفید مازوی سبز با سویی قرص با سرکه بزند و انگلی را بشوید بایده بعد از ساعتی بشویند
و اگر خوردن کند بر دهن گلستر منضمه کنند **سنون** دیگر چینه تامل و دیگر بکوبان و چرک بن دندان مازوی سبزی سولخ و دوزخ و مرصاف کچر و باغ
گلستر بماند و با سرکه غسل منضمه کنند **سنون** سسی اسود بخان منقول از گناش فخر منسوب با بن سربون چینه قطع خون و تقوینت شد دندان منضمه
پوست از چینه کوبان بعضی شب یا فی عاقر و خازم یک جزوی سماق کچر و نیم نمک هندی نصف جزو با سرکه و آب وانه مورد قرص سازد **سنون** چینه رویانیدن
بن دندان مجرب است و اکثر طبایرین اتفاق دارند و مثقال اردگر سنده با غسل برشته بر روی اجری در تونر بگذارد تا نزدیکی بسوختن رسد و اگر زد دم الاحو
هر یک مثقال از ایر سوز را و دند عاقر هر یک دو مثقال عصاره کرده **سنون** کتد **سنون** منقول از غنا سنا و از مجربات چنین است چینه رویانیدن گوشت
از مازو بهت پوست بیخ کبر ابل عاقر و خازم سوسن کر سینه آرد جو با سویی **سنون** از تالیف حقیر و موافق اکثر انرجاست و در تسکین الدم و زخم
در رویانیدن گوشت و منع ریختن مواد آن نموده است سحر با شیر گلستر تخم مورد گلستان فلفل کاتبه هندی کرنازج افاقا از هر یک جزوی سماق سه جزو **سنون**
دیگر از سحابت بقرطی و یا لاتی چینه جلا سی دندان و پاک کردن آواز و سناخ و بسفید کردن بسیار موثر است زبد البحر نمک سوخته با سویی با غسل **سنون** کنند
سنون دیگر قوتیر از ان ویرج الا شکر نمک سفید سوخته زراوند مدحرج نیم فی سوخته سوخته سفال صینی با سویی **سنون** کنند مستوفیا و خراج
و سناخ و حال دندان را سفید کند هرگاه زردی دندان یا دنگهای دیگر قوی باشد و جوهر دندان لغو کرده باشد زنجار را در غسل حل نموده بر دندان بماند
و اگر تیر خاچند مستوفیا سناخ نمایند **سنون** منقول از ایالاتی چینه رفع سیاهی دندان مجرب است و البته از قبیل ده م طفل چهارم ساله سم سافج هندی
حفظ حرق از هر یک دم **سنون** منقول از شفا و الا شفا هم چیده بر دهن خون بن دندان و حرکت آن زبد البحر شب یا فی افاقا گلستان سماق مازو پوست از هر یک
جزوی نمک نیم جزو از **سنون** منضمه آب سماق و کباب کنند **سنون** منقول از بن میل چینه دندان متحرک که بسبب رحن گوشت شده باشد بایست
است عود سوخته شب یا فی گلستان سماق افاقا با سویی استمال کنند و اگر سبب حرکت دندان از زردی و رطوبت باشد منضمه آب و دویه یا که مذکور میشود منضمه کرده و بعد
این آودیه را بر دندان متحرک بچسباند شب یا فی سحر صغلی خاکستر ثمره الطراف خاکستر شاخ کاکو بی از هر یک جزوی نمک سحون جمل که بعد از ان سوخته باشند
از هر ان از هر یک جزوی و نصف جزو منقل الطیفاب خشک سماق از هر یک نصف جزو با هم نرم ساید با هم برشته استغناء نمایند **تقریبات السنون**
از تالیف قدما و باقیات بهر هاست در تسکین دندان و غلظت غلظت جندید ستر **سنون** با سویی با غسل برشته بر دندان در دما که قدر بگذارد و مولف شفا و الا شفا
بن آودیه را اضافت نموده است مرصاف زراوند مدحرج سید شیش از هر یک نصف اشجار سابق و انچه در تسکین دندان کمر تجربه رسیده است مالیدن غسل با غلظت
هرگاه از رطوبت و زلات دماغی باشد و بدستور هرگاه غلظت و خوشخاش در کلاب بچسباند و از بیرون طلا کنند و حال مالگن گردد و بدستور شیطیج سبزی را
کوفته و کف دست کرده و بخلاف چینه مواضع در گذارند که بآن چینه کنند ماده با نخا صیغه تسکین **سنون** منقول از تدر که در زمان مازون مرصاف
یا نه چینه استحکام کنند دندان و بهر خوشه کردن دندان و قطع ریح که چینه بخیل ادرام و دفع سیلان آب دهن سفید نمک سوخته ده جزو و ان جو سوخته هفت جزو
جوهر هندی شش جزو و سک سه جزو کرنازج فلفل و فلفل بخیل زبد البحر افاقا از هر یک و دوزخ با سرکه قرص ساخته خشک کنند و بختیوش شیش از انی و زراوند مدحرج
از هر یک نصف جزو اضافت کرده و جوهر سیل و اراو عاقر و خازم از هر یک و دوزخ سماق نموده و با غسل برشته بعضی این آودیه را اضافت نموده اند و منقل سفید
گلستر فلفل و فلفل خاکستر شاخ کاکو بی از هر یک سه جزو بوزره از منی و دوزخ و تصحیح نموده اند که بهترین چیز از هر یکی شستن آودیه دندان سرکه است که در زوره
کوفتی نیسانیده باشند و همچنین منضمه بهترین شیا است **سنون** چینه امراض مازو منقول از کمال و شلال و کباب کبیر تذکره چینه رویانیدن گوشت شده
آن و حرکت دندان چینه صغیر است با شیش گلستر از هر یک سه و نیم و در یک لاری برشته دم الاخین هر یک دوم نه جان سوخته سفید سحر مرصاف
کرنازج یا این هر یک **سنون** چینه امراض مازو عاقر و خازم فلفل شیطیج خردل بخیل آودیه با سویی با غلظت از ان یا غلظت زیره برشته **سنون** چینه
کنان دندان نایب شاکستین است و البته او میکند منقول از کافی عاقر و خازم پوست خنظل پوست چوب قوت شرم مازو یون پوست بیخ کبر ابلت زرنج زرد با سویی
مجموعه را ساید سه جزو در سر که چینه است و حلیت را با نصف وزن او منقل از قی اول در که حل نموده آودیه را بهر شسته زرد و وقت استعمال قیاط نایب که

در یکی قول

بذل ان صغیر برسد بلکه دندان مجاور دندان دیگر در مجامع خود غلاف کنند سنون
چون قلع شود و سوزیدانه اینون با عمل سنون کنند سنون دیگر بزرگ عصب بزرگ زیتون آقا که از هر یک یک پخته قلعها صغیر شیان صغیر اندر یک نفس جزیج
سوسن ثلث جزو غفران ربع جزو سنون به تمام قلعی شب غصن بالسویه سائیده سنون کنند بنایتی صغیر است صفت ادویه که گرم دندان
ساقط کند عجم نیاز بزرگ کرات نذر البیج سائیده با پیسته شبانه دندان از آن آتش انداخته یکدیگر را بر دندان لاصق کرده سه دیگر فی را در دندان
آتش نهی صغیر کنند که دوا و از راه فی دندان برسد اگر ظرف آتش لوله در باشد بهتر است که فی بر لوله نصب کرده شود و درین ظرف را بوشانند تا دوا
لوله داخل فی گردد و بدستور چون پنبه بقران مالیده بر دندان گذارند که گرم را ساقط کند و مضغه آب شغال و قدسی زرا و نطویل بجای آید آلوده است
و بدستور بخورانی باج سوخت است چون سوراخ دندان گرم خورده را با کافور بپزند و بپزند و در میگرد و بدستور خرمنی بچون بعل بنایتی بچرب است و بدستور
پر کردن ثلثه بویج و حلیق و بلور دارنی همین اثر دارد ادویه که منع صغیر کنند آن جزیج دندان است که از خوردن ترشی بر دوا منفرد است
چون سماق و تخم خرفه را بجایند رخ آن میگردد و بدستور خامیدن با دام و با جین فندق و خمیر نان گرم و مضغه بشیر و خمران و شیر الی و طلا کردن
روغن زیتون و روغن تازه مفید است ادویه که دندان طفل برود و بر ویانند را بجد طلا کردن است است مغز خرگوش که پخته با
را مالیدن روغن سوسن طلا نمودن جانر و روغن شسته صفت مضغه و خرمنی با عجمه امراض دندان و غیره مضغه صغیر مطبوخات بن دندان
و حرکه اسنان سبیل الطیب کلس جوز السدر و قهوه الطراف بالسویه با آب جوشانیده مضغه کنند مضغه صغیر به جهت قلع و خون بن دندان و تقویت
و جوشش و ویانیدن گوشت آن تو تیمانی مغسول سی دشت شغال منقشه لوز و شغال شکر خام کیمشال منقشه را سائیده با سایر انرا با سرکه
و چمچشال آمیخته و شیشه ضبط نمایند و بچینه جوشیدن دندان بدل سرکه مذکور را با بشت شغال آب انرا با آب کشیز مکر مضغه نمایند و بچینه قطع خون و در
گوشت با سرکه مخلوط نمایند و هرگاه سرکه شیشه آخر شود و بدستور سرکه تازه اضافه نموده ضبط نمایند و اگر یک از زیاد بران بگذارد از اثر آن نمی افتد مضغه
که قبل از استعمال سنونات باید که دانه شیر ادویه و زردات و سنونات اسرع گردد و منقول از کتابش از خوردن صغیر بچین بن استی است تخم کلمه سرکه
ثمره الطراف بزرگ صغیر بزرگ زیتون انهر یک یک بویج یا بزرگ یا بزرگ آن یک بویج و نیم جوشانیده نیم جزو شب یا فی حل کرده مضغه نمایند مضغه
جهت قلع و آن جوشیدن دندان است در اوایل آب بزرگ علق و آب بزرگ باتنگ و آب به سرکه و عدس و جازی و شانه های تازه تاک و آرد و جوشانیده
مضغه نمایند مضغه جهت قلع لبعی بر جاسف بزرگ زیتون امیران پوست انار غصن بالسویه جوشانیده مضغه نمایند و خرمنی که نقل زبان
دستی آن توشش کلام را مفید است خردل بخیل لعل عاقره حلاوت و بوره شونیز صغیر و نمک نرم سائیده بالسویه جوشانیده با سکنجبین
یا آبی که در ریزش و مثال آن جوشانیده باشد خرمنی که مضغه جهت خنق عاقره آب انار ترش که با پیسته او افشوده باشد با رب قوت و آب
شونیز خرمنی که مضغه و بدستور خرمنی آب باتنگ و آب عنب الثعلب آب سماق مطبوخ نافع است بعد از چند روز که نفع یافته باشد خرمنی رب قوت
بوره دین اصل نه است خرمنی که بعد از نفع نافع است انجیر زرد و حلیق قمر بندی اصل السوس جوشانیده با خلوص یا شونیز خرمنی که مضغه
در دکل و التهاب طبعی با عدم قیظ و بویج و خرمنی که مضغه جهت خنق عاقره آب انار ترش که با پیسته او افشوده باشد با رب قوت و آب
سودا و امراض مزمنه مفید است و بدستور آب را زایان میگرد و بدستور آب کامه و عسل و بچین عسل یا آب تب و خردال و سونج و عاقره حلاوت که مضغه
نرم و کلسیل درم نافع است و انرا لیس جالینوس و سوسن کلنا و کلسیم که نافع جوشانیده با رب جزو نادر خرمنی که مضغه نمایند **باب دهم در حال**
ای تقاطیس محرق مغسول که نصف جزو امینا غصن شیارن از ادویه نخله از حریر است که در چشم استعمال کنند بدون سشون اینچیزی و بر و انچه با
القاطع و بر و دار است و بدستور سلیف محمد بن ذکریای خرمنی که مضغه و مثال آن و مخرم آن سلیمانوس است و چون اهل از کافور و سدرات ترتیب
بکافور و انچه با دوا و بویج و خرمنی که مضغه و سوشن کربا و ادویه تغییر اسم داده اند و شیان انچه با لیات شسته بقا طبعی فک کنند و در سایه شاک کنند
بر و ادویه که مضغه و بویج و خرمنی که مضغه و سوشن کربا و ادویه تغییر اسم داده اند و شیان انچه با لیات شسته بقا طبعی فک کنند و در سایه شاک کنند
در انچه با شسته مضغه و بویج و خرمنی که مضغه و سوشن کربا و ادویه تغییر اسم داده اند و شیان انچه با لیات شسته بقا طبعی فک کنند و در سایه شاک کنند

[illegible]

[illegible]

باعتبار اینست باز هر یک دقت نماید تا از سه قیده روغن میوه بکشد و بکشد بر یک زردان حب لرشا و صغیر و قند در یک کاس آب کرده بچشاند تا روغن نماید
پس صاف نموده استعمال نمایند و این **الحلقوم** و این القح و این القح را نیز مانند اکثر اطباق بهترین ادیان و مانند اند خصوماً جهت تقویت
باده و اشتها و برودت معده و در دفع خلط و نفوس عرق الناسا میوه است و عجیب الفحل تر از روغن نارودین و مانند اند عصا به قند و الحار دره رطل روغن
پانزده رطل سیب سایه یا نازده مثقال قطریون تخم انخل تر از او اند در جرم زرد و خشک بودینه کوبی و بری و نهی سکنج برگ و فلی نیم سوسن اسساج
که ده مثقال عاقر قرحا نیم آرد صاف و بش روغن زیتون یا نازده رطل بعد از صیانتیدن او و به چشاند تا آب سوخته روغن با دس صاف نموده استعمال کنند
و این **الحلک کل انج** بنکمای هند است جهت امراض باره و شش غایج و در دفع خلط و ای و از الة نار و تقویت میوه و شرب او جهت تقویت چکر و معده و کلیه
و شش نافع و در بول حصین است انواع بلایجات و بلید و در دفع خلط و در نفط و بخیل مکه عدم جا و شیر اشنق سکنج که در ترب سفید عسک کرب تازده سده
تازده مکه و نیم بکیر و دویست مثقال آب چشاند تا نصف رسد پس صاف نموده با چهار صد مثقال روغن خروع بچشاند تا در **هین الرخمر**
که این مخلوق نامند جهت صدمات و اوجاع رحم و معده و تشنج و فساد و زنگ خا و در دفع حیوانی و تنقیه قنح و خروخ حم اخضر است در خزان و اقواما
نصف الریزه و در صاف ادرس و مثقال روغن کنجد که گرفته خیسانیده هر روز بریم زنند با صد مثقال آب چشاند تا روغن بمالد و صاف نمایند
و این **البسبوس السبعة** منقول از قربا بن بن عیسی بنایه و طب و جهت امراض یا لة از الة علل سواد و سعال و خرام و مالغیها نافع
خدا و در شراب و سوطا و نفوذ و لیس و با دام شیرین و کنجد و حب الصنوبر کبار و خمر تخم که در و مغز با دام تلح بالسیه کوبیده گرم کرده میفش زنند تا
از بند اشود و این **البهارک** منقول از شفا ال سقام و دهن اللقوه نامند جهت لقوه و در زردی و عرق النساء و دوائی و نفوس تحلیل ریاخ و
باده و اشتها نافع و نفور و جهت کسری و گرافنی سمع و سده جهت صلاح و در زردی و موثر است و در زردی و موثر است و در زردی و موثر است و در زردی و موثر است
مثبت ارواح و عاقل است حله و نیز بالسیه کوبیده تسقیه بر روغن زیتون بطریق تخمض نماید تا برومی آتش نرم سبیل خود روغن را جذب کند پس
دهن کنند و هر شوم که دهن الریزه نامند و از جهت ریهانان تالیف یافته در کل امراض باره و محجرب است او عاده باده مایوسین میکنند و جهت تقویت و
و حدب و بواسیر و نظیر الی و سرخ کردن رنگ خضار از سوده و چون در زستان استعمال نمایند محتاج به پوشش نشوند شوم سفش کنجد و در فزون عاقر
هر یک آتش جز و فلفل سداب هر یک ربع جز و بانه وزن آن روغن زیتون چشاند تا ثلث رسد پس صاف نموده استعمال نمایند و این **مخل محرو**
بدواء **الهرمس** جهت شوکیه و اصول شمر و سام بهم رسد و جهت جمیع مواد غلیظه تحت جلد و خراز و جرب و کد نافع است لب شقال روغن گل را با نود مثقال
چوش شند تا روغن بمالد و فزون شمشیر بکشد که با ریاخ هر یک انگلی کاغذ سوخته و او چینی و نه تیغ سوخته و نه بلید سوخته و ناخت هر یک نیم مثقال در آن حل
نموده استعمال نمایند و این **الحمص** و این الباه نامند از سر که شمره اند و تقویت باده میباید و چون با عسل محاجین با بهیه بچشاند
او تجدید میسوا آن نموده و چون با شونیر استخراج روغن او نمایند در جمیع اوجاع باره و بنایه موثر است و استخراج روغن تخم و عنون مختلف است و بهترین نظیر
الست که تخم را نیکو کرده و در قمع مطین کنند بطریقیکه گوی قمع خالی باشد و از لیف مانند آن در گوی قمع کنند و دو وقت معکوس گردان آرد و خود را شیش برود
نیاید که در زیر تیغ بزند و طبقه و گوی قمع را از سوراخ طبقه اول لطف اسفل کوره بیرون کنند که شکم قمع و طبقه اول ظاهر باشد و با باده بن قمع وصل کنند و لطف
شکم قمع آتش سرگین یا زغالی کمی برافروزد تا روغن از لیفهای موسی قمع بقایه بکشد و این **المحلل** از تالیف دالیه و صغیر میوه زمان سنگابی رج جهت تقویت
بی نظیر و تحلیل ریاخ معده و بکرمید لب است منقل از رقی سال سبل الطیب الی صطکی عکال الیهم که شند اشنق اسارون و صلب الریزه و از مکه بل باره و روغن
در روغن کلبرخ بسوت از هر یک نیم رطل مخلوط نموده در آقا بگواند و در زیر شمره نازده روز و الا در خاسته گرم بگواند و این **ششچان** و این
و صفت معده و تحلیل ریاخ نافع است و این **ششچان** هم در سلیخه ۴ ل خود لب ان ۳ ل ترفه ۳ ل و صلب الریزه ۵ ل نیکوب کرده با ۵۰ ل روغن
کنجد با آتش نرم چشاند تا ثلث بسوزد و این **البلل** و جهت استخراج و غایج و تقوه و امراض باره و نافع بنایه محلل ریاخ سبل الطیب سبل فلفل و
در سوسن و لعل جزو القی با ۵۰ ل نیم سوسن و با بخوبی را زایانه قسط تلخ نوزدیان زرد باشد و روغن مکه ال نیکوب کرده با شیر تازده و آب هر یک پانصد الی روغن
و نیست و بنیاد است با سبب شند تا آب شیر سوخته روغن بمالد و ششخ و دیگر جهت بواسیر و جمیع امراض باره و تحلیل ریاخ غلیظ عظیم النفع است و از لایف

[illegible]

[illegible]

و از بجزایات آنست که این دوا را بر سر برین کپور و دهانه جگر و استسکیم با مسوید رت و اسل مجروح و سپید مرغابی گذاشته سایر ادویه را مخلوط سازند هر صبح جامه آب
این تمهید منقول از کمال جهت اخراج بیکان و خار و انچه در عضو فروخته باشد مجرب دانسته اند بیخ فی خشت را و در طویل با سوسیه یکده با حل شسته است
مرهم مسقط لبو اسیر گردکان سوخته مغرورانه زرد آلو با سوسیه بارو عن کوبان شتر مالند و بخوبی نمکوب بزد کنند مرهم سفید آب جهت رویا
گوشت دروغ شور ملحه و امثال آن بجا ت نافع است مردا سنگ دل با سرکه بایند و بارو عن گل تسقیه کنند تا غلیظ گردد هم سفید آبله و اندک کافور
اضافه نمایند مرهم المنوره جهت سوختن آتش التهاب قروح بغایت نافع است سوم ابارو عن گل سرخ به گذاشته ایک هم بهفت ابر با بشته اضافه
مرهم عرق مدنی که رشته گوشت پیچیده نیز مانند داریا غلیظه و بنویسند کثیر بزم میرسد خصوصا دلا و اکثره و فاصل مانند خیال برون می آید
از دم خار و در غلیظ هر چه برون می آید باید بچوبی خوانند آن هر روز بر بنی چیده تا تمام برون آید و پاره نشود که هرگاه قطع شود از جای دیگر بر
سببند این مرهم آسان میکند بر دوا هرگاه پاره شود موضع را بطول بایستگشت و مرهم استعمال باید نمود سوم دل مردا سنگ خاکستر فی کد س ل یک
ال بوم بارو عن گل گذاشته ادویه را مخلوط کنند بجهت التهاب بر نقطه را بارو عن غنثه مخلوط کرده استعمال نمایند قیر و طی عبارت از سوم و روغن است
اقسام اوباء را داخل کردن ادویه مختلفه با بجهت التهاب سینه و ذات الصد و ریه های محرق و اوارام ملتحمه باید مرهم سفید دل در روغن گل ۳۱ گذاشته
و آب خیار که و آب برگ خرفه صاف نموده تسقیه کنند و هرگاه ترتیب بیشتر خونی سجا روغن گل روغن نمک کنند و آب برگ بید و برگ خناری تسقیه کنند مرهم
جهت سرطان تقو و غیره مرهم سفید آب قلیا توتیای کوفانی شسته با سوسیه بارو عن گل سرخ بایند و آب برگ خرن یا عا لب بر نقطه یا جنبه التهاب آب خیار
و برگ که تسقیه کنند مرهم السملو جنبه الرصاص بارو عن نیون هرگز و آتش مخلوط سازند و ملک البطم را در آن حل کنند مرهم دیگر جهت تسقیه
قروح که محتاج بیشتر شده باشد خمیر پایه سوره ارمنی اجا و شیر اسرگین کوبتر اید مرغ ال و بن نمقشر ال ایک آب غلیظه هم صابون ال بارو عن نیون
استعمال نمایند مرهم بته سعه زرد و در طویل را تیاج کلنار افاقیا با سوسیه با اندک روغن گل سرکه بایند مرهم ناسور و لبو اسیر و با سوسیه
و مرهم نقل مانند جهت شقاق مقعد و در دانه نافع است موم روغن کنجد پیس مرغا به سر ساق کا و روغن کوبان شتر زرد و تخم مرغ نقل با سوسیه نقل با سوسیه
تخم کتان حل نموده مرهم ترتیب بزند مرهم ناسور و با سورض بانی و غیره زبانی زرد و چوب مردا سنگ مکده هم نرم ساینده با سورض روغن گل
۲۰ م موم و آب محض بقدریکه ادویه را بپوشد با آتش نرم چندان بجوشانند تا مرهم شود مرهم بوجوبه که شبکار مانند جهت زخما می بدو اوارام
و تشنج و قده و جراحات نافع است بوجوبه با نرم ساینده بارو عن کنجد هل موم هل مرهم ساند مرهم کافور جهت قروح حاره و سوختن آتش
و حرقه و دند مجرب است ۳۲ م موم سوخته زاده ام روغن گل انداخته با سفید آبله ۳۳ م کافور قیصری ام مرهم سازند مرهم رال منقول از حکما می
جهت جراحات مزمنه عسر البر و بغایت مجرب است و بجهت قروح آتشک ناسور بغایت نافعت و مذهب کرم و دفع گوشت فاسد و مصلح عضو ضعیف و ظاهر علی
نداشته باشد ختم کر تخیر به در قروح مایوسین نموده است کافور قیصری رال شده که محل معبری و شجره قیقین مانند کات هتک هر یک ۳۱ کوفته بچوب
و موم را بارو عن گا و تازه فی ملک که مسک و مجموع باشد در طرف آبن گذاشته اول رال را ریخته و دهنه جوش کشته پس کات را بدستور پس کافور را بریز
و دیگر جوش نه بزند و در قروح مزمنه قدیمه ناسور و زبا قدری از فوخل سوخته استعمال نمایند و بعد از آن به تنه های بکار برند مرهم زامانی از البلیف
والد الحیر میر محمد زان نگار بنی رحمة الله تعالی جهت جراحات مزمنه بغایت مجرب است و در تا شیر کتر از مرهم رال نفیت و با عدال اقرب است از زردت کا غلیظه
پوست درخت کاج در دانه کات هتک هر یک دوم سفید آب منقول هم مردا سنگ منقول ۳۱ کافور قیصری ام موم سفید هل روغن گل سرخ با
مرهم سازند مرهم آتشک از مجربات و از اسرار است و یکشنبه روز رنخ و آنها در تخم آن میکنند توتیای سبک شیشه به شجرف ام گرد چوب چینی نیم م
و اگر نباشد بازو شربت باز زده تخم مرغ که در زیر خاکستر بچوبه باشد بقدر کفایت شسته استعمال نمایند و اگر بجای گرد چوب چینی زیتون را بکارند که با سوسیه
تا زیتون در آن تا بدید شود پس کرباس السوزانند و از خاکستر و نیم شقال حل کنند بعدیل است مرهم جهت الفصج و امیل و جراحات نافعت کثیر تخم
و تخم کتان سریش بوجوبه گل با لویه گل خطمی با سوسیه کوبیده بچوبه با شراب سیرنج گرم نمایند مرهم جهت نفخ جراحات از مجربات است و جهت پاک کردن زخم
در جراحات آن نموده است اگر دکنده را با قدری روغن گل سرخ و اگر نباشد روغن طعام زرد و تخم و چند آن روغن مخلوط کرده استعمال نمایند مرهم سفید

[illegible]

[illegible]

حکایت حکیم که در آن بطل و در طفل تا قرقره کند و اشق ۳۴ مقل قروما و بمان کند در صاف را تا پنج راج استخوان سوخته ابل صبر زرد استنیز
سعد از خرفه نین سوختن که ۳۴ بوق ۱۳ سوم ۴۴ حبس طین ال بار و غن سوسن شال آن ال سبوری که در قاعده مرم مذکور است ترتیب دهند
صبر زرد و سرکه گل کنند و عمل بقدر که اضافند با لند ضما و کچک سافل انچه قریب تجر باشد و سکن اوجاع باره است و فقیه تجربه نموده شروع کرد بیدار بخیر
سوزد و روغن تازه که اشق بر یک خرومای سرکه بوزن اصل بعد از حق جمع سه گین خشک که وی ساید و بقدریکه غلیظ سازد اضافد کرده نیم گرم استخوان
نایند ضما و مجرب قیر است جهت تسکین ضربان مفاصل و در سوزانی ستر استخوان پاچه ادر و غن گلستر ۴۴ فرفیون از عفوان ۳۴ ضما و ۱۰۰۰ در طفل حار
که در وقت بیدار نکین که کند افیون زعفران بالسویه یا شیر ساید با و غن گلستر نماد کنند قرص نشرونی که با او دید عاره جهت باره با ششایی از عاره
استخوان نایند و از مجربان صیغه آرد و بسیار خوش گل خنی بر قطا سور بخان اکل الملک یک ده شقال خلجان شیان فائدا آرد و هر یک پنج شقال
از عفوان گلستر یک و شقال قرص بزرده استعمال نمایند ضما و مسکن الا و جاع دشکن در مفاصل عاره و باره مجرب قیر است طبه آب آب و سرکه با شیه
خنق نمایند تا بهر شود و عس بوزن طبه اضافد کرده بچشاند تا غلیظ گردد و نیم گرم ضما و نایند ضما و کچک سافل مفاصل باره و سیدیل است عطش سوخته را ببلد
و سرکه بقدر کفایه بالسویه برشته ضما و کنند ضما و کچک سافل مفاصل باره و اورام نرسنه بنایه مفید است بود و بوق اشق آب یک آید و بالسویه با یک
سین نایند ضما و کچک سافل دیگر و آخر مفاصل و اقرص مجرب و ربع تلایا سواید صبر زرد زعفران مرصاف بالسویه آب یک گرم کچک سافل و کچک سافل
زیاد باشد آب کاسنی ضما و اورام حاره و در خنق و کچک سافل و نصیب و سایر اعضا از مجربات است پوست خشکاش سحوق را در آب بچشاند
تا بهر شود و در قطا سحوق بوزن او و در غن گلستر بوزن هر دو اضافد کرده استعمال نمایند ضما و قروح ساق خاک که گندم سنگ طعام
بالسویه بر که طای نمایند ضما و جهت اقسام استسقا بنایه مفید است سبیل الطیب صبر زرد و کده شقال خاکستر سرگین کا د پانزده دانگ سرگین بر و نیم گرم
بر ساق طای و شانه حمالا سلیمه حمالان حب بمان بود و هر یک ترکی غلیظا هر یک پنج شقال اول شتر ضما و کده و قدسی آب به شیرین که گرم
باشند و اقسام تنج مجرب قیر است و بیض ضما و بول و اسیر و شقال و مقد فرسان و اسهال بوا سیر و زرد حین سفید آب موم سفید خضض هر یک
خردی گل خنی هر یک و در خور و غن گلستر ۴۴ و نیم گرم و بزرده تخم مرغ استعمال نمایند ضما و کچک سافل در و سورش مقعد کچک سافل و کوبیده بار و غن گل و شش
تخم مرغ ضما و نایند و بستور زرد تخم مرغ و آرد و در غن گل بین اثر دارد و سفید آب بر الیغ مکرر و بزرده تخم مرغ و در غن غنقه استعمال کنند و بستور
در خاکستر گرم بچیه با هم خدن و روغن تازه که اشق است نمایند و بستور گل خنی گل با بویه اکل الملک که چهار شقال حله شمس گمان هر یک سه شقال
استخوان رانجه بزرده تخم مرغ و در غن غنقه استعمال نمایند و کچک سافل بزرده و دودهای که بچیه با بویه اکل الملک اعضا بهر سدا تا لیف حقیقه بنایه آزموده است
و مجرب فضل ۳۴ قاعده ۳۴ حله ۴۴ نوشار ۳۴ بنجیل سور بخان ابار و غن کردگان ۳۴ موم زرد ضما و نایند ضما جهت نازیر عاره مرصاف یک خمصر
و جزو با کچک سافل ضما و جهت خنق زیر که بی حراره باشد و جهت سلعه بنایه موثر است قند ۱۰ حلیت اشق مکرر ۴۴ حله و شش
فرفیون ۳۴ مقل اندق ۳۴ سبکینج ۳۴ مجربوم را در سرکه مکرر باب کثیر ضما و نایند بعد از سه روز نازیر کنند و مرم سور بخان و مرم رنجر بنایه موثر
است ضما و کچک سافل بار و مفاصل ریا مجرب است سیر و جزو کوبیده در روغن بزرگ بچشاند تا به نصف رسد پس صاف نموده روغن را طلاء
سیرا ضما و کنند ضما جهت کشودن غن بوا شش ۳۴ غنل نغرا با دم تخم بویه مرم سرگین کبوتر قینه با زهره که قینه که در پنج عدد را در پنج حلت
استعمال کنند و هر که قینه کرده را با روغن گل آلوده کنند رفع سوزش بنایه ضما و جهت درم سیر که از حراره باشد از حراره و از سوزش برگ درخت کزاکو سید
با آرد و سرکه استعمال نمایند و بستور سوس کندم را که در سرکه بچیه نمایی با حلیت ضما و نایند ضما و جهت درم سیر که از حراره باشد از حراره و از سوزش برگ درخت کزاکو سید
سعد که حمالا زعفران با بوی اکل الملک هر یک چهار شقال صبر زرد و روغن ادر و غن لبان اشق بر و غن سوسن شراب یا سرکه ضما و نایند ضما و کچک سافل
جهت درم سیر و صده بار و کین صلابات در دینه نرسن مجرب روغن طای یا بیا روک و پیه مرغ هر یک ده شقال حله و نیم گرم ضما و نایند ضما و جهت
درم نشین تخم کشنده را با ربع آن راز یا نه ساید با کلاب و سرکه ضما و نایند و بستور گل خنی آرد و جوار با طارا مرم رنجر است بزرده تخم مرغ و قدسی صبر
خدا کنند و هر که در تخم تجر باشد بیدار مالی نه بچیه بیدار با روغن دانه خروخ ادر و غن گلستر ۴۴ جزو ضما و کنند ضما و کچک سافل جهت ترانجرب است زرد و

در چوبه برگ خا بلیله زرد و خضه رنگ سفید اگر معشره بر که جزوی ضما و جبهه جراحت یعنی دنا سوراخ که مخلوط با مسکه لایه است که مخلوط است
 فمید و آنه ستر تخم که در ۲ جزو قوتی می کرانی مخلوط صبر زرد و مکدر کچر و زعفران تازه استعمال کنند ضمما جبهه مخلوطه موجب است سفید آب سسنگ
 مخلوط هم قلعی سوخته با شراب و روغن مورد استعمال کنند و بدست و آب انار ترش و یا انار رسیده را در ظرف مس در قلعی سحر شاند تا غلیظ شود
 استعمال نمایند ضمما و جبهه کحل از موده است سر را تراشیده و کشک سوخته و پشم سوخته و جو سوخته را با لوسیه بپاشند ضمما و بهر قیصر
 از مجربات خیر است و از جمله اسرار و در رفع برص حیوانات که اله گویند مختلف نمیکند و در و یاسیدن که دوار الشعل و از کیمیه سرخ الاثر است و قبا
 حار و سر بهم الغود و زباده از نیم ساعت نباید گذشت و بعد از شستن آن از صندلین بجهت دفع حدت و سورش آن طلا کنند و بر اعصاب
 رکیسه طلا را و جایز نیست و بهر گاه مکان برص و امثال آن منعقد باشد یکبار بر همه اعضا ضمما و نمایند بلکه بر موضع بعضی و در بعضی تمام
 ضمما و شود و بعد از آنکه گردن بهرام مناسبه علاج کنند سیما یکچو و صندل سفید سوخته چوب آب سرشته استعمال نمایند و اگر صندل
 سلیمان خمیر مایه با آرد و بدل کنند قطعه از زردت بهتر است و خیر تجربه نموده و صندل حبه دو آب لازم نیست ضمما و یک چوبه بهر قیصر
 کبریت کچر و سفر کردگان روغن تازه بی نمک هر یکی و جزو و بعد از آن ترکیب یکشب بگذرانند و در حمام بعد از کیمیه فایده منافع صفا
 ضمما و نمایند و در دفع رفع بهر قیصر و جمع آثار کنند ضمما و دو یک چوبه بهر قیصر و جمع آثار مجرب است منقول از شفا و دود را بکوبند و در آب میو بگذرانند
 حاصل شود و زنجیر سرخ خردل سفید که حرف با بی است یک سده تخم ترب هل مغریده مغراده ام تلخ نقش خیر مایه که یک شقال ضمما و دیگر از شیر
 جبهه رفع آثار قاطبه و جرب مکر تجربه رسیده ص صیاب سد مغراده ام تلخ تخم خربزه غیر معشقه اهر شب طلا کنند تا یک هفته رفع
 نماید ضمما و دیگر جبهه جرب و رطب و یالین و مواد الشکل مجربات است منقول از حکمای هند است ده شقال سرپ را در ظرف مس
 بگذرانند و سیاب و گوگرد و زنجیر هر یک ده شقال سائید و بعد از آنکه ظرف را از سرش برداشته بهوای آتش نگاه داشته باشند اضافی
 حرکت دهند تا منعقد گردد و پس از انعقاد چون بدست بماند هر گاه مثل عیار شود استعمال نمایند و هر گاه نتجه گردد سائید طلا کنند و دیگر
 نیز از موده است ضمما و داء الشعل و داء الحیمه از مجربات خیر مایه است شیطج که نش از یک جزوی زنجیر سرخ و جزو بارون
 زیتون طلا کنند ضمما و یک چوبه داء الشعل مجرب موسی زنجیر سوخته و سوخته که گرد و با لوسیه روغن زیتون شسته اول موضع را به سار و
 ایشان یا پیا بعضی بسیار بماند و بشویند پس دوا و مکر را ضمما و نمایند ضمما و دیگر زنجیر مکر و زنجیر مکر و زنجیر مکر و زنجیر مکر
 سرگین موش صدف سوخته قلعی هر یک جزوی مس سه جزو قلعی سوخته منقول شش جزو زعفران نیم جزو ضمما و جبهه شعرا یک که بعد از طلوع
 طلا کنند منع روئیدن کند زعفران ال کا فور نمیدانگ سائید استعمال نمایند ضمما و جبهه با مس که حمز گویند و گل درم حار مجرب است که را از
 فامه چینه با کشیز بسیار رفیق شسته اند و بر منبرند که بتکی از فویل شود و مکر طلا کنند قسم ص تنزونی که در گل درم حار از موده
 صندل سرخ فلفل شایف ما میا سفید آبل گی گل ارمنی زرد البیج مر داسنگ که حصف کل پوش در بند بی روغن چینی هر یک جزو یک شقال
 ایون هر یک نیم جزو آب شسته بهیت آلت نزد ترتیب داده با کشیز و کلاب و سرکه و امثال آن طلا کنند قرص ص حصف منقول از امین
 بهر قیصر قوبا و دارم بارده و صلاطع عمومی نبات از موده است در چوبه با دام تلخ هر یک جزو قلعی زرق ۲ جزو قلعی را در شیشه باند روز و یک
 خیسانیده و قرص ترتیب دهند و با یک سنی روغن گل مکر که امثال آن ضما و نمایند ضمما و قوی دماغ که رفع نزلات مزمنه بحسب مدت و جبهه
 زنجیر و قوت دماغ بیدار است منقول از تذکره نمک سنگ ناعلم سوخته بوره سوخته خرق سفید و زنجیر شوره خردل سرخ زرد البیج هر یک جزو
 گوگرد و کشیز باق برگ خا و زعفران سیون اگر با شافقتین بدل کنند صمغ عربی کندر قلع عود صبر زنجیر سوسن زنجیر راج سافور سیون
 جزو با هر یک نیم جزو سرکه را بچوشانند و صلابین زنی بقدر وزن مجموع و سرکه کل کرده بشنند و قرص ترتیب دهند و آب گرم ضما و نمایند ضمما
 سرطان ششخ و جرب حار و کاه و دارم حار مجرب است و منع ترید مایه سرکه آب کاسنی باند تا غلیظ شود روغن گل با دودن با دام سیون
 نمایند اگر آتشین و آب تنگ بسیار زافع است ضمما و جرب خا نیا از موده است تخم بهاس مال مغراده و آلو که تلخ باشد زنجیر مکر

[illegible]

آب اور اگر قمر بر غنچه بریزند و جرم او را بنزد و غنچه را بخاران بازند و یا شوی می از دست که بجهت الما داده و تعریق سموم است و فطالت است و طبیب فطلد را و در
و منضمه و معرقه بنیاد و هر یک را و دویه آن معده است و بجهت اختصاص بعضی مرقوم میگردد **قطر** جهت ترشید اعضا و دفع بوی و سردی
حار و جفشه برگ بیدنی و غنچه از آن رو بخوار تر کردی تا نه در آب طبع و پند تا مهر اگر در عضو را بخار و بسته با آب و عضو را بشوید و نقل او را ناید **قطر**
جهت تخلیل مواد بارده و تقویت اعضا بر نجاست گل با بونه استین روی مزه جوش استخوان و منقش کله شمع معصوم عاشا جده خشک ببل فطره با یون
شخم انخفیل جوز السرو و کامفیوس و ارشیخان سو سیز بودند به سوز معلوم قطر کنند اگر مجموع یافت نشود بعضی اکثاف جاز و در پا شوی با دویه طریقه
هر گاه با بوند و دوج و امثال آن اضاف نمایند اعانت بر تعریق میکند **قطر** را عبارت از چیز است که بر عضو بچکانند و در عنون اعضا مخصوص است
بخشم و گوش و دویه عین یا قسامها که در شپس قطری که اختصاص گوش دارد و در اینجا مرقوم میگردد **قطر** جهت دوی و طینس بنایت ناخ است
منقول از معالجات بقراطی چند بیدستر فطرون که بوره سرخ خرق سیاه با سوز و سرکه حل کرده در گوش بچکانند و باید که نیکم باشد **قطر** را **اضافه**
جهت دوی و سده از اجتماع هر که و طینس ناخ است که بر سر خرق است سفید بوره سرخ ۵ زعفران ۳ با سرکه قرص سبازند و آن مناسب
حل نموده بچکانند **قطر** دیگر که رفع آن علت مذبوره و ساعت کند صرصر سیاه را در کوزه سفالین سوزانیده خاکستر از ابول گا و بول خوک بچکانند
و صرصر را بعلت اصفهانی زجره و دلیف و شکایتی بیک نامند و آن حیوان است که پاک سیب بلع **قطر** و دیگر از مجربات میر عطاء الدین بیدنی و غیره
ساده و گرمی و دوی و طینس ۲۰ انگ بوره از منی شخم خفیل چند بیدستر که نیم ل زرا و در حرج نیم مثقال عصاره استین نیم فنون و انگ قلع و انگ
از مرکا و شسته بر دهن او دم تلخ حل کرده گوش بچکانند و والد حفر در آن تصرف بدستور که در فوق هر یک است نموده و مجرب است از **قطر** و دیگر جهت
کری که دفعه واقع شود طبع استین را با زهره گا و استعمال کنند و زهره سلطفا که سنگ نشین باشد با روغن با بونه بنایت ناخ است و چکانند و در فطرون
که بنقطه بار و عن قسط حل کرده باشد صبح و شام مداومت نمایند جهت جمع در گوش مواد بارده مجرب است **قطر** و دیگر جهت دوی و گوش رود
فطرون را با بوند و دویه یا آب گشاده حل نموده نیکم بچکانند **قطر** جهت اخراج که مهای متولده در گوش شراب کینه ۲ عمل ۳ روغن گلشن ۲ سفیدی
شخم مرقوم ۲ حد پس بر آغشته در گوش نیکم کرده بگذارد و ساعتی همان جانب تکیه کرده یکدفعه بصوت بیرون آرد **قطر** جهت در گوش که از حرارت
یک سوز و عن گلشن را با سرکه سبز و بچکانند تا سرکه بسوزد پس قطره نمایند و بدستور شبات اربعین با شیر و ختر آن و روغن بنفشه یا کافور و اسبیه و زهره
آب عنب اشکاب ناخ است و سفیدی شخم مرغ یا نحایت از مجرب است **قطر** جهت درم بار و در یاج ناخ است زهره گا و در بار و عن خیزی یا امثال
بچکانند تا سرکه بسوزد و رطوبت زهره بر طرف شود و انگه استعمال نمایند **قطر** جهت چرک و در قرحه گوش مرصان صبر زعفران بار و عن ادم شین
قطره نمایند جهت تسکین درد افیون بنایت ناخ است و بدستور جهت پاک کردن چرک آب برگ زیتون با عسل ناخ است و بدستور مراد را حل کرده
بار و عن قطره کنند و بدستور از زهره با با عسل ناخ است **قطر** جهت رفع سیلان رطوبات گوش اطفال ناخ است شنبلیلی زعفران بوره سرخ
هر یک انگلی عسل و شراب هر یک پنج قطره کنند و با بارچه یا شینی آلوده کرده بگذارد **قطر** و دیگر که من سیلان خون بسبب صدمه و ضربه از گوش که پیش
خز گوش را با سرکه حل نموده بچکانند و بدستور که مای گاه پذیرا با قدر پیچیده که باب نیم بخت کرده آب او را فشرده و در گوش بچکانند از مجرب است که اکثر اهل
گفته اند **باب چهارم در سحوبات و علوسات و نشوات و نفوئات و تجارات و دونه سحوبات** عبارت از چیز است که در بینی
بچکانند و **عطوس** آنچه عطسه آورد **نشوت** آنچه در بینی کشند و بخورد و دونه هر چه بخارد و او را استنشاق نمایند و بخار و آنچه از اینها خوشبوی
طریقی کرده بگویند و نفون آنچه در بینی رسد **سحوط** جهت تقویت حافظه گویند و است آن سوی سر و پیش سیاه روییدن سوی سفید مجرب است از **سحوط**
قیراطرم ساینده بار و عن زنبق سحوط نمایند و ساعتی بر پشت بخوابند و سحوط زهره و خفان را جهت سیاه روییدن سوی سفید مجرب است از **سحوط**
جهت قطع رعان مجرب است حصن هندی سوخته با آب باور و روح سحوط کنند و بدستور سحوط عیسیر گلین ز و نفون سر گلین حرق و بسیار قوی الاثر است
و سحوط آب برف با آنکه آب گند ناخ است **سحوط** و دیگر که در قطع رعان معیدل است چندین سفید اکدم الاخرین از و کاغذ سخته با سحوط
بار و عن سحوط نمایند **نفوخ** و گاهی قطع رعان بنایت سفید است مازوی سوخته در سرکه انداخته تا با نفوخ حرق کنند با سوز و سرکه

معوول جهت در سردار و شقیه و بیضه و خود فانی است معضرات و صاف نیمل جبر و نیمل حفض کی نیم شغال شونیز جادو شیر و انگ کینج و انگ زهره کانا کنا
و نیز آب کرنش شسته قدر مدسی باب مرز جوش سوو نایم معوول جهت تکلیل ریح و داعی و سده بلغمی و سیک چند بدسترنک فرنیون با سوسه قدر کینج
بار و عن زینق و امثال آن سوو کنند **لقوح** گندارال کند بخت ایلو و نیمل نند و نروال کا فرد انگ ایوان و انگ میازی سوخته نیمل با آب کینج
یا آب کا مو و امثال آن سوو کنند و با بی آنها لقوح نایم **لقوح** جهت سکت و سنیاب و شیر غش نافع است جند طلیت زهره کانا کنا مفرو و مجموع بار
مرز جوش و امثال آن نایم **عطوس** جهت سده و داغ و سواد باره نافع است دوف سوو و بیضه میکند خرسفید جند خردل سرخ ترا و نطویل
مفرو و مجموع چون نرم ساینده بر پر مخ مالیده در بینی کتد باعث عطسه میگردد **عطوس** دیگر جهت فانی و لقوه و امر اض داعی جبر و غرق سفید و نطویل
مرز جوش بورد ارمنی شطرنج هندی مشک با سوسه تمکال نمایند **خلج** جهت تقویت دل و داغ و کلاب اسکر کا فرد کینج نیمل روغن بنفشه آب کینج و نظر
سنگی کرده بویند **خلج** و دیگر جهت منع صعود بخارات بدماغ و سرسام عار و انطوائ عقل نافع است آتش تیرا یک بید سرکه روغن گل جندل سفید بورد
نخل نایم **خلج** و دیگر جهت ضعف دل و سواد باره و قرفل کباب یا سیه شکله و انگ با کلاب عرق بید شک یا عرق بار نخل کتد **نشوون**
جهت تقویت دل و رفع غشی و خفقان آب مو و جندل سفید کا فرد کلاب سرکه و عود و استنشاق نایم **نشوون** جهت جراحه و چرک آن بویند
نرم با سیه یا شراب استنشاق کتد و جهت پاک کردن چرک قدری از زروت اضافه نایم **نشوون** جهت رفع بدوی ساسه و سده مصفات
و تکمیل سول و مجته و رفع سده منیوم منقول از کفایه سید بنیل صبر و قرفل باب پودینه یا آب مو و شسته در بینی گذارند بجز جهت تقویت دل و داغ
خس لبان پوست بیرون ترخ ساینده با کلاب مخلوط کرده در بون بد و سلب گذارند و آتش نرم بسوزانند بجز جهت صدمه و نرس و شقیه و سواد
بارده و داغ از جگر یا کتد آجر آبییده چند عدد و آتش سرخ کرده در شراب یا نخله سر را بخار آن بارده و داغی بسیار غلیظه باشد بجای شراب
کنند و بوسه آب مزج بسکر نیز جایز است بجز جهت زکام و سیه و ده را بر روی سنگ لفته ریخته و دود استنشاق نایم و جهت جس کردن ماده کاکا
که قطع سیلان رطوبت کتد بجز سندر دس مجرب است بجز جهت نقل ساسه و دود و کوفین و ریح بنایت نافع است مرز جوش سداب آتش نیم شغال
حدیثا پس با بوی اکلیل الکلی که شسته نیل و قریا سوسه بار و عن زیتون شسته چهار شسته جوشانیده در ظرف لوله و اگر کرده لوله ظرف را در سوراخ گوش گذارند
تا بخار داخل گوش شود بجز جهت ساقط کردن دانه های پوسیده از موده است گوگرد و بلور اصل السوسنج کبرک و سوسه بار و عن زیتون شسته
جها ساسه دخته نایم و در آب برگ و در جلولس کنند و اگر در **بجز جهت** رفع خنکاس جین شتم و خنک شونیز کدش میوه ملک البلم هر یک جزوی شمشیر
نیم جزو مشک زعفران کدر بر جود عن زینق شسته قدر فذات را در آتش انداخته و دود را بر دم رسانند و باید که آتش آن لوله داشته باشد که از آن
لوله و بر دم رفته پاکنده نشود بجز جهت اعتدال رحم و عسر ولادت بیا نافع است شخم خنک قنه جادو شیر گوگرد و سوسه باز و سوسه کاه و شسته بر ستور بجز جهت
بجز جهت درد دندان و مواد نزل پوست خنکاش حبش شکل گل با بونه با سوسه بچوشانند و سر را بخار او بار ننداق بر چین ظاهر گردد **باب دوم**
و در حقیقت و فوائد و فرزات و حوالات حقه عبارت است از استرسال با یات به جای تقیم و رحم و فنیله استرسال جادات است بروده بود
و در عرف شافیه نایم **فرز جات** آنچه زنان از ادویه در قبل و رحم بردارند و حمول اعم از فرجه و احتمال و قبل و در برست و وضع حقه و قبله
است و از حقه باید از قبیل جلو باشد و بیست کی و دخت که ظرف دیگر که بیست گردن کد باشد و از قی لوله بر طرف بار یک و صله نایم که آنرا چرک کرده
در معده کرده و آب حقه را در کیسه کرده و حسن کیسه را بر آوده و بیفشانند تا حقه برود و باید که حقه کننده بر روی خوابد تا آ حقه با سوسه و سوسه
ومی باید تا قدیم بر آبی که برود و نیز از زبده از چاه شغال نباشد و بعضی را اعتقاد است که کتد از آن هم جایز نیست و اکثر اطباء صحت اعضا و ریش را
نظر داشته اند و مراعات آب ادویه لازم است چه غلیظه باعث زجر و قرحه میگردد و بسیار رقیق باعث اخترا و افشا و میث و واده سولدر ریح و کاه
مویرت عشی و کر سیست و منافع حقه بسیار است از آنجا که آب و ادویه و بلغم و اعضا و حالیه است و داغ سده و سواد و نافع اقسام قونج و در فیکل سبل
شیر است که طول او بقدر انگشت میان انگشت باشد و فرزات زیاده از قدر بقدر یک بند انگشت نباشد و چون آ حقه بر نگردد و نند بر شسته و فنیله
قدرا دل بریزد تا آب دل را دفع کند و قبل از حقه آب ادویه با دمان کتد و آب گرم حقه کنند حقه جهت برودت است و اگر در رحم و مشا و جود

معروفست بحقته الادب ان روغن بادام روغن گردگان روغن حبه بزم از هر یک لیل روغن زیتون لیل باب لبون مجموع بچوشانند الصفت
 شود و در قیل و در حبس آب جاذبه کنند هرگاه برودت غالب باشد روغن مرزباجوش در بنق اضافه نمایند حقه جهت طرح اسهال صفت بچوشانند
 سفید آبله کافور سوخته صمغ عربی هر یک لیل و نوره تخم پنجه ۲ عدد و آب رگ بارنگ مطبوخ جو مقشر پیاده برودن گلستر هر یک لیل هرگاه بعضی
 محتاج باشد روغن پیرا بناید کرد و گلستر آفتاب دار و گلزار و اصل مطبوخ کنند حقه جهت قوی معقول از کمال الصفا صفت عتبات سپستان ۱۰ عدد
 حله تخم کتان ۵ سوس گندم گل خلی تمسک یون و قیون تخم راز بازرگ بچند عدد و در چهار صد مثقال آب بچوشانند تا ثلث ماند پس با فواید با چهل
 مثقال اورا ببال شکر سرخ بپزد و ارغوانی آب که از آب گامری نامند و آن بی سرکه شیرینی باشد روغن بچند بپزد و در حقه نمایند حقه لینک که در این
 حاره استعمال نمایند عتبات ۱۰ دانه بنفشه لیل جو مقشر لیل خلی ۵ سوس گندم خشک لیل کد لیل انجیر زرد عدد و در صید مثقال آب بچوشانند
 تا ثلث نرسد و چهل و هفت مثقال اورا با شکر سرخ و روغن بادام استعمال حقه نمایند اگر تیرید بیشتر لازم باشد عتبات بزرگ قطره و روغن تخم کدو
 و آب بلبل بچوشانند حقه جهت برودت رحم و اجناس حصن نافست اشن بمقل سکنج ۳ جاد شیر خنده تخم کرفس ۲۰ ناخواه ۲ راز بازرگ سیاه
 ۱۰ پودر حله آبله شیر تازه کد ۵۰ بچوشانند تا نصف رسد و چهل مثقال اورا با روغن تازه گادی و عمل کف گرفته کد لیل روغن بچند لیل در لیل
 حقه نمایند و تا ممکن باشد اسکا کنند که آینه زود دفع نشود حقه جهت در مفاصل و عرق النساء و امثال آن نافع است حله لیل بادام تلخ
 سفزانه بید انجیر تخم کتان کد لیل با بونه لیل شبت لیل حله لیل شگل لیل سورجان خرب سفید تمسک یون کد لیل اشن جاد شیر تخم حقل مقل
 کد ۵ تخم کرفس ۵ تخم شبت ۵ اسداب لیل انجیر زرد عدد عتبات سپستان ۱۰ بعد از نیمه نظر لیل راز بازرگ و روغن کدو و روغن زیتون حقه نمایند حقه
 جهت طرح اسهال و بقاء قیون صمغ عربی ۵ عدد مقشر ۱۰ اردو بوداده ۱۰ گلزاره جفت بلوط ۳ پوست انار ترش ۵ در در لیل آب بچوشانند تا ثلث
 شود و در مثقال اورا با سفید آبله قری صمغ عربی آقا قیام الاغون عصاره حبه ایتیس هر یک لیل کافور سوخته کشتال و نیم زرد تخم مرغ پنجه و عدد
 روغن گلستر حقه نمایند حقه زرنیج جهت زجر اسهال و تحقیق با بهت قریه اسهال جرب است تا ان بکست سوخته زرنیج سرخ و زرد کد ۱۰ صفت
 شبانی مازو کد است لیک آینه دیده افیون ۵ لیل قیام بلوط صمغ عربی ۵ دم الاغون ۵ با آینه رده شکر قریه بسیار زرد کشتال اورا با آب برنج
 مطبوخ لیل و در روغن گلستر حقه نمایند حقه حار جهت زجر اسهال و امراض و شش حقل ۲ قریه تخم انجیر ۲ قریه ۵ پوست بچ کد ۵ بچوشانند
 بارو روغن زیتون ۵ حقه نمایند حقه حار جهت فای و لقوه و لیث حقل و امثال آن شبت با بونج مرزباجوش حقل قریه حله تخم کتان بزرگ حقه سوس
 گندم تخم حقل و آینه انجیر تمسک یون و قیون از هر یک یک کف انجیر زرد عدد و بوشانده با عمل لیل و روغن زیتون لیل آب گامری گویند و غلیظ
 مشهور است که با سرکه زیتون بپزند حقه نمایند حقه جهت عرق النساء و امثال آن که بعد از حقه مسهل باید حقه نمود و هر چند اسکا لیل شود بهتر است
 چند بید ستر ۲ سوس ۳ جاد شیر ۲ قریون ۱۰ بار و در و در مثقال اورا در روغن قسطه ۵ مثقال و امثال آن حله حقه نمایند حقه جهت نفی هر
 گرده و اورام رحم صلب بقاء نافع است عتبات العتبات ۱۰ مار الشیر حله کد ۵ روغن بچند لیل استعمال نمایند صفت حقه جهت اسهال
 صفراوی و گران که با بپسوده باشد از مجربات حقیقت خبازی و بنفشه نیلوفر ۳ جو مقشر سپستان کد ۱۰ عدد و عتبات ۱۰ پوست بلبل زرد
 تخم کدو نیکوب کد ۵ بوشانند و نیکوب کرده با عتبات بزرگ قطره ۵ مثقال روغن تخم کدو ۵ شیر شست ده حقه نمایند و آنچه از بعضی طبیبان کور است
 که مسهل بصر در حقه جایز نیست اصل ندارد چه عصر در فواید مجاری و عروق حقیقه جاریست و در انصاف و شرح اسباب و علل اسهال مسهال
 ادخال بلبلجات در حقه آن مذکور است حقه معتدل که در اکثر امراض نافست قریه عتبات سپستان ۱۰ عدد و بنفشه لیل عتبات لیل
 خبازی لیل جو مقشر لیل بزرگ حقه سوس گندم لیل بوشانند با فلوکس خیا شیر لیل روغن بادام لیل بودار سنی الی ترنجبین ۱۰ بطریق
 معلوم حقه نمایند قیام و شیان فنیله لیل خلی و بودار بالموی نرم سائیده از حیر گذرانیده با شکر سرخ که بقوام آورده باشد بوشانند تا ثلث
 بطریق معلوم سازند اگر جای شکر ترنجبین کنند و در قیل و قیون ترست قیام دیگر که فواید ترست بنفشه و خلی کد لیل لیل بوشانند بسیار و اگر فواید
 نماند تخم زرد کد و بودار عتبات ۱۰ اضافه نمایند در شکر حاره و ادخال او در زرد کد و فواید و چون فلوکس شیان بوشانند ترنجبین با شکر سرخ بپزد و بودار

که صلابت رحم را بر یک کانی تقشیر شش باشد خرد و دو تکه شش خرد و دو تکه مغز بادام خوشه بویزد و آب برون کرده و دو تکه
او ویه کوفته چغندر باموین بر سنگ صلابه کرده فیتله ساخته فرزند سازند و فرزند چه که انضاج و رحم جاری نماید تم کتان نشا سخته هر یک یک
زعفران و دو درم گل سرخ خشک چهار درم کوفته چغندر پیسفع کبشند و روغن گل و شیشه داخل نماید و در دوان بماند و بشم پاره بپزد
و در دوان در دانه فرزند چه درم بنفشه پیمه بطار و روغن کبک از دانه و قدیمی رب السوسن سائیده و در آن حل نمایند و بکار برند
فرزند خلیل او را درم نیم نماید عنبه نقل ازرق سه درم گل حنظل تم کتان هر یک یک درم با عمل یا لب خیار شنبه بپزند و در
فرزند چه در باب او را درم نیم بطم ساق کا و نقل زعفران زرد و پیسفع مشوی در روغن گل و بالونه با روغن نرگس که برادر به
بپزند و بر دارند **فرزند چه سه طمان** رحم را نفع نماید و ترش الدم را قطع کند قطعه اسرب بر صلابه تصرف با روغن گل بماند
تا غلیظ شود و بر دارند **فرزند چه جبهه** درم اول از منس اعلی کاز برند تا نیم و کسافت که است دو و شود بعد از آن ششاید
آب بار و استعمال نمایند آنکه خشک شود و مطلق ترسی و فرزند نماید و اگر زرد و چوبه صلابه نموده با روغن گل منوج ساخته ششاید
از پخته ساخته برو مالیده بر دارند نفع عظیم بخشد و درم رحم با نکه زایل گردد و انداز مجربات است **فرزند چه** که در قرح فرج بعد از تم
وار و اگر کم و تمیز و در سوزان و صحت را بنفشه نکل حنظل کثیر اسفید مرد اسنگ خام شسته اسفیداج رصاص اقیانیا کلنا رصاصا
درم نیم بط و مرغ هر یک استار پیله با را بگذارد و روغن بکیرد و اجزا را در آن بماند و بپزند و ششاید سازند و اگر بلباب بخورند
و روغن بنفشه یا روغن گل نمایند و ده شکنین نماید **فرزند چه جبهه** قطعه خون و از آله قروح و عفونت رطوبات سائیده از رحم کلنا شب
نیانی سر سبزه کاغذ سوخته زیره کرمانی بهر با السویه آب برگ بید یا آب کشنیز یا آب بار دو و مطبوخ بپزند و بر دارند **فرزند چه** چغندر
رحم را بنفشه الساء گویند نافع است سداب پوست انار نفع عظیم میسر شود و گلاب و قدیمی سرکه بپزند و بشم پاره بر دارند **فرزند چه** زعفران
که فور هر یک انگلی مرد اسنگ دو دام حب الغار نیم کوفته چغندر پیسفع تخم مرغ و روغن گل سرخ بپزند **فرزند چه** حله و در گند
سداب بودنه خشک پوست انار عدس گل بنفشه دو و با کوفته چغندر و گلاب و قدیمی سرکه سرشته به بشم پاره بر دارند **فرزند چه** جبهه
حله و اختلاج فرج و رحم از مجربات است نفع خشک گل نیلوفر برگ سر و برگ سه راجور و بالسوی به روغن زیتون شسته کتان
فرزند کند و یک شغال را با آب بالونج مطبوخ بر نافع ضاد نمایند و از آب و شراب اجتناب لازم است تا ده گشت نماید و در
که حیض جاری باشد بدان و با عمل نمایند و **فرزند چه** که رحم را قوت دهد و نیز فرج را تنگ گرداند و خوشبو کند آنکه نیم انگ خشک
خالص یکد انگ جو نیم درم فجاج از خر سق فر نخل هر یک یک درم کوفته چغندر پاره بشم بر دارند **فرزند چه** که بانگی خواش جاع بپزد آرد
شب میانی در آب حل نمایند پاره آن آلوده آنرا در حتی سعد و قرفل و سیلخه و بازو که چون سر سبزه ساخته باشند بلوط نموده و در آب
قبل از جاع برداشتن فرمایند **فرزند چه** کشیده را با که گرداند از وی سبزی سوراخ پوست انار نقل السوی بپزند و بشم پاره
پاره آن آلوده بر دارند **فرزند چه** زهره خرگوش حمل نمودن تنگی تمام آورد مشک و عنبه و هندوی و در آن بماند و در شراب
بجوشانند و بشم پاره آلوده بخورد چند بار بکیرد و مجرب است **فرزند چه** اقوی و النفع عجیب الاثر است مجرب است و در اقا قیامه و السیما
بی سوراخ پوست انار ترشش عود هندی پوست ترنج نیم نیم درم جدر را خوب سائیده بشرب به شسته به شسته به شسته به شسته به شسته به شسته
آنرا درخت که بهنگ بجان گویند خشک بماند و بپزند و ششاید ساخته و فرج ننند نبات تنگی کند **ایضا** مجرب است شیر مادیان است
محل بار آورده باشد که آنرا بپزند و بهر سوسن گویند و در آن جاسه فید نیم که تر کرده جاسه خشک نموده بکیرد و در پاره بکیرد
و ششاید ساخته بر دارند چنان که بپزد که تر شود **فرزند چه** که رطوبت معطر رحم و فرج را نشویند و از سیلان رطوبت وقت جاع مانع آید
محب است جوز السوسن سه جبهه اشاد نیم نیم درم از و تخم حاض هر واحد دو درم لته و طبع جفت بلوط و کلنا تر کرده بدان آلوده بر
دارند **فرزند چه** که در قطع خون حیض و از آله قروح مجرب است مازوی سوخته و الاخوین برگ سورگل رسمی بکیرد و در شراب

سائید و آب خیسایید و آفتاب بگذرانید تا غلیظ گردد و مردار سنگ و آب را با هم صند نرم سائید و آفتاب بگذرانید بحدی که چون بر سفید می شود
در آن فرو برند موی آنرا سیاه کند و بعد از آنکه داخل مردار سنگ آنکه پس گیرند از آب خا و آب سرد آید و سنگ را یک یک جزو آرد و آنرا با نو و سر
که برین خیسایید هر یک یک جزو و مجموع را مخلوط نموده بوزن در آورند بازای هر رطل یک که نو و مثقال باشد ساخت ۵ ل راج سیاه ۵ ل ملح اندرانی ۲ ل پوست گرد
تازه ۵ ل نرم سائید و اضافه نمایند و یکبار در آفتاب گذارند و به پشم سفید آلوده استخوان رنگ و کتند و نگاه موی را با آب غلیظ شسته با سر مرغ یا سوسکی با
چراگشت سیاه میکنند و اگر خواهند چو شانه تا غلیظ گردد و صبا ساند و در وقت احتیاج آب جلتنموده با سر مرغ طلا کنند به نسبت که خواستند که برین
از حاوی کبکیر که نایک است - برش با قیت برگ سداب باز و آمله ضبث الحدید و سده و اندر خمار سوخته راج سیاه پوست اندر را سخت نوشا و به پشم سیاه از هر یک یک
مثقال دیگر طبل هر که و مثل او در عنق و یون پوشانند تا سر سوخته و روغن میخند و روغن نیز قیرین نصف رسد پس صاف نموده استعمال نمایند و غیر صاف نیز به نسبت
خصایب دیگر ایضا از حاوی کبکیر منقول و متفق علیه جبرین است بلیله سیاه ضبث الحدید آمله راج و دمازوی نیز با سوسیه یکبار در سر که خیسایید پس
تا غلیظ گردد و صبا ساخته آب آمله صاب و دیگر منقول از جبرین ذکر را که تصریح نموده که غایت قوه است حتی آنکه در حمام خیسید و در آن گذارند و سر
در میان گذارند که دندان را سیاه کند باعث تسوید موی میخسید که تا ده سال اثرش باقی بماند خون بزغال سیاه که کمتر از یکبار باشد و در یکبار
ذبح کنند تا منعقد گردد و از آگاه دور کنند و در مثقال در آب پنجه مثال سخت و خنثی راج سیاه و دول ملح اندرانی نرم سائید و از هر یک یک جزو و مجموع را مخلوط کرده
شسته کنند و شسته را تا مخلوط و سر که بکشد چهل روز بگذرانند اگر زود تر خواهند سر که روزی یکبار و سر که روزی یکبار و سر که روزی یکبار و سر که روزی یکبار و سر که روزی یکبار
این برین تجویز رسیده است و اگر سنگ اکثرا باشد من آن آب خیسایند و سر که روزی یکبار بگذرانند و به پشم سفید استخوان کتند و هر که سیاه کند صاف نموده
باز دیگر نکورات را بقدر سدن اضافه نمایند تا با استخوان رسد پس صاف نموده و در جود خا و یک کچ و سوسیه با و خمیر کرده قدری قرقش اضافه نمایند و در صفا
استعمال نمایند و جبرین اطبا اجماع نموده اند که چون مرطوب قوی غلبه یکبار هم از راج جبرین بنوشند موی سفید ساق گردیده سیاه میروید و چون راج مذکور است
و در شش است تربیتش لازم است خصایب منقول از ایالاتی و جامع او ویه و کتب معتبره و تقویه و تسوید سوسیدیل آمله منقشر خیار در هم آب سوزان
صد و پنجاه مثقال آب صاف مسدود پنجاه در هم بچوشانند تا نصف رسد پس صاف نموده یا پنجاه در هم بچوشانند خطمی و پنجاه در هم و مثل آن خالص است
مازوی بریان کرده که بر روغن زیتون آلوده باشد و پنجاه در هم صمغ عربی دوده در هم راج سیاه بچوشانند تا منعقد گردد و در یک قرقش معطر ساخته استعمال
دار اهل تجربه بکر تصریح یافته و متفقین نیز متفق اند که چون هر روز بر روغن زیتون جرائی تدبیر نمایند موی سفید نمیکرد و در صورت هر روز یکبار و به یکبار
تا و لمانا بپزد همیشه بلیله سیاه در من نگاه دارند باعث دوام سواد موی است و آنچه سفید باشد بعد از دست کیسالت شروع بلیله میکند این را پنجاه
است و اگر که چون موی سفید واقع نموده در حال بران خنما و کتند سیاه بر دیانند از مجربات است زهره خطاف ۲ ل خون او و از نوشا و یک
و انگ طلا نمایند و قدر یکبار از زهره او سوط نمایند و این که این ملکه در مجرب است و اند و سباله در تاثیر او نموده و در پنجاه یا ستر شمرده است
که به سیاه و زهره غراب سیاه زهره بر سیاه زهره مرغ سیاه با سوسیه با روغن کتند مخلوط نموده بر سر و بچید با لند و تاثیرش سیاه کرد
سفید است که اید سفید نشود و اگر دیگر علل را با سر که دیشسته کرده چهل روز بر سر گین سب و دفع کنند بر موضع موی مخلوق بماند و دیگر موی
سفید بر نیاید ایضا جگر البقر را با شراب بر موضع موی شوی برصد و از استخوان سفید سیاه بر آید و مجرب است خصایب منقول
که زمان طولی سیاهی او بماند تا جلیل کنند به بلیله سیاه نیم مثقال نوشا یکبار که خصایب ایضا از منقول است که دست و جلد را سیاه
نیکند موی سر و بچید بلیله سیاه میکنند و جبرین است و اند برگ تمام را شسته آب بقدر را که یک بند انگشت او را بپوشانند بچوشانند تا
شود و قطره از وی بر رو کار و یا صفحه من صیقلی بریزند چون این سیاه کند نگاه صاف نمایند و اما اسکند سیاه کند باید بچوشانند
از صافی او را بچوشانند تا قریب الاغدا گردد و در جرم تمام را مبر آنچه بر شانه نمایند و آب بنقد را تا بکرم حنموده بر اصول شوره بماند و در
و دیگر بنشیند اما در حمام تابش ساعت یکث نماید اما در او و به خصایب که امهات اند و سده و خصایب و برادان سرت این در سخت و
و آنچه است فلان آب است که در کان تازه و آب سرد و تخم درگ جفتند و در آن و در آن سنگ اکثرا و دمازوی پوست اندر را راج سیاه و خلیق و در

[illegible]

[illegible]

و عن کتب مختلفه شغال بران بخت و قاتل کور شده مکرر بجهت ناختن کف نموده اند که تغییر در روغن اوصاف نموده
بجوشانند تا روغن بماند و استعمال نمایند و چنانکه رنگ کرد و این مقدار در وقت بایکدکشت که ناختن بسیار زدن کند و این روغن استخوان و شاخ و شال آنرا
زنگ میکنند و در کسب سمنه یعنی آنچه بدن را فرسوده کند از بخت شایسته آن شیر و شکر و بوی بلبل مغز فندق و لپته و بادام با شکر است و تناول نمودن غذای
و چرب و کثیر لافنداش بر سینه و شیرینج و بعد از طعام بجام رخن که غذا از سینه نهد شده باشد و مالیدن بسیار که جلد بدن بعد حرقه رسد و اجتناب از ترشیهایی مفرط
و شور و تند و گرم با فراطان است با دما و است و در سمنه سمنه که قریب الا اعتدال و لاجبایت نافع است مغز بادام فندق لپته حبته استخراش بادام منقح
السویه با عسل بوزن مجموع شسته هر روز از پانزده شغال تا شغال تا نماند و از عقیان شراب یا قایم مقام آن بنوشند سمنه که در سمنه عسل
و مجرب است و در شغال و نیم حبه بقره قیراط نازیل نبت شغال چا حصه کرد چهار روز بعد از حمام که بعد از زرده تخم نیمبشت خورده باشد تا دلخیزد
سمنه دیگر موافق سید و المزاج و لاجبایت قوی الا اثر است و قوه این ترکیب سه سال اقیما ماند و قدر شربش از سه شغال تا پنج شغال و باید بعد از هر قسم غذا
کند و شسته بادام خود و حب صنوبر که با ششماش سفید هر یک یک و منکر و دکان آرد و کندم زبنا و حبه اخضر هر یک نیم حبه شادانه حب سمنه هر یک یک حبه خرد
نرم کوبیده با شل آن شیر تازه بچوشانند تا شیر را جذب کند و سه زن او و عسل کف گرفته اضاف نمایند و چون قریب الا نفعاد کرد و بعد از شرب خبر و حبه
که پاد زهر گاو و سیست در کتاب حکمر و تسقی نمایند سمنه موافق بخور و المزاج و مقوی باه است خود پوست دارد و شیر کیشانه روز خیسانیده و بخت
شیر کینه تا سه بار پنج شسته شکر سفید و ششماش کندم و جو مقشر و بادام شیرین اضاف کنند و بکوبند و هر روز سبت شغال او را در شیر خفته تا و نماند
و در حمام مدتی بکشد کنند سمنه که با خاضیه شربت است بچک عسل که بر بر سینه آورده باشد در سایه خشک کرده هر روز کیشغال او را با شکر آرد و کندم سمنه
با آب مانند بالوده طبع نموده بنوشند و اگر او را بدن طبع سرد بالوده بالوده بنوشند نفع است **تسمین** عضو مخصوص نازد باز دوسا عدد و
و سمرین باید عضو مخصوص با شیر تازه مالیده تا بعد حرقه رسد پس این دو را اطلاق نموده بعد از کیشانه روز با آب گرم شست و بدستور اول باز طلا کرد و خراطیر
از گل شسته و خشک نموده با روغن کنجد بکرم طلا کنند و بدستور علی که زو نامند در با جیل که در جوف او آب باشد بکشد تا خشک شود پس ساینده
طلا کنند از جرات است و هیچ چیز را حبه سمرین کردن و قضیب دیر رسد و هرگاه در ناز جیل آب نباشد قدری شیر در آن کنند و بدستور مالیدن عضو با شیر
از آن رفت از اخلاق و بعد از آنکه کندن و باز از اخلاق مکرر عمل تا سمرینه کردن باعث تسمین بگردد و بدستور دوم عاقر قرحا نرم ساینده با سوسن
عصسل خام مخلوط کرده بر قضیب شال آن بکشد تا باعث تسمین بگردد و آرمه مجربین است و دوسیه که نه از آن و در آن عبارت از لاعری
چون فرسوده که لاغر گردد باید صبر بر جوع و عطش و غله اکل نماید بطول ترشیها و غذای شود و قدید تناول کند و بیشتر غذای او مان جو و شال آن باشد
ریاضات عینیه و کثرت استغراق و در رات و تعریق بسیار با نیت شربت و از فیرات قویه آتش میدن سر که و آنجا است که ناشتا بنوشند و هر که
بنایه شربت استخوانه را زیاده سدایت بر هر یک یک و منکر و دکان آرد و کندم زبنا و حبه اخضر هر یک نیم حبه شادانه حب سمنه هر یک یک حبه خرد
زیره که زانی بجای آب استعمال نمایند و اندک زانی لاغر میکنند و آرمه شربت خضری دیگر که سلیح الا اثر است زرا و نازد حرقه سوم فطر لیون و قوی
جطیانامه حبه امه فطر سالیون امه فطر الافاعی شسته تی سیم باید شسته دیگر که لاجبایت سرتیم الا اثر است تخم سبب سبانی و شاخ تازه او را حبه
ناشتا تا و نمانند بدستور طریقل و کونی و فلاخی و امثال آن باعث هزال است و دوسی که مانع بزرگ شستن است **تسمین** عضو مخصوص نازد باز
ساینده با آب خمر کرده ضا دعایند و لته را در سر که تر کرده بران ببینند تا سه روز بگذرانند پس از آن بر دانه پیا زریق را با سر که و آب ضا دعایند
و بعد از شسته باز روز کیشانید و باز بدستور اول عمل نمایند تا سه بار در هر مایه جمل گردد و دوسی که حضیه را زبول فایده مانع زبول
بکوشن زار گردد و از حبه سبب قیو لیا سدایت طبعی السویه با آب خمر فی تازه بسرشد و اگر بخن فی تازه نباشد نیز البنج را جوشانیده با آب و استعمال نمایند و اگر
هرگاه از عضو سبب کور قطع کرده بنامد بدستور سبب رو نمیدانند و آرمه است **باب جدید در ادویه کلف و بقی و بر صوف و**
و خیلان و شش و برش و بادشنام و سغه و امثال آن چون مواد فاسده که با خون باشد طبیعت آنرا
طرف جلد دفع کند و بخت آنرا در دوا فاسد و اگر در جلد جبرسد پس آنرا رقیق نماید و کموده باشد از کلف نماند و مال بسیار بی را برش نماید

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

اما امراض را اسکی انکه در ابتدا سر را حرکت دهد با سیلان رطوبات بینی و قله اکل بعد از آن درم مستطیل در عقب گوش پیرامون علاج
کشودن رگ با زین است پس طلائع نمودن ثقل تخم کتان که روغن او را فشرده باشند با صابون و بر رطوبت و هرگاه تشنج گردد و علاج قریب
که در دیگر ناخته است که بر کی ساج گویند عکاشش تنگی نفس و برآمدن خضوف بینی و پیش از آنکه درم اکل است علاج
قش با نثره داخل خضوف و فصد عرقین بخون مسوله کردن بزاج و زریخ و مرهم زکاء استعمال سلمات بر آمدن و نفع از یاد و کمان با
و باعث قله اکل دشوار است علاج قلع و مالیدن موضع بزفت و خلطیت که هر دو را در روغن زیتون جوشانیده باشند و سون نمودن بینی
و شونیز و دیگر صنف است و آن ظهور درم که بای سبز است در زیر زبان علاج کشودن سفیدین و قنصیدانی که در سرق سفید طبع نموده باشد
و اکل آن و دیگر تاثیر هواست علامتش هم آمدن چشم و سر به پیش آنگذین و نمکین بودن و آنگذین کی سینه و بزاختن بوی است علاج آرد و
باربع وزن او روغن چینی با روغن نمود چ کرده بر روی رخ سر کرده بخوراند و آن خسته کنند و هرگاه از برودت هوا باشد شبت و بعد از هر یک چهل و
و نیم شال نیکوب کرده با جرات سه روز بدهند امراض عین مثل فخره و اشال آن و بیاض و غیره علاج همه بدست و ماحاج انسان است مگر که با
او و بوی را استعمال باید نمود امراض سیه و احشا و از آنجمله سعال است هرگاه بعد از اکل عارض گردد از صنف ریه خواهد بود و لا از روغن
علاج عاره او را تخم مرغ خام بگلگون شده و یاد سر که چند روز بگذارد تا پوست تخم نرم گردد و آنکه بدهند و بدستور دادن شیر بند و استغناخ و خلط
و آب تخم خلدی بسیار نافع است و تخم سعال تریاک دارد و حبث طرا تجربه نموده است و بارده را حبث عطا و حبث میوه داده و در تخم بارده
نفع نموده اند که این دو را مجرب است از پانه شونیز قنصیدین و شونیز هر یک سه مثقال روغن دانه تازه هفتاد دل نیکوب کرده بدهند سر و روز بدستور
سیدوم باید داد اگر اثری باقی ماند سر و روز دیگر و زینی چار یا بریند و گویند اگر سالی یکبار این او و بر را بدهند هیچ مرضی در آن سال مبتلا نگردد
و اعراض فربسی او نیز بشود و بدستور و بقی با ذیت و آب گرم بدهند از مجربات شمرده اند و این و دانی نفعی نافع است سیر سونیز سنی زریخ
ناروند مدحی هر یک سه مثقال جوشانیده صاف نموده با لبث مثقال اصل بدهند و در شدة سعال فصد و دجین را نافع دانسته اند و داغ بر
و مسوط و عرقان بار و روغن زیتون بغایت موثر است دیگر قولنج است علامتش احتباس بل است و بی آرامی و بر آمدن شکم علاج تخم کتان
که عبارت از قنصیدین است چاه مثقال او را در آب ریخته جرم او را بخوراند و آب با و خفته کرده بگرداند تا اطلاق واقع شود و شیاف شحم الحظیل با صابون
و مویز از مجربات است خصوصاً با قدری زهره گاو و خوراندن کیمثال زهره خرس حبث در شکم و در جگر و سده از مجربات است و بدستور شیاف
از خلطیت تخم حظل کردن و خوراندن آب بر و مرغ سر گین که بر تر و زیت و شراب بیدیل است و دیگر احتباس بول است علاج شراب و زهر
گاو و هر یک نو و مثقال نیکرم بدهند و حقیق این دو را تجربه نموده است شوره صاف را از چغشغال تا بفت مثقال در است حل کرده بدهند در
حال رفع علت کند و باید بعد از ده اوادون از چوبهای کم عرض بجا نهند و چون دهنه فرنگ در چشم سپ بکشند با نجا صیبه او را رینمایند و مجرب است
جو گیری و سینه گیری هرگاه سینه گیری از جو گیری حادث شده باشد و روز آب و گاه نباید داد و بعد از آن بتدریج علف بنزد
و اگر بهیچ قسم علف بنهر هم نرسد گاه و جوراد آب و قدری شیر خخته بدهند و در آب سرد حرکت بسیار باید داد و هرگاه سینه گیری از جو نباشد فصد
و حشیات و سبت و فصد از عان کنند و تخم مرغ خام چند عدد را شکسته در گلاب بریزند و بجای جو حله و عدس و حب البقر و اشال آن دهند و گندم و
چخته ناف است و شیر را در روغن دانه جوشانیده بر سینه گرم کرده بقوه تمام مالند و پوست تازه کوفند بپوشانند امراض قوایم کی قنصید
است و آن وقتی عارض میشود که عرق در شته و فصد سرد شود و مانع حرکت گردد و بخلاف تشنج که شامل جمیع اعصاب است علاج پوستیدن
مسوط بطوره ارمنی در روغن گل سرخ و بخور و طول کردن بمطبوخ در سینه ترکی و بر بخاشف و کند و مانع آن و هرگاه رایل نشود داغ مسفل سر و گردن
و بخ دم باید کرد **جبر** علتی است که با سستی قوایم سوزی او مثل لال و الشعلاب بریزد علاج موضع را چند جا با نثره شکافند تا خون بقدری رفع شود
و بپا عرض فصل بالیده بر روغن کوبان شتر و روغن جربالغار شونیز و ثقل تخم کتان صاف نمایند چو علقی است که بسبب حمل گران کثرت شراب بعد از کمال
یشو علامتش دیگر گام برداشتن و گران سینه و شکلی اعضا تشنج قوایم است علاج فصد با زردین طرف پیشانی و طرف سم است و مسوله کردن

[illegible]

بیشتر تازه آب دکنند متغیر الالوان چون بهایم را خواهند که تغییر لون او شود چاک تر خجسته را آب نیم کرده ثبوت تمام مایده
تا چکر زایل شود و آب گرم بشویند پس موضع را با شب بمانی ثبوت تمام مایده و بجهت سیاه کردن بقر را آب بنیل خجسته مایده سیاه گردد
و جهت سرخ کردن بقر را آب ملح القلی خجسته مایده و بجهت کبودی بنیل را که تر از نیم کنند و جهت سفید کردن بر روغن و روغن تربین مایده
آن در بیضات سومی مذکور شده چیلکه اکتال عمل ملا و مروت بیاض چشم حیوانات است و اکتال خربق را روغن آن و از اسرارست مسوط
پودینه و در دماغ شیر را روغن هستی او و جگر است **باب لبست و سوم در قلع آثار لباس و جامه و امثال آن قلع رنگ**
و در جزو ایشان و دیگر آمار و آن را با سرکه و آب بچوشانند و آنچنان گرم بوده موضع سیاهی جامه در آن بگذرانند بحدی که دست تاب گرمی
آورد پس لبست مایده و سرکه اثری باقی ماند با آب صابون بشویند و تصحیح نموده اند که هر اثری با آب و صابون زایل گردد و این عمل زایل شود
و بدستور چون ایشان را با سرکه بچوشانند و هر سیاهی و الوان مختلف را با بشویند و بعد از آن با آب و صابون رفع آثار مایده است
ملا و شیر تازه با نلک نیمکوفه مخلوط کرده بآن بشویند و پس از آن شبنام و صابون و تفق علیه است که ترشی ترنج رفع رنگ و آرد
آثار مایده اثر پوست آثار و سایر آثار موضع بگوگرد و ویکند و سرکه بچوشانند و بشویند رنگ مایده
خمر اگر در برنج مایده و صابون و آب گرم بشویند و بدستور ترشی ترنج و آب لیمو را روغن است **قلع جمیع الوان** و با آب باقی بشویند
نشاکی و و گوگرد دهند ایضا دین باب محرب و البته اند موضع البکین مرغ طلا کنند و آفتاب خشک کنند پس با صابون بشویند **قلع رنگ**
خون در حاکم این تمیز مذکور است که ترشی ترنج با نلک زایل کنند جمیع الوان خون است مگر خون بکارت و این فرق غریب است و بدستور چون
موضع را بچاکستر آوده با آب ایشان بشویند و روغن آنها بکشد و بدستور چون سرکه بچوشانند و با آب او بشویند از حجات
قلع رنگ عفران چند بار بقعه سائیده و ویکند رفع میکند و بدستور آنچه را در آب بچوشانند تا رنگ بر دارد و جامه را بچکان گرم
بوده با و بشویند پس از آن صابون و بدستور شستن جامه و صابون همین اثر دارد **قلع اثر بقر** لیمو را پاره کرده در است بپخت
موضع را بآن آوده بعد ساعت دست مایده بپشت رند و صابون و آب گرم بشویند **قلع رنگ شکوفه** میوه هشتاد و یک
پوره را سائیده بسیار بچوشانند و بدستور قدری شبنام را با خطمی پوره بچوشانند و موضع را ساعتی در هر گری مکرر بگذرانند پس با آب
بشویند **قلع رنگ بنیل** است ترش را بچوشانند و موضع را با آب فرو برده بعد از دو ساعت با آب و صابون بشویند برگ آوالبو
سوزانیده خاکستر او را با آب شسته بر موضع طلا کنند و بعد از دو روز با آب و صابون بشویند **قلع رنگ ثوت** اثر ثوت سیاه
توت سفید بشویند و بدستور سرکه بگوگرد و ویکند زایل میگردد **قلع رنگ انار** دشتان را با صمغ عربی و شب بچوشانند
و آن طلا کنند و چون خشک شود دست مایده موضع را بپشت رند و با آب بشویند و بدستور شستن آن بضمع عربی و شبنام همین اثر دارد
و گویند اثر پوست گردان را بر روغن و صابون بشویند **قلع رنگ بنید** و خمر را با نلک و قرقر و بشویند و بعد از آن صابون
و گویند چون بگوگرد و ویکند زایل گردد و بدستور ایشان و سرکه و ترشی ترنج از حجات است شستن جامه های رنگین
که تغییر کند رطبت را در آب جوشانیده لباس را بشویند **حتم ثبات رنگ جامه** با خربق بنیل را گویند و بچوشانند و جامه را
تر کرده بعد از آن برنگی که کنند زایل میگردد **قلع آثار روغن** از روغن آرد و جواب و روغن آینه تا آن بشویند تا زاله چربی شود و چون
بپاشیم سفید بر روغن آوده باشد مضاف را بعد از ترک کردن موضع بر آن پاشند و بسیار دست مایده با آب سرد و صابون بشویند و هرگاه که
و بچری آوده باشد خال که کند مایه بار بر روغن بسیار دست مایده و روغن و تصحیح نموده اند که چون زهره گویند و بر طلا کرده با آب ایشان
و قلی بشویند و شستن او را از اقسام البته زایل گردد و هرگاه خواهند داشت زایل کرد آفتاب نلک سائیده بر موضع پاشند و چیزی سنگین
که از آن بعد از مدتی بپشت رند و در قلع روغن چراغ گفته اند که چندان با آن بر شیمی بآن آوده باشد بپوشانند و موضع را با و بر کرده
بگوگرد بچکانند و در اخر آینه از آن آینه را بشویند و بدستور مذکور است و چون لباس رنگین باشد اول با خطمی بشویند پس با آب شبنام

[illegible]

[illegible]

در کمال آزار و علاج بد آن طبع انحراف و وضع و نفاذ عمل کند و خنق و دشواری نفس این دو بنای نافع است پوست بخت تم مرغ را نرم سازد
با سوزن چوبدار ده بدهند و تسقیه آب گرم بدهند و از این که حرارت غالب شد تسقیه بروغن بنفشه و کلاب و آب کاسنی و روغن گل سرخ کنند اهراس
که زهر که عبارت است از تخم سبب آن کثرت اکنح و طعم بیوقت و عدم بهضم است علامتش قی کردن و سستی بلل و سردی رخک غلطیدن و زرد شدن
داشتن و دمان باز کردن و سیلان رطوبات است علاج گر سنگلی و پیراز بیشتر فرمودن و طعمه از برنج و ذره و حبوبات دادن است و ذره
سوم کجک طعمه کنند این دوار و گوشت پیچیده بدهند و زنجبیل مسطحه گرد یا و اجنبی فلفل هر یک جزو حرق امین ربع جزو با شکر حساب قدر
فلفل ساخته است و انما بند و بخت رفع رطوبات غلیظه مویزج را از مجربات دانسته اند قدر شربش از سه عدد تا هفت عدد است و سواضی و هم
تسقیه مویزج و فلفل استوده اند و بروی اغصاع تازه و پودنه و سداب که سرکه بدان پاشیده باشند بخوابانند و در زرد شدن و زردی و باج
رسیده است که این ان و وحشوش و طوره صفت اند که تخم نمیشود از انسان یکم و راسب مسافر و از وحشوش شیر و بلنگ و امود و طوره
کجک شربت مرغ و قطا که بفارسی سنگ اسکنک گویند ریاح علامتش قی و از ظهور نفخ و قلته اکل است علاج طعمه از بلخ و خفاف و خرگوش کنند
و صی که در کور شد بسیار نافع است و حقه بلخ را زیاده و کرفس و باروغن تازه و فلفل کنند و جگر گوسفند با شیر الاغ و پلیه زرد و پستور تخم سنگ پشت با
شکر بنای نافع اند و شیان شکر و از روت و عمل و نمک بسیار مفید است و شیان پیله خوک را مخصوص باز بهیان کرده اند و هرگاه در اوج ظاهر
باشد چنانک در سببانات و شیان فاق و حقه با پلیله زرد کنند و پیچ و شاین و بجزی جبهه اسهال بخودن قدری نوش در با بر روغن تازه دادن بسیار
است چه اهل بقی رفع فضلات و ثانی با طلاق رفع مواد می نماید و علامته گرمی که در زهر که بهر سبب منکوس شدن سرگشته و داشتن دمان
شدن است و علامته گرم روده بدو بوی فضله و غلطیدن و قلته اکل است و علامته گرم معده خروج و ظهور است علاج آب برگ شفتالو و گوشت
یا آب گوشت با آب چغندر و عمل یکم و دهند و بدستور قبیل و برنگ کبابی نقشه و اگر ترکی و تر بدستور را با سوسه ساییده با عمل حب کرده باید
داد و بواسیر علامتش ظهور خون با فضله و مسا و بهضم و طعم و سقوط قوه و دفع شدن فضله با شوری و قلته مقدار آن و کثرت مرآت است
علاج حقه بلخ تخم کتان بوداده و روغن آن و روغن گردگان و روغن ناچیل کنند خصوصاً چون قدری از گردگان سوخته اضافه کنند و روغن
نقد و شقاق و ادراسه بروغن و سمه دکلان شتر و روغن جب البکم کنند اهراس جگر علامتش سده و ورم آن تشنگی مفراط و احساس نفخ
برآمدگی تحت استخوان سینه است علاج تسقیه آب بلخ و جگر و علق بر کی که بوزن یک ناسند باید کرد و آب مغسول ریو و چینی گل سرخ
کاسنی با سوسه چوشانیده آب او را بدهند و طعمه از زده تخم مرغ خام و آرد عسل یا شکر و گاهی از محوم لطیفه آب بلخ عدس کنند و سوسه با بخت
سینه سترده بار و جو و خندلین و صطکی و سرکه مکرر بنهند نمایند و زودادون موضع زبور نافع است و قوی بلخ علامتش خشی فضله و سینه بر رخک
ولی آرامی علاج تسقیه آب بلخ و حله و شربت با عمل کنند و آب لیسرن و آب زریق و عرق بهار نارنج که حله و در آن خیسانیده باشند تا
و حقه بیا به ندوره بار و روغن تخم کتان و بابونه و اشال آن بنای نافع است اهراس مفصل و جلیپین علامتش ظهور و برآمدگی مفصل و عدم
طعمه بخت عدم قیام است علاج هرگاه حرارت ملین باشد موضع را زود دهند و جلیپین و کلاب و کافور و حنظل و بوش در بندگی و
و سرکه قدری سور بخوان و در عفران ضا و نمایند و تسقیه آب عذاب و روغن بنفشه کنند و هرگاه بی حرارت باشد روغن گردگان و ناچیل و سوسه
دهند و عفران بسیار مفید است و گوشت کبچک بار و روغن با دام تلخ و شکر نافع است و حرمل را و سرکه چوشانیده است را بان تر کرده بر موضع
بندند و این را از مجربات شمرده اند و دادن سناسکی با عمل بقدر یک دالک عجیب اثر است و ورم کف که شنگ ناسند زودترین است
از مواد و محرکه داده پیدا شد علاج پوست خشک شدن گویند و در سرکه بخت بوزن او بوزن قناری کوفته و قدری روغن گل اضافه
نموده و یکم نما و نمایند و ملا که در آن بنده و علاج نایل نکور شد بنای نافع است و هرگاه منقرض گردد و بر اسم کافوری معالجه کنند اهراس صلی و بار
و هرگاه از انچه خفیه بر آمدن چرچیدگی است پس اگر با وجود آن لایحه گردد و سبب قاتله ماده غذای خود بود و در سینه و در سینه باید داد
نقوی با صمغ با ویک که در اهراس حوصله غلظت باید نمود و اگر بدون درن باشد سبب آن مواد فاسده است و بدستور و بر سر آن و سینه و در

مجلس في ١٠ من شهر ربيع الثاني سنة ١٢٩٠ هـ

۱۰۴

— [] — C u E — [] — [] —

س م ط ح ع ف ت ب ل م ن و ه ی

Δ $\frac{1}{2}$ δ \wedge ϵ γ \circ ϕ \square ε η ω π χ

۱۴۲۹ هجری کے سن سے ۱۹۰۷ء و ۱۹۰۸ء

۴ م ۶ ۸ ۱۰ ۱۲ ۱۴ ۱۶ ۱۸ ۲۰ ۲۲ ۲۴ ۲۶ ۲۸ ۳۰ ۳۲ ۳۴ ۳۶ ۳۸ ۴۰ ۴۲ ۴۴ ۴۶ ۴۸ ۵۰ ۵۲ ۵۴ ۵۶ ۵۸ ۶۰ ۶۲ ۶۴ ۶۶ ۶۸ ۷۰ ۷۲ ۷۴ ۷۶ ۷۸ ۸۰ ۸۲ ۸۴ ۸۶ ۸۸ ۹۰ ۹۲ ۹۴ ۹۶ ۹۸ ۱۰۰

ॐ नमो भगवते वासुदेवाय ॥

٥٨ سر عه ر

فصل یونانی و قسمت اول

ا ب ت ث ج ح خ د ذ ر ز س ش ص

१३५५

من ط ع ع ق ل م ن و ه لا ي

[illegible]

...

ب ت ث ج ح ذ ر ز س ش ص

سید کاظم علی بیگ

الحمد لله الذي لا ينزل من السماء ماء فتنزل منه نهرات تجري من تحتها...

قاع الماشق قه است قه از قه

ج ج ح ح د د س ا ل

۸ ۹ ۱۰ ۱۱ ۱۲ ۱۳ ۱۴ ۱۵ ۱۶ ۱۷ ۱۸ ۱۹ ۲۰ ۲۱ ۲۲ ۲۳ ۲۴ ۲۵ ۲۶ ۲۷ ۲۸ ۲۹ ۳۰ ۳۱ ۳۲ ۳۳ ۳۴ ۳۵ ۳۶ ۳۷ ۳۸ ۳۹ ۴۰ ۴۱ ۴۲ ۴۳ ۴۴ ۴۵ ۴۶ ۴۷ ۴۸ ۴۹ ۵۰ ۵۱ ۵۲ ۵۳ ۵۴ ۵۵ ۵۶ ۵۷ ۵۸ ۵۹ ۶۰ ۶۱ ۶۲ ۶۳ ۶۴ ۶۵ ۶۶ ۶۷ ۶۸ ۶۹ ۷۰ ۷۱ ۷۲ ۷۳ ۷۴ ۷۵ ۷۶ ۷۷ ۷۸ ۷۹ ۸۰ ۸۱ ۸۲ ۸۳ ۸۴ ۸۵ ۸۶ ۸۷ ۸۸ ۸۹ ۹۰ ۹۱ ۹۲ ۹۳ ۹۴ ۹۵ ۹۶ ۹۷ ۹۸ ۹۹ ۱۰۰ ۱۰۱ ۱۰۲ ۱۰۳ ۱۰۴ ۱۰۵ ۱۰۶ ۱۰۷ ۱۰۸ ۱۰۹ ۱۱۰ ۱۱۱ ۱۱۲ ۱۱۳ ۱۱۴ ۱۱۵ ۱۱۶ ۱۱۷ ۱۱۸ ۱۱۹ ۱۲۰ ۱۲۱ ۱۲۲ ۱۲۳ ۱۲۴ ۱۲۵ ۱۲۶ ۱۲۷ ۱۲۸ ۱۲۹ ۱۳۰ ۱۳۱ ۱۳۲ ۱۳۳ ۱۳۴ ۱۳۵ ۱۳۶ ۱۳۷ ۱۳۸ ۱۳۹ ۱۴۰ ۱۴۱ ۱۴۲ ۱۴۳ ۱۴۴ ۱۴۵ ۱۴۶ ۱۴۷ ۱۴۸ ۱۴۹ ۱۵۰ ۱۵۱ ۱۵۲ ۱۵۳ ۱۵۴ ۱۵۵ ۱۵۶ ۱۵۷ ۱۵۸ ۱۵۹ ۱۶۰ ۱۶۱ ۱۶۲ ۱۶۳ ۱۶۴ ۱۶۵ ۱۶۶ ۱۶۷ ۱۶۸ ۱۶۹ ۱۷۰ ۱۷۱ ۱۷۲ ۱۷۳ ۱۷۴ ۱۷۵ ۱۷۶ ۱۷۷ ۱۷۸ ۱۷۹ ۱۸۰ ۱۸۱ ۱۸۲ ۱۸۳ ۱۸۴ ۱۸۵ ۱۸۶ ۱۸۷ ۱۸۸ ۱۸۹ ۱۹۰ ۱۹۱ ۱۹۲ ۱۹۳ ۱۹۴ ۱۹۵ ۱۹۶ ۱۹۷ ۱۹۸ ۱۹۹ ۲۰۰ ۲۰۱ ۲۰۲ ۲۰۳ ۲۰۴ ۲۰۵ ۲۰۶ ۲۰۷ ۲۰۸ ۲۰۹ ۲۱۰ ۲۱۱ ۲۱۲ ۲۱۳ ۲۱۴ ۲۱۵ ۲۱۶ ۲۱۷ ۲۱۸ ۲۱۹ ۲۲۰ ۲۲۱ ۲۲۲ ۲۲۳ ۲۲۴ ۲۲۵ ۲۲۶ ۲۲۷ ۲۲۸ ۲۲۹ ۲۳۰ ۲۳۱ ۲۳۲ ۲۳۳ ۲۳۴ ۲۳۵ ۲۳۶ ۲۳۷ ۲۳۸ ۲۳۹ ۲۴۰ ۲۴۱ ۲۴۲ ۲۴۳ ۲۴۴ ۲۴۵ ۲۴۶ ۲۴۷ ۲۴۸ ۲۴۹ ۲۵۰ ۲۵۱ ۲۵۲ ۲۵۳ ۲۵۴ ۲۵۵ ۲۵۶ ۲۵۷ ۲۵۸ ۲۵۹ ۲۶۰ ۲۶۱ ۲۶۲ ۲۶۳ ۲۶۴ ۲۶۵ ۲۶۶ ۲۶۷ ۲۶۸ ۲۶۹ ۲۷۰ ۲۷۱ ۲۷۲ ۲۷۳ ۲۷۴ ۲۷۵ ۲۷۶ ۲۷۷ ۲۷۸ ۲۷۹ ۲۸۰ ۲۸۱ ۲۸۲ ۲۸۳ ۲۸۴ ۲۸۵ ۲۸۶ ۲۸۷ ۲۸۸ ۲۸۹ ۲۹۰ ۲۹۱ ۲۹۲ ۲۹۳ ۲۹۴ ۲۹۵ ۲۹۶ ۲۹۷ ۲۹۸ ۲۹۹ ۳۰۰ ۳۰۱ ۳۰۲ ۳۰۳ ۳۰۴ ۳۰۵ ۳۰۶ ۳۰۷ ۳۰۸ ۳۰۹ ۳۱۰ ۳۱۱ ۳۱۲ ۳۱۳ ۳۱۴ ۳۱۵ ۳۱۶ ۳۱۷ ۳۱۸ ۳۱۹ ۳۲۰ ۳۲۱ ۳۲۲ ۳۲۳ ۳۲۴ ۳۲۵ ۳۲۶ ۳۲۷ ۳۲۸ ۳۲۹ ۳۳۰ ۳۳۱ ۳۳۲ ۳۳۳ ۳۳۴ ۳۳۵ ۳۳۶ ۳۳۷ ۳۳۸ ۳۳۹ ۳۴۰ ۳۴۱ ۳۴۲ ۳۴۳ ۳۴۴ ۳۴۵ ۳۴۶ ۳۴۷ ۳۴۸ ۳۴۹ ۳۵۰ ۳۵۱ ۳۵۲ ۳۵۳ ۳۵۴ ۳۵۵ ۳۵۶ ۳۵۷ ۳۵۸ ۳۵۹ ۳۶۰ ۳۶۱ ۳۶۲ ۳۶۳ ۳۶۴ ۳۶۵ ۳۶۶ ۳۶۷ ۳۶۸ ۳۶۹ ۳۷۰ ۳۷۱ ۳۷۲ ۳۷۳ ۳۷۴ ۳۷۵ ۳۷۶ ۳۷۷ ۳۷۸ ۳۷۹ ۳۸۰ ۳۸۱ ۳۸۲ ۳۸۳ ۳۸۴ ۳۸۵ ۳۸۶ ۳۸۷ ۳۸۸ ۳۸۹ ۳۹۰ ۳۹۱ ۳۹۲ ۳۹۳ ۳۹۴ ۳۹۵ ۳۹۶ ۳۹۷ ۳۹۸ ۳۹۹ ۴۰۰ ۴۰۱ ۴۰۲ ۴۰۳ ۴۰۴ ۴۰۵ ۴۰۶ ۴۰۷ ۴۰۸ ۴۰۹ ۴۱۰ ۴۱۱ ۴۱۲ ۴۱۳ ۴۱۴ ۴۱۵ ۴۱۶ ۴۱۷ ۴۱۸ ۴۱۹ ۴۲۰ ۴۲۱ ۴۲۲ ۴۲۳ ۴۲۴ ۴۲۵ ۴۲۶ ۴۲۷ ۴۲۸ ۴۲۹ ۴۳۰ ۴۳۱ ۴۳۲ ۴۳۳ ۴۳۴ ۴۳۵ ۴۳۶ ۴۳۷ ۴۳۸ ۴۳۹ ۴۴۰ ۴۴۱ ۴۴۲ ۴۴۳ ۴۴۴ ۴۴۵ ۴۴۶ ۴۴۷ ۴۴۸ ۴۴۹ ۴۵۰ ۴۵۱ ۴۵۲ ۴۵۳ ۴۵۴ ۴۵۵ ۴۵۶ ۴۵۷ ۴۵۸ ۴۵۹ ۴۶۰ ۴۶۱ ۴۶۲ ۴۶۳ ۴۶۴ ۴۶۵ ۴۶۶ ۴۶۷ ۴۶۸ ۴۶۹ ۴۷۰ ۴۷۱ ۴۷۲ ۴۷۳ ۴۷۴ ۴۷۵ ۴۷۶ ۴۷۷ ۴۷۸ ۴۷۹ ۴۸۰ ۴۸۱ ۴۸۲ ۴۸۳ ۴۸۴ ۴۸۵ ۴۸۶ ۴۸۷ ۴۸۸ ۴۸۹ ۴۹۰ ۴۹۱ ۴۹۲ ۴۹۳ ۴۹۴ ۴۹۵ ۴۹۶ ۴۹۷ ۴۹۸ ۴۹۹ ۵۰۰ ۵۰۱ ۵۰۲ ۵۰۳ ۵۰۴ ۵۰۵ ۵۰۶ ۵۰۷ ۵۰۸ ۵۰۹ ۵۱۰ ۵۱۱ ۵۱۲ ۵۱۳ ۵۱۴ ۵۱۵ ۵۱۶ ۵۱۷ ۵۱۸ ۵۱۹ ۵۲۰ ۵۲۱ ۵۲۲ ۵۲۳ ۵۲۴ ۵۲۵ ۵۲۶ ۵۲۷ ۵۲۸ ۵۲۹ ۵۳۰ ۵۳۱ ۵۳۲ ۵۳۳ ۵۳۴ ۵۳۵ ۵۳۶ ۵۳۷ ۵۳۸ ۵۳۹ ۵۴۰ ۵۴۱ ۵۴۲ ۵۴۳ ۵۴۴ ۵۴۵ ۵۴۶ ۵۴۷ ۵۴۸ ۵۴۹ ۵۵۰ ۵۵۱ ۵۵۲ ۵۵۳ ۵۵۴ ۵۵۵ ۵۵۶ ۵۵۷ ۵۵۸ ۵۵۹ ۵۶۰ ۵۶۱ ۵۶۲ ۵۶۳ ۵۶۴ ۵۶۵ ۵۶۶ ۵۶۷ ۵۶۸ ۵۶۹ ۵۷۰ ۵۷۱ ۵۷۲ ۵۷۳ ۵۷۴ ۵۷۵ ۵۷۶ ۵۷۷ ۵۷۸ ۵۷۹ ۵۸۰ ۵۸۱ ۵۸۲ ۵۸۳ ۵۸۴ ۵۸۵ ۵۸۶ ۵۸۷ ۵۸۸ ۵۸۹ ۵۹۰ ۵۹۱ ۵۹۲ ۵۹۳ ۵۹۴ ۵۹۵ ۵۹۶ ۵۹۷ ۵۹۸ ۵۹۹ ۶۰۰ ۶۰۱ ۶۰۲ ۶۰۳ ۶۰۴ ۶۰۵ ۶۰۶ ۶۰۷ ۶۰۸ ۶۰۹ ۶۱۰ ۶۱۱ ۶۱۲ ۶۱۳ ۶۱۴ ۶۱۵ ۶۱۶ ۶۱۷ ۶۱۸ ۶۱

一 二 三 四 五 六 七 八 九 十 十一 十二 十三 十四 十五 十六 十七 十八 十九 二十 二十一 二十二 二十三 二十四 二十五 二十六 二十七 二十八 二十九 三十 三十一 三十二 三十三 三十四 三十五 三十六 三十七 三十八 三十九 四十 四十一 四十二 四十三 四十四 四十五 四十六 四十七 四十八 四十九 五十 五十一 五十二 五十三 五十四 五十五 五十六 五十七 五十八 五十九 六十 六十一 六十二 六十三 六十四 六十五 六十六 六十七 六十八 六十九 七十 七十一 七十二 七十三 七十四 七十五 七十六 七十七 七十八 七十九 八十 八十一 八十二 八十三 八十四 八十五 八十六 八十七 八十八 八十九 九十 九十一 九十二 九十三 九十四 九十五 九十六 九十七 九十八 九十九 一百

صبر علی ما ورعہ عنہ ۵ عہ احی

تشی عه و فو ک س ط ل د ر ه د ن

ط ظ ع ح خ ق ك ل م ن و ه لا ي

۵۰۰ ۸۰۰ ۱۰۰۰ ۱۲۰۰ ۱۴۰۰ ۱۶۰۰ ۱۸۰۰ ۲۰۰۰ ۲۲۰۰ ۲۴۰۰ ۲۶۰۰ ۲۸۰۰ ۳۰۰۰ ۳۲۰۰ ۳۴۰۰ ۳۶۰۰ ۳۸۰۰ ۴۰۰۰ ۴۲۰۰ ۴۴۰۰ ۴۶۰۰ ۴۸۰۰ ۵۰۰۰ ۵۲۰۰ ۵۴۰۰ ۵۶۰۰ ۵۸۰۰ ۶۰۰۰ ۶۲۰۰ ۶۴۰۰ ۶۶۰۰ ۶۸۰۰ ۷۰۰۰ ۷۲۰۰ ۷۴۰۰ ۷۶۰۰ ۷۸۰۰ ۸۰۰۰ ۸۲۰۰ ۸۴۰۰ ۸۶۰۰ ۸۸۰۰ ۹۰۰۰ ۹۲۰۰ ۹۴۰۰ ۹۶۰۰ ۹۸۰۰ ۱۰۰۰۰

عبد الاحلام و دم سحره سو لولا

سوره بقره ۱ تا ۲۸۵

اب ت ث ج ح خ د ذ ر ز س ش ص ض ط ظ ع غ
 ف ق ک ل م ن و ه لا ی قلم فیروغی
 س ع ف ص ق ر ش ت ث ح ذ ص ن ظ ع
 س ۴ سے چنک راما مالک را اب ص ۴

قلم فیروغی

اب ت ث ج ح خ د ذ ر ز س ش ص ض ط ظ ع غ
 ف ق ک ل م ن و ه لا ی قلم فیروغی
 س ع ف ص ق ر ش ت ث ح ذ ص ن ظ ع

د ذ ر ز س ش ص ض ط ظ ع غ ف ق ک ل م ن و ه لا ی
 قلم فیروغی ابجد ابجد و و ز ح ط ی ک ل م ن س ع ف ص
 ق ر ش ت ث ح خ ذ ص ن ظ ع قلم فیروغی ابجد ابجد و و ز ح ط ی ک ل م ن س ع ف ص
 س ش ص ض ط ظ ع غ ف ق ک ل م ن و ه لا ی قلم فیروغی

اب ت ث ج ح خ د ذ ر ز س ش ص ض ط ظ ع غ
 ف ق ک ل م ن و ه لا ی قلم فیروغی

اب ت ث ج ح خ د ذ ر ز س ش ص ض ط ظ ع غ
 ف ق ک ل م ن و ه لا ی قلم فیروغی
 س ع ف ص ق ر ش ت ث ح ذ ص ن ظ ع

اب ت ث ج ح خ د ذ ر ز س ش ص ض ط ظ ع غ
 ف ق ک ل م ن و ه لا ی قلم فیروغی
 س ع ف ص ق ر ش ت ث ح ذ ص ن ظ ع

...KED AT THE OFA



RULES:—

1. The book must be returned on the date stamped above.
2. A fine of **Re. 1-00** per volume per day shall be charged for text-books and **10 Paise** per volume per day for general books kept over - due.

